

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار

نویسنده: یک مأمور دولت قاجاری
به کوشش رسول جعفریان

مقدمه

کتابچه مساحت فارس، اثری است جغرافی - تاریخی به سبک منازل نامه نویسی که به هدف ارائه اطلاعاتی ویژه برای اهداف نظامی و امنیتی در سال ۱۲۵۶ در دوره سلطنت محمد شاه (۱۲۵۱ - ۱۲۶۴) و در پنجاه و سه فصل فراهم آمده و ضمن آن آگاهی‌هایی در باره وضعیت روستاها و شهرهای مسیر به دست داده است. هدف اصلی ارائه، گزارشی از خطه فارس بوده، اما بحث از مبدأ حرکت که اصفهان بوده، آغاز شده و به سمت فارس پیش رفته است. در این مسیر، از شهرهایی مانند قمشه یا شهررضای فعلی، آباده و از آنجا تا شیراز عبور کرده و در باره بسیاری از روستاها، گذرگاه‌ها، رودخانه‌ها و کوه‌ها مطالبی به دست داده شده است. در نهایت روی شیراز تمرکز شده و از آن مسیر به سمت بنادر جنوب آغاز و مطالعاتی از ناحیه نویسنده روی بسیاری از بنادر جنوبی از بوشهر تا عسلویه صورت گرفته و حاصل آن مطالعات و بررسی‌ها گزارش شده است.

نویسنده افزون بر اطلاعاتی که در باره راه‌ها، روستاها و قلعه‌ها به دست داده، روی برخی از شهرها، مانند شیراز، ابرقو، بوشهر و منطقه تنگستان تمرکز ویژه داشته و علاوه بر آن که به شرح محلات معروف شهرها می‌پردازد، از طوایف مختلف ساکن شهر نیز سخن می‌گوید.

در واقع، این نوشته، از نوع نوشته‌های جغرافیایی کهن است که شاید در آنها نیز اهداف اطلاعاتی و امنیتی از طرف حکومت‌ها وجود داشته است. مؤلف یک نظامی است و از سررشته‌ای که در امور توپخانه‌ای

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

دارد، کاملاً این نکته به دست می‌آید. دغدغه اصلی وی کیفیت انتقال توپخانه از نقاط دشوار و همین‌طور بررسی امکانات نظامی هر منطقه یا قلعه است. چنان‌که خود بارها اشاره کرده، وی در برخی از مناطق توقیفی طولانی داشته و نقشه‌هایی نیز ترسیم کرده است که مع الاسف در این نسخه وجود ندارد. وی در باره سفر خود به بوشهر و اقامت تقریبی پنجاه روزه در آن جا می‌نویسد: «پنج‌شنبه شهر مزبور لغایت بیست و سیم شهر محرم الحرام به جهت برداشتن نقشه و مهندسی قلعه و انجام خدمات دولت جاوید مدّت و وصول مواجب در بندر مبارکه مزبور متوقف و از آنجا حرکت و روانه محال بندرات شمالی گردید».

با این حال، توجه وی به آثار تاریخی، دقت وی در برخی از مسائل اقتصادی و مسائل مالیاتی و نیز درآمدهای عمومی مردم، و به خصوص مسائل سیاسی با توجه به اهمیت منطقه جنوب، سبب شده است تا اطلاعات جالبی را در اختیار ما بگذارد. وی در این کتاب به ما نشان می‌دهد که علاوه بر آگاهی نسبت به علوم سنتی، از برخی از مسائل دنیای جدید نیز آگاه است.

این سفر ماه‌ها به طول انجامیده [از زمان حرکت در جمادی الاولی سال ۱۲۵۶ تا صفر ۱۲۵۷ را که در بوشهر بوده مطمئن هستیم و بعد از آن نیز ادامه دارد] و چندین نفر وی را همراهی می‌کرده‌اند. خود وی اشارتی در این باره دارد: «هنگام ورود به گناوه در تحت یکی از آن درختان منزل شد که خود و نوکرها و چهارده رأس اسب و استر در سایه آن درخت بودیم و به علاوه پرده حایل در میانه خود و نوکرها نمودیم». با این حال از رقم دقیق همراهان او آگاهی نداریم.

زبان نگارش متن فارسی بسیار روان و تنها در برخی از موارد، از تعابیر ادبی استفاده شده است. همچنین در موارد چندی، از آیات قرآنی و احادیث برای زینت بخشی به عبارات استفاده شده است. اهمیت این کتابچه، صرف نظر از آنچه گذشت و شرح آن خواهد آمد، این است که کتابچه فعلی، نشانگر نوع نگرش تمدنی است که بر دستگاه اداری قاجاری حاکم بوده است. این دستگاه گرچه پس از هفتاد سال ویرانی در دوره افشاریه و زندیه، به تدریج پا گرفت، اما بر اساس سنت‌های علمی گذشته و نیز دستاوردهای اندک جدید، همچنان سطح خاصی از تمدن را به همراه داشت. دانش موجود در این رساله، می‌تواند ما با این سطح تمدنی که بخش عمده آن میراث گذشته است، و بخشی از آن حاصل نگره‌های یک مهندس آن روزگار، نشان دهد.

اطلاعات نظامی و امنیتی

نویسنده دو گونه اطلاعات نظامی و امنیتی را با دقت توضیح می‌دهد. اطلاعات نظامی وی مربوط به انتقال توپخانه از مسیرهاست که بارها از آن سخن می‌گوید. در باره کازرون می‌نویسد: «نزدیکی امامزاده مُسمی به ابونصر که راه، سرایشیب می‌رود و بسیار مشکل می‌شود و راهش بسیار تنگ و به طور ماریج باید رفت و گذرانیدن توپخانه از آنجا خالی از اشکال نیست، بلکه مُطلقاً به هیچ‌گونه توپ را نمی‌توان از آنجا برد مگر آنکه توپ را از روی عَزاده بگیرند و روی چوب‌ها بگذارند. و توپ‌چیان از طناب بکشند و به جهت بردن توپ در کازرون اگر از راه دشت برم که پشت همین کوه و سمت میان شمال و مغرب است ببرند، خوب

است، و به سهولت می‌توان برد ولیکن یک منزل راه دور می‌شود». این موارد فراوان است. وی در زمانی که به بندر دیلم می‌رسد، شرح مفصلی از موقعیت استراتژیک آن نوشته و با اشاره به سهیل الوصول بودن راه نفوذ در این بندر از دریا می‌نویسد: «راه فرار خائنین دولت نیز در آنجا واقع است، و از خارج دولت اگر بخواهند تفنگ یا باروطی بیاورند که کسی از امنای دولت مطلع نشوند، می‌توان آورد». وی سپس تأکید می‌کند که «مستحکم داشتن این بندر بدین جهت لازم بل واجب است. و این جان نثار هنگام توقف در آنجا سه توپ آهنی دیدم که از جزیره خارک آورده بودند که به جهت میرزا قوام‌الدین ببرند، الحمدلله و منت خدای را که اقبال پادشاه اسلام پناه نگذاشت. الحاصل یکی از آن توپ‌ها که دروازه پوند می‌بود در خارج قلعه در مکانی که مسمی به قهوه‌خانه و حوالی دریا واقع است، افتاده بود، و نقطه عقبی این توپ بریده بود، و دو توپ دیگر که یکی دوازده پوند و دیگری شش پوند بود، آن در خارج قلعه سر راه بهبهان افتاده بودند، و یکی از این دو توپ، آتش‌خانه‌اش گشاد و خراب بود، و حرکت دادن این توپ‌ها به سبب آن که آهنی و گران و ثقیل می‌بودند، به جهت آنها مشکل بود و سررشته حرکت دادن هم نداشتند، نبردند». سپس با اشاره به نفوذ انگلیسی‌ها در آن منطقه می‌افزاید: «مقارن این حال استماع شد که یک نفر انگلیس که او برد نام داشت، از جزیره خارک آمده و به بهبهان رفته، و مجدداً معاودت به جزیره کرده، باز به چپاری به کوه کیلویه می‌رود».

نوع دوم آگاهی‌هایی که وی ارائه می‌دهد در باره وضعیت امنیتی راه‌ها، موقعیت دفاع قلعه‌ها و اخلاقیات سرکشان موجود در میان برخی از طوایف و طرق است. برای مثال در باره منزلی می‌نویسد: این منزل بسیار مخوف و مکان الطریق است؛ زیرا که سرحد است و مأمن سارقین و از اطراف می‌آیند... این قبیل اطلاعات بارها و بارها در کتاب تکرار شده و نقاط ناامن از نظر رفت و آمد معرفی و روی امکانات دزدان و سارقان تمرکز شده است.

برخی از مناطق چندان خطرناک بوده است که وی جرأت عبور از آنها را نیافته است: «آنجا علی‌الدوام خوفناک و مکان دزدان بی‌باک است. چنانچه هنگام عبور از آن حدود بر سر این چاکر جان نثار آمده و دستی نیافته، مراجعت کردند».

در باره قریه حصار و اطراف هم نوشته است: «در وسط ماهورها امامزاده‌ای است مسمی به حاجی سبزی‌پوشی که بالای یکی از آن تپه‌ها واقع است، و محاذی امامزاده مزبور به حوالی، درختان کنار، چند چاه آب شیرین خوشگوار واقع و این ماهورها همیشه مکان و مأمن مفسدان و فتنه‌جویان و الوار قطع الطریق و سارقین است، و بسیار مخوف و محذور و سرحد بلوکات لیراوی و حیا داود است نه تنها مکان و مأمن قطع الطریق بلکه به طور تحقیق شیر آدمی‌خوار و سباع مردم آزار نیز دارد».

مناطق دیگری هم وجود داشت که مأمور دولت را به صرف این که کلاه قاجاری داشت راه ندادند: «بعد از عبور از رودخانه مذکور، راه میل به مغرب می‌رود و به فاصله یک فرسنگ و نیم به قلعه بردغان می‌رسد. و در این بردغان، نه مکان توقف به چاکر دادند و نه بلد گویا از جان خود سیرند که در این دولت راه خود سری پیش می‌گیرند و می‌گفتند از این کلاه قاجاری که بر سر شماست ما واهمه داریم و هرگز ندیده‌ایم».

مصلحت در این است که از اینجا بروید». و در جای دیگر: «و از روزی که این جان نثار داخل این بلوک شدیم، نه خانه نشیمن دادند و نه بلد و همه جا همان حکایت کلاه قاجاری و خوف از آن بود، و حرکت حاجی‌خان را که مهتر ایشان است، اگر مانند حرکت و رفتار کدخدایان و رعایای این بلوک باشد، می‌توان گفت که یاغی طاغی هستند».

مطالعات وی در باره آثار باستانی

توضیحات وی در باب آثار تاریخی رؤیت شده در این سفر، در برخی از موارد قابل توجه و نشان دهنده توجه ویژه‌ای است که وی به این قبیل امور دارد. برای مثال وصفی که وی از روستای ایزدخواست دارد، با توجه به اهمیت این روستا از لحاظ ساختاری، یکی از موارد بسیار ارزشمند کتاب می‌باشد. همچنین وی در باره قصر شاپور و مجسمه برجای مانده وی و این که نیمی از آن در خاک فرو رفته، و همین طور دیگر نقوش روی دیوارها، توضیحات قابل توجهی به دست داده است. اطلاعات وی در باره قلعه سفید بسیار جالب است و این هم نتیجه توقف او در آنجاست: «و بالای کوه قلعه سفید، اشجار مثمره از قبیل انار و انگور و زیتون بسیار است، و به جهت نقشه برداشتن، خود به تنهایی دو روز در آنجا متوقف».

وی در باره ابرقوه پس از توضیحاتی که در باره شهر، درآمد آن و نیز جمعیت ساکن شهر دارد می‌نویسد: و خارج شهرش خرابه بسیار و قبرستان بی‌شمار است که در آن خرابه‌ها مسجدی چند است که بنایش بسیار نیک و خوب و مقبول قلوب است، و از این آثارها مشخص می‌شود که در ایام سلف آبادیش بسیار جمعیتش بی‌شمار بوده است.

موضع نقادانه وی نسبت به برخی از مشهورات مربوط به آثار تاریخی، نشانگر آن است که وی از برخی دیدگاه‌های جدیدی که بیشتر از ناحیه محققان اروپایی در باره بخش‌هایی از تاریخ ایران بوده، اطلاع داده است. وی در باره محلی که به مدفن مادر حضرت سلیمان یا مشهد ام‌النبی (ع) شهرت داشته و «مشهور به تخت سلیمان» بوده است می‌نویسد: «سمت میان جنوب و مغرب کاروانسرا، خرابه‌ای است مشهور به **کاروانسرای مادر سلیمان** و حوالی کاروانسرای مزبور، مدفن مادر سلیمان است». وی سپس با اظهار این که «ظاهراً این فقره اشتباه باشد و مدفن مادر سلیمان نباشد» به تواریخ یونانیان استناد کرده و منابع ایرانی فاقد مطلب جدی در این باره می‌داند: «زیرا که در **تواریخ یونانیان** مسطور است که اسکندر ذوالقرنین بعد از تسخیر فارس به ارسطوی وزیر خود فرمود که برو و به دقت، و اهتمام دَخمه کیخسرو را ملاحظه کن، و آنچه فهمیده و دیدی به عرض رسان». هرچند مطلب بالا نیز چندان دقیق نیست، اما در ادامه تأکید دارد که «همانا که از **تاریخ ایرانیان** اسمی باقی و فعلیت **تواریخ یونانیان** بیشتر است». توجه به این که منابع تاریخی ایران در باره دوره اسکندر ضعیف اما اطلاعات بیشتر در منابع یونانی آمده، نشان‌آشنایی احتمالی وی با برخی از متون فرنگی یا ترجمه آنها و با گزارش‌هایی است که از آنها در به تدریج در ایران در حال انتشار بوده است.

توقف وی در تخت جمشید به هدف ارائه نقشه بنای این مکان تاریخی بوده است. وی مطالبی در طی

سه روز در این زمینه گردآوری کرده اما مع الاسف در این نوشته نیاورده است. خودش می‌نویسد: «به جهت نقشه برداشتن سه روز در تخت جمشید توقّف، و آنچه از آنجا به نظر رسید و خاطر نشان گردید، حق مقام این اوراق را گنجایش نیست که تفسیر و تحریر شود، و باید علی حده به نکات و دقائق آن رجوع نمود». زمانی که در باره حصار و کوه‌های اطراف آن مطلب می‌نویسد، می‌افزاید: «اهالی آنجا مذکور ساختند که در محوطه کوه‌های مزبوره، مغاره چند است که درون مغاره‌ها مصوّر است، لیکن این جان نثار خود نرفته و ندیده‌ام».

وی در چندین مورد از سکونت طوایف مجوسیه یاد کرده و به نظر می‌رسد که دنبال آثار تاریخی هم بوده است: «بعد از حرکت از قریه باشی، روانه تیخور... و حوالی دهات کناره دریا، نخیلات بسیار است، و درختان انجیر بسیار بزرگ... تمامی درختان انجیر را بوته‌های خار مغیلان گذارده که اگر احیاناً از نهضت ریح عاصف، دانه انجیری فرو افتد، کس نتواند برداشته تناول نماید... و در محوطه و کمرگاه کوه‌های آن حدود خانه خرابه چند است که از خشت ساخته بوده، و خانه‌های مذکوره محل سکناى طایفه مجوسیّه بوده، و هنگام عبور از این بنادر، هر قدر تفحص و تجسس شد که شاید نوشته از حضرات یونانی که حسب الفرمایش اسکندر از این راه مأثور به سند بودند دیده شود، ملاحظه نشد».

در باره اطراف بندر طاهری هم می‌نویسد: «از لب دریا الی دامنه کوه و یک فرسنگ از کناره دریا کلاً خرابه است و تمامی آن خرابه‌ها را از آهک و گچ و آجر ساخته بوده‌اند، و چند مسجد و تکیه، بر قلّه و کوه‌ها از دور نمایان است، اگر چه به کلی خراب شده‌اند، لیکن بعضی جایهاست که به خط کوفی به دیوار نوشته‌اند، خاصه سر قبرستان آنها که جمیعاً خط کوفی نوشته شده و تمامت سنگ‌های مزارها بزرگ و صندوقی مخروطه است، و اطراف آنها را نیز به خط کوفی نوشته‌اند. و بر قلّه همین کوه‌ها که قبرستان بسیار است آب انبار چند از سنگ کوه تراشیده بودند که بسیار خوب و نیکوست، و از این آثارها مشخص می‌شود که در ایام سلف، شهر بسیار بزرگ با معموری بوده، لیکن در هیچ جا استماع نشده که در اینجا شهری بوده یا اسمی داشته باشد».

در ضمن شرحی که از بندر ریگ داده، به برخی از قلعه‌های ساخته شده توسط فرنگان نیز پرداخته و از خرابه‌های برجای مانده آنها یاد می‌کند: «و سمت دریای بندر مزبور را در زمان سلف بسیار محکم و به طور باستیان، فرنگان ساخته بود که آثارش تا حال مشخص است، و دور سه سمت دیگر را برج‌های بسیار بزرگ بر سر خاکریزی که پنج شش زرع مرتفع است ساخته‌اند، و خرابی این قلعه مضبوط هنگام نزاع کریم خان زند به امیر مهنّا شده است، و بالفعل سواى خاکریز، چیز دیگر از آن باقی نیست، اگر چه اهالی آنجا مذکور ساختند که میر مهنّا خود باعث احداث و احیای قلعه بندر مذکور شده است، لیکن به عقل درست نیامد، به علت آنکه طرح قلعه مزبور شباهت به طراحی و کارهای فرنگان دارد، و محتمل است که هنگامی که حضرات انگریز متوقف جزیره خارک بودند، امداد و کومک به مشارالیه کرده و از روی دستورالعمل آنها ساخته بودند».

ثبت گزارش هوا

اگر درست فهمیدم باشم، وی قرار بوده است که در پایان کتابچه خود شرح هوای هر شهر را به صورت منظم و شاید مجدول بنویسد، این علاوه بر آن است که موظف بوده نقشه شهرها و قلعه‌ها را نیز تهیه کند. در باره شیراز نیز می‌نویسد: «بعد از ورود به شیراز بهشت طراز، به جهت برداشتن نقشه، مدت پنج ماه توقف و آنچه به دقت و اهتمام در حومه و محلات شهر ملاحظه شده، این است که به سبیل اختصار در این اوراق تحریر شد».

و در میزان هوای شیراز می‌نویسد: «آنچه میزان هوای شیراز جنت طراز از روی دقت و اهتمام ملاحظه و سنجیده شده، ان شاءالله تعالی در اواخر کتابچه ذکر و به عرض اولیای دولت بهیه و امنای شوکت سنیه خواهد رسید».

و در باره بوشهر نیز می‌نویسد: «آنچه از روی تحقیق و دقت میزان هوای بندر مبارکه ابوشهر مشخص شد ان شاءالله تعالی در آخر کتابچه ذکر و به عرض اولیای دولت دوران عدت جاوید مدت قاهره باهره خواهد رسید» اما این عبارت او هم اسباب شگفتی است که گوید: «و در این فصل که اواسط تحویل نیز اعظم به برج ثور بود، میزان هوای این بندر در حین صلات ظهر در سایه، یک صد درجه می‌بود!»

آمار گیری از خانوارها و طوایف

گرفتن آمار از خانوارها، شاید بر اساس اظهارات کدخدایان، بارها در باره شهرها و روستاهای مسیر گزارش شده است. دقتی که در این باره وجود دارد، نشان می‌دهد که این امر از پیشینه‌ای بیش از آنچه به طور معمول مطرح است، برخوردار است. حتی این احتمال را می‌توان داد که یکی از وظایف این مأمور دولت، گزارش در باره جمعیت شهرها و قریه‌ها بوده است. در باره شیراز می‌نویسد: «و این شهر را شش دروازه و ده محله است که پنج محله آن حیدری خانه و پنج دیگر نعمت اللهی خانه است. و کل خانه‌های مسکونه این بلد به قرار سیاهه یا به مهر کدخدایان محلات، مساوی چهار هزار است، و تمامی جمعیت آنجا اناثاً - ذکورا سی هزار نفر به نظر رسیده». تعبیر به نظر رسیده نشان می‌دهد که شاید محاسبه دقیقی در کار نبوده، هرچند اشاره به وجود «سیاهه» نشان از دقت در این زمینه را دارد و به هر حال تأکید وی را روی تعیین عدد، اهمیت آن در گزارش‌های دولتی نشان می‌دهد.

در باره طوایف نیز آگاهی‌های وی منطقه‌ای و قابل توجه است. در باره بوشهر می‌نویسد: «سایر سکنه بندر ابوشهر چهار طایفه‌اند که هریک از آن طوایف را از خود، کدخدا و مهتری است و طایفه‌های مزبوره کازرونی و دریسی و بهبهانی و دهدشتی هستند».

مطلبی هم در باره شماری از اهالی مراغه که زمان نادر به این منطقه کوچانیده شده‌اند بیان کرده که جالب است: «نیز پنجاه نفر مراغه‌ای در آنجا ساخلو بندر مزبور بودند که هنگام دولت نادرشاه از مراغه کوچیده، و به لارستان آمدند، و نزدیکی شهر لار، دهی به جهت سُکنای خود ساخته و اسمش را مراغه گذارده‌اند، و مهتر آنها خلیل نام و جلیل نام می‌باشند، هنگام رسیدن به آنجا تمامی آنها دور این جان‌نثار

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

جمع آمده و از شهر مراغه استفسار می‌کردند که چگونه جایی و آبش چسان و هوایش چون است. همین که تفسیر آب و هوا و تعریف آبادی و مردمانش را می‌نمودم، کلاً آه سرد از دل پر درد می‌کشیدند». طبیعی است که آنها در آن گرمای شدید، در حسرت سرما و خنکی مراغه باشند.

اطلاعات وی در باره حکام بلاد و رابطه با دولت مرکزی

نویسنده در باره بسیاری از قلعه‌ها و مناطق روستایی در جنوب، اطلاعاتی در باره رؤسای ایلات و عشایر داده و رابطه آنان را با دولت مرکزی توضیح می‌دهد. برخی از آنان، افرادی سرکش بوده و از دید وی یاغی به شمار می‌آیند.

در این میان سرکشانی هم بودند که نه از روی عناد با حکومت مرکزی، بلکه به اقتضای زندگی بدوی، رسم و رسوم خاص خود را داشتند و دولتی‌ها را میان خود راه نمی‌دادند. وی در باره مردمان حصار می‌نویسد: «اصل قریه حصار، قلعه کوچک چهار برجی است که مساوی سی خانوار درون قلعه ساکنند و دوازده خانوار بیرون قلعه واقع است، و تمامت ساکنین آنجا شغلشان چوپانی است، و این قلعه چهار برجی را هم به جهت محافظت و محارست اغنام خود ساخته، لیکن به حیثیت رؤیت و محاوره، بسیار بدسرشت و بدترکیب به نظر می‌آیند، و تمامت مردم آنجا کوسج، و معاینه مردم جنگل و کوهستانی هستند و اکثرشان عور و برهنه‌اند، و کل آنها تبرزینی به پشت کمر خود زده، علی‌الدوام همراه دارند و از خود خارج نمی‌نمایند، حتی اشخاصی که عور و برهنه هستند، ریسمانی به کمر بسته و تبرزین را در آن زده‌اند، و ده یک آنها یا تنگ فتیله یا شمشیر آهنی بسیار بدی دارند و بی‌نهایت مغرور و از خود راضی، و چنان می‌دانند که غیر از خودشان و اسباب حربشان، اسباب حربی و آدمی در دنیا نیست. هنگام رسیدن به حوالی قلعه مزبور، این چاکر جان نثار را از دور دیده، همگی به درون قلعه رفتند و درب قلعه را بسته، تنگ‌ها را با فتیله روشن، از مزغل‌ها بیرون کرده لیکن نینداختند، ظاهراً سرب و باروط نداشتند». آنان حتی با رفتن نماینده این مأمور دولت حاضر به راه دادن او به داخل قلعه نشدند.

گزارش انتقادی از وضعیت موجود

وی به ندرت به انتقاد از دولت مرکزی پرداخته و روی برخی از ایرادات و اشکالات موجود به ویژه در باره فشاری که به روستائیان در باب گرفتن حقوق دیوانی یا مالیات می‌آید صحبت می‌کند. همچنین در یک مورد از خاص، از واگذاری برخی از مشاغل در قبال پولی که افراد به بیگربییگی یا حاکم می‌دهند و برای جبران آن به رعایا فشار می‌آورند، سخن است. وی پس از شرح واقعه‌ای در این باره می‌نویسد: ظهور این افعال و صدور این اعمال، ظاهراً اخلاق قانون مملکت‌داری باشد که عمال و ضباط و حکام مطمئن از حکومت و عاملی و ضابطی خود نباشند، و این فقره باعث می‌شود که رفته رفته ولایت پادشاه خراب و رعیت فراری و دولت بدنام» بشود.

این احتمال وجود دارد که وی از طرف شاه موظف بوده است تا برخی از ایرادات را بیان کرده و به وی

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

منتقل کند. یک بار که رؤسای یکی از طوایف از چگونگی گرفتن حقوق دیوانی انتقاد کرده، او ضمن گرفتن عریضه‌ای آن مطلب را به شاه منتقل کرده است. همچنین در باره قریه قصر قمشه با اشاره به خراب شدن قنوات آنجا و این که از زمان زندیه به این طرف تعمیر نشده، اشاره به خرابی باغات و مزارع کرده است. وی در جای دیگری هم به انعکاس شکایت شیخ منطقه از بابت دریافت مالیات گزاف پرداخته و از او چنین حکایت می‌کند که: «بی‌نهایت از ظهور ظلم و اجحاف حکام و مباشرین فارس شاکی بود، و قسم یاد نمود که در عهد خاقان سعید شهید [آقامحمدخان] و در عهد خاقان جنت مکان فردوس آشیان [فتحعلی شاه] مبلغ هفتاد تومان نقد به صیغه پیشکش داده می‌شد، و مطلقاً اسم مالیاتی در میان نبود، و با وجودی که از آن هنگام، حال جمعیت کمترند که بعضی از آن جمعیت از وباء و طاعون تلف شده و بعضی از عهده بر نیامدن از حقوق دیوانی فرار و پراکنده، و با اینگونه خرابی حال، سوای خدمتانه محصل یک هزار و دو بیست تومان دیوانیان مطالبه می‌نمایند، و شیخ معلوم مذکور ساخت که مصلحت نیست ساکنین سرحد ایران را به این طور ظلم و تعدی نمایند، زیرا که هنگامی که ظلم و ستم به سرحد کمال رسید، تمامت سکنه آن حدود لابد شده که به سمت برّ عرب بروند، و به مثابه آباء و اجدادشان ساکن شوند». وی ضمن تأیید مطالب او تأکید دارد که از این شرایط سخت انگلیسی‌ها نیز استفاده کرده و «و از قراین خارجه آنچه به وضوح رسید، حضرات انگلیس علی‌الدوام با قاطبه سکنه آنجا در مقام گفتگو می‌باشند و با آنها می‌گویند که حاصل شما از دولت ایران سوای اجحاف و ظلم و ستم چیزی نیست، اگر شما از آن دولت روی گردان شوید و به سر اطاعت دولت ما فرود آید، البته التفات‌ها خواهید دید و ثمرها خواهید چید، و نهایت خوشی به شما روی خواهد کرد». آنگاه می‌افزاید: «الحاصل شیخ مشاؤونیه استدعای بسیاری نمود که عریضه به همین خصوص مفصل و مشروح به خاک پای جواهر آسای قریه عالم عرض کند که این چاکر جان نثار صداقت شعار خود برسانم. عریضه مزبور را از شیراز جنت طراز به دربار معدلت مدار فرستادم».

اشاره برخی از رویدادهای تاریخی

نویسنده کم بیش از تاریخ گذشته مطلع است، اما اطلاعات وی بیشتر مربوط به دوره های اخیر یعنی زندیه می‌باشد. در این زمینه چندین بار از برخی از رویدادهای نظامی سخن گفته است. یک بار هم از محل درگیر شدن افغانه با سپاه صفوی سخن گفته است: «رودخانه کوچکی است که مسمی به ارشق است، و دهنه مزبور موسوم به عقبه کشتی است. و مسطور است در تواریخ معتبره که در عهد خاقان علیین آشیان، شاه سلطان حسین صفوی در همین مکان میانه لشکر افغانه و عسکر فارس نزاع شد...».

اما گاهی خطاهای فاحش هم دارد. وی در جایی که از بند امیر در شیراز سخن می‌گوید و به درستی توضیح می‌دهد که مقصود عضدالدوله است، او را یکی از خلفای عباسی نام می‌برد: «و بنای بند عضد که معروف به بند امیر است در سنه سیصد و شصت و هفت در زمان دولت امیر عضدالدوله دیلمی که یکی از خلفای بنی عباس بوده، باعث احداث و احیای بند مزبور شده!»

اشارتی سنگ‌های چاپ

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار/ رسول جعفریان

زمانی که این نوشته، تألیف شده است نزدیک به سه دهه از تاریخ چاپ در ایران می‌گذشت. این زمان، چاپ سنگی به تدریج در ایران باب شده بود. یکی از کسانی که در آوردن چاپخانه در ایران نقش داشت، میرزا صالح شیرازی بود. مؤلف ما در جایی سنگ‌هایی دیده که به درد سنگ چاپ می‌خورده و همین سبب شده است تا گریزی هم به میرزا صالح داشته باشد: «سنگی که اصل تخت سلیمان را ساخته‌اند، مشابهت به سنگ مرمر و سنگ چاوخانه [بخوانید چاپخانه] دارد، و هنگام ملاحظه نمودن چنان جلوه می‌کند که شاید از سنگ‌های میرزا صالح که در چاوخانه است باشد [بهتر باشد]، ولی جوف سنگ‌های مزبور ناهموار است که آینه و صاف کردن آنها امکان ندارد.

نسخه کتاب: این متن بر اساس نسخه شماره ۶۷۱۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی بازنویسی و آماده نشر شده است. تا اینجا بنده اطلاعی از نسخه دیگر ندارم. اگر کسی از آن آگاهی دارد، لطفاً بنده را آگاه فرماید.

متن کتابچه مساحت فارس

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على محمد و آله الطيبين الطاهرين و على ابن عمه و خليفته بلافضل على ابن ابى طالب امير المؤمنين و اولاده المعصومين.

پس از ادای مراسم حمد و ثنا که وظیفه مرضیه عباد به مقتضای سپاس‌داری سالک طریق سداد و رشادند بر رای جهان‌آرای ارباب خرد و ذوی العقول مخفی‌نماناد که مهندس حکمت لم‌یزل به محض اجرای دو لفظ کاف و نون، چندان بدایع و صنایع از کتم عدم به دایره وجود ممثل کرد که به فحوای و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها^۱ تعدادش به هیچ خاطری نگنجد و احدی [۲] به میزان خیال و قیاس نسنجد.

بلی هر که را بصیرتی به سیرت اهل دانش است، علی قدر مراتبه، ادراک و استبصار در مدارج علویّه و مرکز سفلیه، ایما شاء و حیث ما شئت، اقتباس و ادخار می‌نمایند، ما به التفاوت و التّغایر آنست که آنانی که به زیور هدایت و شرف دین اسلام مُحلّی و به العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء مجلّی می‌باشند، در علو مدارج و سبق معارج روی به مرتبه اعلای نهاد، بلکه دم از قاب قوسین او ادنی می‌زنند، مترنم به نغمه أنا اصغر من ربی بسنتین که مرتبه الوهیت و نبوت باشد، می‌شوند، و ناطق بخبر أنا خالق السموات و الارض^۲ می‌گردند که: «نوریان مر نوریان را جازبند» و علم بر بام لاهوت و قدم بر بساط ناسوت می‌گذارند؛ و آنان که مالک ملک احساس و سالک سبیل وهم و قیاس هستند، در مرکز سفلی سیر عالم شهود و صنایع نامعدود می‌نمایند که «ناریان مر ناریان را

۱. نحل، ۱۸.

۲. دو حدیث اخیر منبع شناخته شده ای ندارد.

طالبند» درین مرتبه، قدم از بساط و الله جعل لكم الأرض بساطاً [۳] برتر می گذارند، و به مهندسی تماشای ابنیه و اودیه خود را مشغول و خرسند داشته‌اند، کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ خاصه که حسب فرمان واجب الاذعان اولوالامری مقتدر و صاحب شوکتی مشتهر اعنی پادشاه جمجاه اسلام پناه کیوان بارگاه فلک خرگاه ملایک سپاه معدلت درگاه عرش پایگاه خاقان الخواقین و سلطان الارضین قهرمان الماء والتین، البحر رشحة من رشحات احسانه و الشمس لمعة من لمعات سنانه، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان محمد شاه الغازی - روحنا و روح العالمین فداه، خلد الله ملكه و دولته مادام السماء رفعت و الجبال نصبت و الارض سطحت و لازالت رایات جلاله و نصرته الی یوم القيمة.

* * *

اما بعد این کتابچه ایست در ذکر مساحت فارس و عراق و مشتمل بر دو باب است:

باب اول در بیان مساحت فارس و آن نیز مشتمل است بر پنجاه و سه فصل.

فصل اول [۴] در بیان مساحت راه اصفهان الی قریه سیچه.

فصل دویم در بیان مساحت قریه مهیار و عرض راه آن.

فصل سیم در بیان مساحت قصبه قمشه و عرض راه آن.

فصل چهارم در بیان مساحت قریه مقصود بیات و عرض راه آن.

فصل پنجم در بیان مساحت قریه امین آباد و عرض راه آن.

فصل ششم در بیان مساحت ایزدخواست و عرض راه آن.

فصل هفتم در بیان مساحت شولکستان و عرض راه آن.

فصل هشتم در بیان مساحت اباده و عرض راه آن.

فصل نهم در بیان مساحت سورمق و عرض راه آن.

فصل دهم در بیان مساحت قریه فارغه و عرض راه آن.

فصل یازدهم در بیان مساحت عرض راه ابرقو.

فصل دوازدهم در بیان مساحت شهر ابرقوه.

فصل سیزدهم در بیان مساحت قریه مهرآباد و عرض راه آن.

فصل چهاردهم در بیان مساحت ده بید و عرض راه آن.

فصل پانزدهم در بیان مساحت خان گرگان و عرض راه آن.

فصل شانزدهم [۵] در بیان مساحت مشهد ام‌النبی و تخت سلیمان و عرض راه آن.

فصل هفدهم در بیان مساحت قریه کمین و عرض راه آن.

فصل هجدهم در بیان مساحت قریه فاروق و عرض راه آن.

۱. نوح، ۱۹

۲. روم، ۳۲

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار/ رسول جعفریان

- فصل نوزدهم در بیان مساحت تخت جمشید و عرض راه آن.
فصل بیستم در بیان مساحت بند امیر و عرض راه آن.
فصل بیست و یکم در بیان مساحت قریه زرقان و عرض راه آن.
فصل بیست و دویم در بیان مساحت راه زرقان الی شهر شیراز.
فصل بیست و سیم در بیان مساحت بلده شیراز جنت طراز و حومه آن.
فصل بیست و چهارم در بیان مساحت خان زینان و عرض راه آن.
فصل بیست و پنجم در بیان مساحت دشت ارژنه و عرض راه آن.
فصل بیست و ششم در بیان مساحت قصبه کازرون و عرض راه آن.
فصل بیست و هفتم در بیان مساحت قلعه سفید و عرض راه [آن].
فصل بیست و هشتم در بیان مساحت قریه کمارج و عرض راه آن.
فصل بیست و نهم در بیان مساحت کنار تخته و عرض راه آن.
فصل سیام در بیان مساحت [۶] دالکی و عرض راه آن.
فصل سی و یکم در بیان مساحت برازجان و عرض راه آن.
فصل سی [و] دوم در بیان مساحت قریه احمدی و عرض راه آن.
فصل سی و سیم در بیان مساحت بندر مبارکه ابوشهر و مضافات و عرض راه آن.
فصل سی و چهارم در بیان مساحت بندر و قریه عسکری و عرض راه آن.
فصل سی و پنجم در بیان مساحت بندر ریگ و عرض راه آن.
فصل سی و ششم در بیان مساحت بندر گناوه و عرض راه آن.
فصل سی و هفتم در بیان مساحت بندر حصار و عرض راه آن.
فصل سی و هشتم در بیان مساحت بندر دیلم و عرض راه آن.
فصل سی و نهم در بیان مراجعت به بندر مبارکه ابوشهر و حرکت از آنجا و مساحت قلعه لیلات [لیلک] و عرض راه آن.
فصل چهلم در بیان مساحت قریه باشی و عرض راه آن.
فصل چهل و یکم در بیان مساحت تیخور و عرض راه آن.
فصل چهل و دوم در بیان مساحت گوگان و عرض راه آن.
[۷] فصل چهل و سیم در بیان مساحت بردغان و عرض راه آن.
فصل چهل و چهارم در بیان مساحت چاه پن و عرض راه آن.
فصل چهل و پنجم در بیان مساحت بردستان و عرض راه آن.
فصل چهل و ششم در بیان مساحت بندر کنگان و عرض راه آن.
فصل چهل و هفتم در بیان مساحت بندر طاهری و عرض راه آن.
فصل چهل و هشتم در بیان مساحت بندر عسلویه و عرض راه آن.

- فصل چهل و نهم در بیان مساحت بندر نابند و عرض راه آن.
- فصل پنجاهم در بیان مساحت قریه کره و عرض راه آن.
- فصل پنجاه و یکم در بیان مساحت گاوبندی و عرض راه آن.
- فصل پنجاه و دوم در بیان مساحت قلعه به ده و عرض راه آن.
- فصل پنجاه و سیم در بیان مساحت بندر شبو و محمدیه و عرض راه آن.

فصل اول [سیچه]

به تاریخ بیست و هفتم شهر جمادی الأولى مطابق سیچقان ائیل ۱۲۵۶ از دارالسلطنه [۸] اصفهان حرکت و روانه قریه سیچه من محال دارالسلطنه مذکور گردید، و مسافت راهش مساوی چهار فرسنگ تمام است، و مسافت فیما بین قریه مذکور و عقبه مشهوره به ارچینی^۱ یک فرسنگ تمام به قریب به چمن مرق اصفهانک است، و در آن صحرا کوهی است مشهور به کوه صغه و پیرامون کوه مزبور تل و ماهوری است که به هزار دره مشهور و حایل است میانه جرگه اصفهان و صحرای مرق اصفهانک. و دشتی که کوه صغه در آن واقع است، و تمامت تلال مزبور اتصال به کوه صغه دارد به مثابه انگشتان پای انسان نسبت به سایر اعضا و شوارع آن مکان الی اصفهان و عقبه ارچینی صاف و مسطح، ولی آب در آن صحرا نایاب است، مگر آب سیچه که آن نیز تلخ و شور است؛ اما دو آب انبار در قریه مذکور ساخته‌اند که آبش به مصداق **هذا عذب فرات**^۲ شیرین و خوشگوار و اهل آن قریه را بیشتر از آن مایه شرب و مداراست، و به طور تحقیق [۹] آن آب، آب باران است، زیرا که از خارج آب شیرین آنجا نمی‌آید.

فصل دوم [مهیار]

بعد از حرکت از قریه سیچه روانه محال مهیار که این منزل مساوی پنج فرسنگ از محل سکناى روز گذشته دور و به قدر یک فرسنگ از قریه مزبوره عبور، وارد عقبه ارچینی و بالای عقبه مزبور آب انباری است که بر روی سنگ کوه ساخته شده، و محاذی آب انبار برج کوچک مدوری است که به جهت مستحفظین طرق و شوارع ساخته‌اند، و در میان برج مذکور جای معدودی از تفنگچی است و در آنجا کوهی است باشکوه که مسمی به **کلاه قاضی** است، و عقبه مزبور و شاهراه آن سمت غربی آن کوه واقع است، و قبل از رسیدن به آب انبار قلیل راهی صعب و سنگلاخ که بردن توپخانه خالی از اشکال نیست، و همین قدر که توپخانه از آنجا گذشت باقی راه به سهولت و آسانی می‌رود، و راهی دیگر نیز که اندکی مسافتش بیشتر از این راه است در سمت شرقی کوه مزبور واقع که حرکت دادن توپخانه از آن راه بهتر [۱۰] از راه سمت غربی است. بعد از گذشتن از این ورطه مشکله، عقبه ارچین راه اندکی روی به نشیب در میان کوه به طرف جنوب می‌رود تا به

۱. دهخدا، ذیل مورد: کوهی از توابع صفهان (از برهان قاطع).

۲. فرقان، ۵۳.

جایی می‌رسد که مسمی به **پوزه سنگ شاه** است. بعد از گذشتن از پوزه مزبور، صحرائی است وسیع الفضا **کَسْرَابٍ بَقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً**^۱ که به همه جهت زمین آن صحرا شوره‌زار و کویر است، و آن طرف یمین همین راه به فاصله یک فرسنگ زنجیره کوهی است که کشیده شده و اتصال دارد به کوه کلاه قاضی. و قریب به مهیار کوهی است مشهور به **امامزاده**، و در سمت شمال کوه مزبور قریه خرابه‌ای چند است که مطلقاً آبادی ندارد، و مهیار در سمت جنوب این کوه، و کوه دیگر که موسوم به **کلاه رشتی** است واقع است، و کاروانسرای در آنجاست که مسافتش تا مهیار به قدر یک تیر پرتاب است، و باغستان بسیار در سمت جنوب کاروانسرا واقع است [۱۱] و آبش قلیل و اندک است که کفایت بساتین و محصولات آنجا را نمی‌کند. و حوالی کاروانسرای مزبور آب انباری است که آبش بسیار ناگوار و متعفن است.

فصل سیّم [قمشه]

بعد از حرکت از مهیار، روانه محال **قمشه** و از منزل مزبور الی شهر قمشه مساوی پنج فرسنگ تمام است، و راهش نیکو و زمینش هموار و مسطح که یاد آن مفاد **وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ**^۲ می‌دهد. و سمت غربی این راه زنجیره کوهی است که مسافتش از راه به قدر یک ربع فرسنگ است، و این زنجیره همه جا کشیده شده، و هم راهست الی شهر قمشه. و ایضاً سمت شرقی راه، زنجیره کوهی است که بعد و مسافتش از راه زیاده از سمت غربی است، و همه جا با راه، همراه و کشیده شده است تا آسیای مشهوره به آسیای شاه. و در میان کل این راه از مهیار به قمشه، آبی نیست سوای یک جوی آب که سرچشمه آن در زنجیره کوه سمت شرقی که موسوم به **آسیه** است [۱۲] واقع و آب مزبور اندکی شور است، و در آن نواحی سوای این آب آبی دیگر یافت نمی‌شود. و تمامی زمین این راه غیرذی زرع و ماسه است، و به فاصله نیم فرسنگ به اصل قمشه جائی است باصفا و مکانی است با فیض که هوایش جان‌فزا و نسیمش غم‌زدا و مدفن امامزاده واجب التعظیم و لازم التکریم شاه رضا است که بالفعل هم به سبب امامزاده، موصوف همین مکان با فیض به **شاه رضا** معروف است. و این مکان با صفا پیرامون کوهی واقع است که آب آنجا از بیخ همان کوه از چشمه جاری می‌شود. الحق آبش بسیار صاف و شیرین و گوارا است، و یک حوض آب بزرگ در آن صحن واقع و ماهیان بسیار در آن چشمه و حوض است. و مشهور است که اگر کسی گردن بی‌حرمتی به میدان ماهیان برافرازد، خود را چون ماهیان به دام صیاد اجل اندازد. چنانچه اعتقاد اهالی آنجا این است و این فقره را **مجرّب** [۱۳] می‌شمارند و خود احتراز از صید ماهی آنجا می‌دارند.

فصل چهارم [در باره قمشه]

بعد از ورود به قمشه، یک روز در آنجا توقف و آنچه به دقت صحرا و حومه قمشه ملاحظه شده این است

۱. نور، ۳۹

۲. غاشیه، ۲۰

که اطراف شهر اراضیش از اثر سیلاب به مثابه نهر آب، بریده بریده است. و این شهر قریب یک کوهی است که مسمی به دُملا است. حصارش مستحکم و بدون خندق است. و آب توابع قمشه بسیار اندک است، و به قدر چهار فرسنگ راه که از قمشه به سمت فارس حرکت می‌شود، در عرض راه قریه‌ای است موسوم به **مقصود بیک**، و کل این چهار فرسنگ را باید از دامنه **کوه دملی** [کذا] گذشت. و به فاصله یک فرسنگ از این راه، راهی است مسمی به **شاه‌آباد** که در زمانی که نواب حسنعلی میرزا لوای خودسری افزاشته و خیالات فاسد در کاخ دماغ خود انباشته با لشکر معدودی به آن حدود به خیال مقاتله با عساکر نصرت مآثر [۱۴] آمده و عساکر فیروزی مأل نیز به آیین روز قتال، فوج فوج و گروه گروه همه جا قطع منازل و طی مراحل نموده تا آنکه به قریه مسمی به **قاسی‌چر** که محاذی درّه شورمندی است، رسیدند. تلاقی فریقین اتفاق افتاده، همگی آتش‌افروز نایره قتال گردیدند، و در موضع معلوم توپچیان روئینه چنگ با صولت شیر و جرأت پلنگ بدون تأمل و درنگ، به انداختن توپ آتشبار آهنگ و آغاز مقاتله و جنگ نمودند. نواب سابق الاقباب تاب مقاومت نیاورده، جمعیتش به کلی متفرق و شکست فاحش در لشکرش پدید آمده، همگی فرار برقرار اختیار کرده، و از میان تنگ سورمندی گریخته، و رشته حیات خود را گسیختند. و میان این دو راه صحرای وسیعی است که در وسط آن صحرا رودخانه کوچکی است که ماریچ می‌رود، و رود مذکور قدری به سبب سُستی کل آن زمین، عمیق شده و سال [۱۵] به سال نیز بر عمقش می‌افزاید و عبور از آنجا به علت عمق و سُستی ته رودخانه خالی از اشکال نیست، بلکه مُطلقاً عبور نمی‌توان نمود، مگر آنکه جسری ساخته که توپخانه را از روی آن جسر بتوان برد.

فصل پنجم

بعد از حرکت از مقصودبیک روانه محال قریه **امین‌آباد**. و جمعیت قریه مذکور مساوی دویست خانوارند و محاذی درب قلعه امین‌آباد، کاروانسرائی است هشتی که بر سر هر گوشه‌اش برجی است، و در وسط قلعه و کاروان سرای مزبور، آب انباری و حوضی است که آبش نسبت به سایر آب‌های آن حدود نیکو و گوارا و سرد و مطبوع طباع اهل خرد است.

فصل ششم [ایزد خواست]

بعد از حرکت از امین‌آباد روانه محال **ایزد خواست**. و مسافت این راه پنج فرسنگ تمام است. هر گاه شخص مسافری که غریب آن محال باشد و ایزد خواست را به دیده بصیرت ندیده باشد، هنگام رسیدن به حوالی قلعه به فاصله [۱۶] دو هزار زرع ابدأ مشخص نمی‌شود که چه مکان و چه کوفه جائی است. به علت آنکه سوای بام خانه‌های واقعه در قلعه و امامزاده مسمی به سیدعلی که در خارج قلعه است، چیز دیگر به چشم نمی‌افتد. بعد از رسیدن و ملاحظه نمودن آن جای و مکان بسیار غریب و عجیب البیان به نظر جلوه و نهایت حیرت حاصل می‌شود؛ زیرا که مشابهت دارد به جزیره‌ای که میانه درّه و کوه وسیعی واقع شده باشد، و اصل این قلعه تپه‌ای است سنگی که خانه‌ها بر روی آن ساخته شده است، و جمیع خانه‌های آن قلعه را

چهار طبقه بر روی هم ساخته‌اند. و اصل ترکیب قلعه مزبور شباهت به جهاز و غراب دارد. به این معنی که طولش زیاده از عرضش می‌باشد، و کشیده شده است طولش از مشرق به مغرب، و یک دروازه دارد که به سمت غربی قلعه است و باید از روی پُل کوچکی داخل شد، و اختیار این پل به دست ساکنان قلعه است و باید [۱۷] که به طور عاریت گذاشته، هنگام شب او را کشیده و روز می‌گذارند، و در حوالی قلعه مزبور رودخانه‌ای است که مسمی به چمر است و قلعه به سمت چپ رودخانه واقع و سرچشمه رودخانه مزبور در دامنه کوه مروارید است که از سمت مغرب می‌آید و به طرف مشرق می‌رود. و پل کوچک پستی که چهار دهنه طاق دارد، از سنگ و آجر محاذی کاروانسرائی که در خارج قلعه است، بر روی رودخانه به جهت معبر عام ساخته‌اند. و کاروانسرای مزبور سمت راست رودخانه واقع است، و چند مغاره در زیر قلعه از سنگ کوه به جهت مکان دواب و اغنام بریده‌اند، و چند شگفت دیگر هم در کالهائی که سمت صحرا واقع است بریده که آن هم محلّ سکناى اغنام و دواب است. و ارتفاع دیوار قلعه و کاله‌های جنبین درّه از زمین مساوی شصت زرع است با این لحاظ [در اصل: لهاد] بالای کاله‌ها که سطح زمین صحرا است و بام [۱۸] خانه‌های قلعه مساوی است، و شخص مسافر تا هنگامی که بر لب کاله‌ها برسد نمی‌فهمد که در اینجا قلعه است. و عرض این درّه پانصد زرع و زمیّش قدری چمن و باقی فالیز کار. و چون میانه امین‌آباد و ایزدخواست همیشه کمینگاه بختیاری‌های قطاع الطریق بود، و آسیب به جهت کاروانیان حاصل می‌شده، حال هم بسیار مخوف و محذور، و باید با احتیاط عبور نمود. خاصه در وسط راه جایی است مسمی به کودملوان [کودلموان؟] که حتماً آنجا را باید به احتیاط رفت.

فصل هفتم [شولکستان]

بعد از حرکت از ایزدخواست روانه محال شولکستان. و فاصله قریبترین مزبورترین شش فرسنگ تمام است، و صحرائی است بی‌آب و وادی غیر ذرع. بعد از قطع سه فرسنگ از این راه، از طرف راست به فاصله یک فرسنگ به پای کوه، چشمه‌ای است که قلیلی آب از آن چشمه جاری است، و اشجار چند در حوالی چشمه مزبور غرس نموده که از دور نمایان است. و آن چشمه [۱۹] موسوم به باغ آرزو است. و کل آب شولکستان از دو رشته قنات است و زیاده از این آب ندارد، و آب قناتین مزبور از میان شمال و مغرب جاری است، و اصل راه در وسط دو زنجیره کوه کوچک بسیار پست واقع است که آن کوه‌ها مشابهت کلی به پشته دارد، و این زنجیره همه جا کشیده شده است تا شولکستان.

فصل هشتم

بعد از حرکت از شولکستان روانه محال آباءه.

و جمعیت آنجا مساوی چهارصد خانوار است، و قلعه‌اش خالی از استحکامی نیست و اطراف آن قلعه دوازده پارچه ده است که هر دهی تخمیناً پنجاه خانوار بیش نیست و در آن جُزگه خرابه‌های چند است که از قراین خارجه مشخص و مظاهر می‌شود که سابق برین نهایت آبادی و جمعیت را داشته، و الحقّ جای بسیار قابلی

است، و آب آنجا از سه رشته قنات است. باغستان بسیاری در سمت غربی و طرف میانه جنوب و مغرب قلعه واقع، و طول بساتین مزبور یک فرسنگ تمام است. [۲۰] و ضابط این بلوک در سنوات ماضیه مقرب الخاقان ایلخانی بوده و حال با عباس خان عرب است. و اغلب مزارعات آنجا لم یزرع و مسلوب المنفعه است.

فصل نهم [سورمق]

بعد از حرکت از آباده با خاطری از اشفاق خدیو رعیت نواز مستوثق، روانه محال سورمق شده، و اطراف قلعه مزبور دوازده پارچه ده است، و سمت شرقی و شمالی و جنوبی آن قلعه بسیار منظم و بی‌نهایت منسق است، و سمت غربی آن لم یزرع و طرف شمال قلعه مزبور، قلعه خرابه‌ای است که بر روی تپه سنگی بوده که می‌گویند در زمان پیشین این قلعه محل سکناى طایفه مجوسیّه بوده است، و اطراف تپه مزبوره مغاره بسیاری بودی که آثارش هنوز باقی است، و زنجیره کوه پستی که سمت مغرب واقع است، از محاذی بلوک اقلید درجه درجه مرتفع، بالاخره کوهی بلند و باشکوه می‌شود و از همانجا شاه راه عظیمی است که به بلده شیراز می‌رود. و راهی که از آباده به سورمق می‌آید [۲۱] بسیار صاف و هموار و مسطح و چون از سایر راه‌ها قدری گرمسیرتر است و برف را در آنجا دوامی نیست، هنگام فصل زمستان عابری از آن راه عبور می‌نمایند. و ساکنین سورمق مساوی چهار صد خانوارند و متوقفین اقلید یک‌هزار [و] پانصد خانوار و قریب به قلعه سورمق رودخانه بسیار کوچکی است که مسمی به رود قلعه است.

فصل دهم [فارغه]

بعد از حرکت از سورمق روانه محال فارغه. و مسافت این راه چهار فرسنگ است و به فاصله یک فرسنگ و یک مربع از محل سکناى روز گذشته به عقبه کوهی که موسوم به گردنه فارغه است خواهی رسید، و به هیچ وجه عبور کردن و حرکت دادن توپخانه از آنجا اشکالی ندارد، مگر آنکه جزئی راهی است که گذشتن از آنجا قدری مشکل است، و اگر یک ساعت چند نفر کلنگدار در آنجا کار کنند، راهش بسیار صاف و هموار که به آسانی می‌توان توپ را از آنجا حرکت داد. و راهی دیگر که سمت جنوب همین راه است [۲۲] که آن هم داخل قریه فارغه می‌شود، اندکی دور و مشکل‌تر از این راه است و هنگام بیرون آمدن از این دهنه، صحرائی بلند و وسیع الفضا به نظر می‌آید که مشهور به صحرای کشا است. و سمت راست راه به فاصله سه ربع فرسنگ، رودخانه کوچکی است که موسوم به رود کلایل است. و کل این دشت وادی غیرذی ذرع و دو سه قریه در حوالی این راه واقع است که جزئی آبادی دارد.

فصل یازدهم [برقو]

بعد از حرکت از فارغه روانه محال برقوه، و مسافت این راه پنج فرسنگ تمام است و به قدر دو فرسنگ [و] نیم از میان شمال و مشرق باید رفت. بعد از آن دو فرسنگ [و] نیم به خط مستقیم به سمت مشرق باید

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

رفت، و تمامت این دشت مسلوب المنفعه و لم یزرع است، و آب در آن نواحی نایاب، سوای یک جوی آب که همه جا تا اصل شهر ابرقوه همراه است، و مساوی سه فرسنگ راه به ابرقو مانده راه دو رشته می شود که یکی به سمت دارالعباده یزد و دیگری [۲۳] به ابرقوه می رود و آن راهی که به سمت یزد می رود، میانه شمال [و] مشرق است و راهی که به ابرقوه می رود، راست روی به مشرق باید رفت.

فصل دوازدهم [در باره ابرقو]

بعد از ورود به شهر ابوقوه، آنچه از روی تحقیق و بصیرت ملاحظه شد این است که سمت شمال ابرقوه به فاصله هشت فرسنگ به قدر بیست و پنج درجه میل به مغرب، کوهی است بسیار مرتفع که موسوم به کوه اخلع است، و به فاصله چهارده فرسنگ از سمت شمال به قدر چهل درجه میل به مشرق کوهی است بسیار بلند که مسمی به علی آباد است. و راهی که از ابرقوه به یزد می رود، از دامنه آن کوه است. و به فاصله پانزده فرسنگ سمت شمال به قدر هشتاد درجه میل به مشرق، کوهی است مرتفع که موسوم به کوه ارنون است. و اصل وسعت شهر ابرقوه به مرتبه ای است که بیست هزار خانوار می توانند در آنجا سکنا نمایند. و بالفعل چهار هزار خانوار پیش نیستند. الحق حصارش نیک و شهر بندش روی یک [۲۴] پارچه سنگ و هیکل برجش همچون افراسیاب قلب شکوه و پیکر حصارش چون اسفندیار روئین تن؛ چند جای خندقش از سنگ بریده شده است. و سمت میان شمال و مغرب شهر، ارگ است و از آبادی شهر جدا، و یک طرف شهر واقع شده و طول ارگ مزبور دویست و پنجاه قدم و عرضش یک صد و پنجاه قدم است. و اصل زمین ارگ به کلی سنگ و سنگش بسیار صلب و سخت است. و حصارش از سنگ و آجر و بر روی سنگ ساخته شده، و قطر آن حصار چهار زرع و مزغله ها به جهت تیراندازی دارد، لیکن جای توپ ندارد. و چهار گوشه ارگش چهار برج مدور است و چنان قلعه ایست که حصاربند اساسش با دریچه کیوان دوم هم سری زدی، و پاس داران حصن حصینش با سپاه انجم لاف برابری نمودی.

فلک کرد در خاک ریزش نگاه

ز خورشید افکند از سر کلاه

و بسیار حیرت و تعجب حاصل می شود که با این گونه مخارج [۲۵] گزاف و این قسم استحکام چرا خیط کرده و غلط ساخته اند، و اصل زمین ارگ مساوی شش زرع از زمین شهر و صحرا مرتفع است، و درون ارگ را به هیچ وجه آبی نیست، و اهالی آنجا مذکور ساختند که سابق برین چاه آبی داشته است و جمیع عمارات و انبارات و کشیک خانه های ارگ به کلی خراب و منهدم شده است، و قلیلی هم از حصارش نیز خراب شده است، و تمامت کوچه های شهر و ارگ از سنگ های بزرگ مفروش است که سواره باید به طور احتیاط برود، و زمین خارج شهر ماسه است و دهات بسیار در حومه آنجا واقع و بی نهایت منظم و منسق است، و محصولات آنها بعد از وضع مالیات و متوجهات و کفایت مخارج خودشان، هر ساله معادل سی هزار خروار زیاده دارند که به یزد برده می فروشند. و خارج شهرش خرابه بسیار و قبرستان بی شمار است که در آن خرابه ها مسجدی چند است که بنایش بسیار نیک و خوب و مقبول قلوب است، و از این آثارها مشخص می شود که در ایام

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

سلف [۲۶] آبادی اش بسیار و جمعیتش بی‌شمار بوده، و چون ابرقوه میان معموره ولایات واقع است، نقطه جنگی مملکت است، و سرحد فارس و اصفهان و یزد و کرمان است. اگر همیشه فوجی از افراج قاهره و جمعیتی از عساکر منصوره در آنجا ساخلو باشند، مفسدان و فتنه‌جویان این چهار مملکت جرأت شرارت و فتنه‌جویی نمی‌نمایند و اگر احیاناً کسی جسارت کند و فتنه جوید، و مخالفت ورزد، عساکر منصوره به زودی از آنجا حرکت و مخالفین و اشرار را تنبیه و رجعت به سوی مسکن مألوف و متوجه خدمات مقرر خواهد شد. شاهد این مدعا آن که در تواریخ مسطور است که هنگامی که عساکر نصرت مآثر خاقان سعید شهید - طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه - جمعیت **لطفعلی خان زند** را فراری و در طیس متواری و چندی در آنجا متوقف و ثانیاً مراجعت نمود، مأمّن خود را در ابرقوه قرار داد. بعد از استحضار جمعیت پریشانش متصل [۲۷] و به فاصله چند روزی تفاریق قشونش به جمعیت مبدل شد. کره بعد اولی از آنجا حرکت و روانه **دارابجرد** من محال فارس شد، والحق این فقره را خوب و نیکو تفرس نموده بود، زیرا که وسط معموره مملکت است. استعداد بودن در آنجا حارس مملکت، بلکه دولت است.

فصل سیزدهم [مهرآباد]

بعد از حرکت از شهر ابرقوه روانه قریه **مهرآباد** من محال شهر مزبور؛ و مسافت این راه دو فرسنگ است، و کل شش دانگه قریه مذکور، ملک طلق یک نفر از نواده‌های مرحوم **عبدالرضا خان یزدی** است؛ و جمعیت آنجا به قدر سیصد خانوارند. و آدمی که یوم هشتم شهر مزبور به جهت حکم آوردن وصول موجب به اصفهان فرستاده شده بود، وارد و مجدداً حکم آورد که **میرزا قاسم خان** تنخواه برات را از بابت پول جیب **معمدالدوله** بدهد، و به جهت اخذ تنخواه برات الی بیست [و] هفتم در آنجا متوقف. ثانیاً **میرزا قاسم خان**، مذکور [۲۸] ساخت که یک هزار تومان پیشکش به **معمدالدوله** داده که یک ساله حاکم ابرقوه باشم، پانصد تومان آن را رد کرده و پانصد تومان تتمه را حکم شده که به شما بدهم. این حال، دویست آن را نقد می‌دهم، و سیصد تومان بقیه را در عرض سه ماه به این شرط می‌دهم که از حکومت ابرقوه عزل نشوم، و الا فلا. از استماع این حکایت حیرت بر حیرت افزود که چرا باید حکام ولایت، رعیت پادشاه دین پناه را بفروشند. به **میرزا قاسم خان** گفتم که قبول ندارم. باید رود؛ و حرکت و خدمات دولت را انجام بدهم. مذکور ساخت که می‌ترسم ولایت را به دیگری بفروشند، و بنده را معزول کنند و سیصد تومان نقصان من شود. ظهور این افعال و صدور این اعمال، ظاهراً اخلاق قانون مملکت‌داری باشد که عمال و ضباط و حکام مطمئن از حکومت و عاملی و ضابطی خود نباشند، و این فقره باعث می‌شود که [۲۹] رفته رفته ولایت پادشاه خراب و رعیت فراری و دولت بدنام. آخر الامر دویست تومان نقد را گرفته، و سیصد تومان بقیه را به وعده سه ماه تمسک شرعی گرفته، از آنجا حرکت و مشغول خدمات مقرر گردیده.

فصل چهاردهم [ده بید]

بعد از حرکت از قریه **مهرآباد**، روانه کاروانسرای **ده بید** که قریب به تپه مشهوره به **قصر بهرام گوره** است شده، و صحرايي که کاروانسرای مزبور در آن واقع است، دشتی است وسیع الفضا و رشک جنه الماوی،

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

زمینش فرش زمردی گسترده، آبش مرغوب و هوایش مطلوب، و محلّ سکناى مرتع دواب **ایل خلج** است، و به فاصله نیم فرسنگ از کاروانسرا، سمت شمال، هفتاد درجه میل به مشرق، قریه‌ای است مسمّی به **کردآباد** که به قدر دویست خانوار در آنجا ساکنند، و سمت غربی کاروانسرا به فاصله دو فرسنگ قریه‌ای است موسوم به **حسین‌آباد** و جمعیت آنجا شصت خانوارند و سمت [۳۰] میانه شمال و مغرب شاهراهی است وسیع که از راه سُورمق به دارالسلطنه اصفهان می‌رود، و سمت جنوب شصت و پنج درجه میل به مغرب، به فاصله دو فرسنگ قریه‌ای است که موسوم است به **خرمی**؛ و سکنه آنجا یک صد و پنجاه خانوارند. و سمت جنوب چهل درجه میل به مغرب، به فاصله دو فرسنگ قریه‌ای است مسمّی به **قصر یعقوب** و حوالی قصر مزبور دهی است موسوم به **قصر جدید** و ساکنین آنجا مساوی یک صد خانوارند، و کلّ قرار مذکور حوالی قلعه غازیان واقع است. و **قلعه غازیان** جایی است عشرت‌آمیز و مکانی است بهجت‌انگیز و جمعیت آنجا هفتاد خانوار است و از سمت جنوب راهی است که به **مشهد ام‌النبی** می‌رود، و به فاصله نیم فرسنگ از کاروانسرا از میانه دو تپه باید عبور نمود که مشهور به **دوکوهک** اولند، به فاصله سه فرسنگ از کاروانسرا، سمت میان جنوب و مغرب، رودخانه‌ای است موسوم به **قشلاق** که به طور ماریج [۳۱] از سمت شمال می‌آید و به جنوب می‌رود، و طرف چپ رودخانه سمت شمال هفتاد و پنج درجه میل به مغرب، قلعه‌ای است مسمّی به **مورچه‌گان** و سمت غربی قلعه مزبور به طرف راست رودخانه، قریه‌ای است موسوم به **دلی نظر** و سمت شمال کاروانسرا شصت و پنج درجه میل به مغرب، چمن آس و پاس است که در آنجا چشمه‌های آب بسیار و مشهور است که بهرام گور در شکارگاه متعاقب گوری شتافته، هنگام تاختن در یکی از آن چشمه‌ها افتاده و مفقود شد. و مسافت از قریه مهرآباد تا کاروانسرای **ده بید**، نه فرسنگ تمام است. بعد از گذشتن پنج فرسنگ از قریه مهرآباد صحرایی بسیار صاف هموار غیر ذی زرعی است که در دهنه واقع است، و چنان این دهنه و راه وسیع است که می‌توان افواج سرباز را دسته به دسته ستون ساخته گذرانید. و ابتدای ورود در دهنه مساوی دو فرسنگ راه، اندکی روی به فراز و دو فرسنگ [۳۲] دیگر اندکی روی به نشیب می‌رود، و بعد از دخول در دهنه مزبور به اندک فاصله رودخانه کوچکی است که مسمّی به **ارشق** است، و دهنه مزبور موسوم به **عقیه کشتی** است. و مسطور است در تواریخ معتبره که در عهد خاقان علیین آشیان، **شاه سلطان حسین صفوی** در همین مکان میانه لشکر افغانه و عسکر فارس نزاع شد. چون آب به تصرف افغانه بود و به فارس ندادند، از شدت عطش شکست در لشکر فارس پدید آمد.

فصل پانزدهم [گوگان]

بعد از حرکت از ده بید و گذشتن از کاروانسرای **گوگان**، روانه محال **مشهد مرغاب** و **خان گوگان** سمت راست رودخانه قشلاق است، و در ایام سابق پل کچی سنگی بر روی رودخانه مزبور بسته بوده که عابرین و مترددین از پل عبور و تردد می‌کردند. حال خراب و شکسته است، و همین صحرا که کاروانسرای مزبور در آن واقع است، مشهور به **صحرای قنقری** است و تمامت [۳۳] صحرای مزبور چمن و سبزه‌زار و موسم خزان نمونه بهار، آبش خوب و هوایش مرغوب و خواص و عوام را مطلوب است. و از کاروانسرا که

روانۀ مشهد می‌شوی، باید از میان درّه عبور نمود که طول آن درّه پنج فرسنگ تمام، و مسمی به **ملاّمیان** است و مساوی دو فرسنگ باید اندکی روی به فراز رفت، و سه فرسنگ دیگر را اندک سرآشیب. و این دره مارپیچ و سنگلاخ و عبور از آنجا مشکل است. و بردن توپخانه از آنجا نیز خالی از اشکال نیست، با زحمت بسیار و مرارت بیشمار می‌توان توپ را گذرانید؛ به این طور که باید اسب دو عرّاده توپ را به یک توپ بست و حرکت داد، و اگر احیاناً توپ جایی گیر کند، باید توپچیان عقب عرّاده را از چوب داشته، و نگاه دارند که عرّاده توپ روی به پس ندهد، و اگر خواسته باشند که بعضی مکان‌های صعب مشکله راه را اندکی صاف نمایند، باید یک صد و پنجاه نفر سرباز آن فوج مهندس با اسباب ضرورتی [۳۴] که همراه دارند، چند روز مکان‌های مزبوره مشکله را هموار نمایند. و دو سه جای این درّه بسیار تنگ و کوه‌های جنبین آن همگی جنگل و آن جنگل‌ها بسیار سُست است. و این منزل بسیار مخوف و مکان قطع الطریق است؛ زیرا که سرحدّ است و مأمّن سارقین و از اطراف می‌آیند و اموال مردم را سرقت کرده، معاودت می‌نمایند.

فصل شانزدهم [مدفن مادر حضرت سلیمان!]

بعد از ورود به مشهد امّ النبیّی از وزرا در آنجا توقف و به فاصله نیم فرسنگ سمت شرقی مشهد، قلعه‌ای است مشهور به **قادرآباد** و جمعیتش مساوی سیصد و پنجاه الی چهار صد خانوارند. و همچنین ساکنین مشهد هم همین قدر است، و به فاصله یک فرسنگ سمت جنوب، سی درجه میل به مشرق، قلعه خرابه‌ای است مشهور به **احمد بیگی** و سمت جنوب، چهل درجه میل به مغرب به فاصله دو فرسنگ میان کوه‌های **خان خزه** قریه‌ای است که مسمی به ابوالویردی [۳۵] است و اصل قریه مشهد، میان زنجیره‌های کوه واقع است، همانا که جمیع اطراف قریه مزبور، زنجیره کوه پست است که آن زنجیره‌ها اتصال دارد به کوه‌های بزرگ. و رودخانه قشلاق همه جا از میان کوه می‌آید و به فاصله یک ربع فرسنگ سمت شرقی مشهد می‌گذرد، و به فاصله یک فرسنگ و نیم از قریه مذکور آبی است که سرچشمه آن از زنجیره کوه سمت شمال است، و بسیار نیکو و خوشگوار است، و در حوالی مشهد داخل رودخانه می‌شود که جمیع شرب زراعت آنجا از این دو رشته آب است. و به فاصله یک فرسنگ و نیم از قریه مذکور به سمت جنوب، سی درجه میل به مغرب، جایی است مشهور به **تخت سلیمان** و آن مکان تپه‌ای است که در وسط صحرائی واقع است، و سمت غربی این تپه خرابه‌ای است مشهور به **قلعه ابوالویردی** و سمت میان جنوب و مغرب کاروانسرا خرابه‌ای است مشهور [۳۶] به **کاروانسرای مادر سلیمان** و حوالی کاروانسرای مزبور، مدفن مادر سلیمان است و ظاهراً این فقره اشتباه باشد، و مدفن مادر سلیمان نباشد؛ زیرا که در **تواریخ یونانیان** مسطور است که اسکندر ذوالقرنین بعد از تسخیر فارس به ارسطوی وزیر خود فرمود که برو و به دقت، و اهتمام دّخمه کیخسرو را ملاحظه کن، و آنچه فهمیده و دیدی به عرض رسان. حسب‌الفرمایش **اسکندر**، **ارسطو** با یک نفر دیگر از حکمای یونانی رفته و آن مکان را به دقت ملاحظه، و چیزهای غریب و عجیب به نظرشان جلوه‌پذیر شد که مشروحاً در **تواریخ یونانیان** ذکر شده است. از آن جمله اسباب حربی که از قبیل جوشن و زره و کلاه‌خود و تیرکمان و گرز در آنجا دیدند، و از خط پهلوی بر بالای سنگی نوشته بود که ای پادشاهان

عالمگیر و ای عبور کنندگان بُرنا و پیر! به کیخسرو [۳۷] که مالک این مشّت خاک است رشک مَبَرِد، به درستی و تحقیق که من پادشاهی بودم به نام کیخسرو، و مالک کلّ روی زمین بودم، و حال مالک این مشّت خاکم. پس بگذارید این مشّت خاک برابر من. و این فقرات از قول ارسطو مفضّل و مشروح در تاریخ یونانیان ثبت و ضبط و بدون خلاف است. همانا که از تاریخ ایرانیان اسمی باقی و فعلیت تواریخ یونانیان بیشتر است. بالجمله بعد از آنکه ارسطو مراتب مقدّمه را به عرض اسکندر رسانیده، حکم شد که دخمه کیخسرو را از عمارات عالیّه و گنبدهای متعالیه زینت دهند، و حال آنچه مشخص و به وضوح پیوسته این است که ستون‌هایی که بالفعل در آنجا افتاده و خراب شده، پایه گنبد و عماراتی بوده که حسب‌الفرمایش اسکندر بر روی دخمه کیخسرو ساخته بودند. و اهالی آنجا را اعتقاد این است که همین مکان مدفن مادر سلیمان [۳۸] - علی نبینا و علیه‌السلام - است، و می‌گویند که اگر کسی را سگ دیوانه بگذرد و اذیت نماید، همین قدر که در اینجا آمد و زیارت نمود، دیوانه نمی‌شود و الاّ به زودی دیوانه و تلف خواهد شد. و این فقره بیان واقع به تجربه مجربین رسیده و بدون خلاف است. و سنگی که اصل تخت سلیمان را ساخته‌اند، مشابّهت به سنگ مرمر و سنگ چاوخانه^۱ دارد، و هنگام ملاحظه نمودن چنان جلوه می‌کند که شاید از سنگ‌های میرزا صالح^۲ که در چاوخانه است باشد، ولی جوف سنگ‌های مزبور ناهموار است که آینه و صاف کردن آنها امکان ندارد، و جمیع این سنگ‌ها را یک پارچه بریده که عرضش دو زرع و طولش سه زرع و قطرش یک زرع است. هریک از این سنگ‌ها که وزنش سنجیده شد، مقدار چهار هزار و چهار صد من تبریز است، و دیوار این تخت را از کمرگاه تپه صاف و راست تا بالای تپه [۳۹] ساخته‌اند. و تپه مذکور سه طرفش دیوار است: سمتی که در میان شمال و مشرق است و مُساوی هفتاد زرع طول دارد، و ایضاً طول سمت میانه شمال و مغرب هفتاد زرع است و سمت میانه جنوب و مغرب طولش همین قدر است، لیکن همین سمت را به جهت بالا رفتن از سنگ پله بریده‌اند و اصل دیوارش موازی پانزده عدد سنگ از سنگ‌های مزبور از اعلی تا اسفل بر روی یکدیگر گذارده‌اند، و سمت میان جنوب و مغرب تخت مذکور به فاصله ششصد زرع در وسط صحرا. دروازه‌ای از همان سنگ‌های بزرگ ساخته‌اند و چنان مفهوم می‌شود که دروازه شهری بوده است و دروازه مزبور را هیفده عدد سنگ از سنگ‌های مذکور بر روی یکدیگر گذاشته‌اند و مایه تعجب این است که بر بالای دروازه سنگی که هشت زرع طول آن است، به عوض طاق یک پارچه گذارده‌اند که از زیر آن باید داخل شد و [۴۰] به فاصله چهارصد زرع از دروازه مذکور، سمت میان جنوب و مغرب، ستونی است سنگی و مربع و سه پارچه که طولش هفت زرع و دورش هشت زرع است. به این معنی که طرف هر سنگی دو زرع است، و یک سمت ستون مزبور را از نشیب تا فراز میانش بریده، و خالی است؛ به طوری که یک نفر آدم می‌تواند در آن بریدگی پنهان ماند، و سمت جنوب همین ستون، به اندک فاصله، صفّه‌ای است که ارتفاعش

۱. چاوخانه یا چاپخانه، سنگ چاوخانه، سنگی است که برای چاپ مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۲. میرزا صالح شیرازی، از رجال دوره عباس میرزا و فتحعلی شاه، مؤسس اولین روزنامه در تبریز و سپس تهران. سفرنامه وی در سال ۱۳۴۷ ش به کوشش راین چاپ شده است.

از زمین سه زرع است، و بالای همین صفه یک ستون سنگی مدور چهار پارچه‌ای است که طولش چهارده زرع و دورش سه زرع و یک چهاریک است، و نیز بالای همین صفه سه عدد ستون سنگی مربع گذارده که به طول هفت زرع هستند و به هر ستونی از خط پهلوی چهار سطر نوشته‌اند که خواندن آن خطوط مشکل بلکه محال است و ستون‌های مزبوره به طوری در [۴۱] روی صفه نصب است که همانا پایه گنبد یا آتشکده یا دخمه مجوسیه بوده است.

فصل هفدهم [کمین]

بعد از حرکت از تخت سلیمان و مشهد امّ النبی روانه محال کمین؛ و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام است و مساوی سه فرسنگ از تخت سلیمان گذشته، دره‌ای است که در آن درّه سه ده واقع و موسوم به **کلیک** می‌باشند و از تخت مزبور الی دهات ثلاثه مسمی به کلیک سه راه دارد که یکی از کنار رودخانه قشلاق به **سیوند** می‌رود و راه دیگر از سمت جنوب است. راه دیگر ابتدا قدری از سمت میان جنوب و مشرق، بعد از آن از میان جنوب و مغرب است. و جمیع این سه راه را باید از زنجیره کوه پستی گذشت، و راه وسطی که مسمی به **گذار کلیک** است به قدر نیم فرسنگ باید در کوه روی به فراز، و یک فرسنگ و نیم روی به نشیب می‌رود. و این راه بسیار سنگلاخ و مشکل است. و چون بردن توپ [۴۲] از این راه خالی از اشکال نیست، می‌توان به جزئی اخراجات، راه را هموار کرد. اهالی آن حدود مذکور ساختند که حرکت دادن توپ از آن دو راه سهل و آسان است و کلّ محوطه این کوهستان جنگل، اغلب از درختی که موسوم به بن است و صمغ درختان مذکوره سقر است، و ساکنان آنجا همه ساله گرفته و می‌فروشند. و جمعیت دهات ثلاثه موسومات به کلیک مساوی پانصد خانوارند و تمامی درّه مذکوره سبزه‌زار و باغستانش بسیار و زراعتش بی‌شمار است، خاصه اطراف دهات ثلاثه مذکوره که اشجار مثمره‌اش بی‌نهایت و بیشتر اشجاری که مثمر ثمر است انگور و انار و گردکان^۱ و بادام است. الحق شکارگاه خوبی است علی‌الخصوص کبک که در آنجا فراوان است.

فصل هیجدهم [فاروق]

بعد از حرکت از کلیک روانه محال **فاروق**؛ و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام است و به فاصله نیم [۴۳] فرسنگ از قریه کمین داخل درّه باید شد که بسیار سنگلاخ و تمامت کوهستانش جنگل، و باید به قدریک ربع فرسنگ روی به فراز رفت. بعد از آن صحرا بی‌نظیر می‌آید که به قدر یک ربع فرسنگ صحرای مزبور صاف و مسطح است. هنگام رسیدن به انتهای صحرا، باید داخل درّه شد که آن درّه موسوم به **تنگ فاروق** است. و از ابتدای درّه مذکوره الی انتها مساوی یک فرسنگ و نیم است، و باید اندکی سراسیمه رفت. و درّه مذکور بسیار تنگ و مارپیچ و کوه‌های جنبین آن به حیثیتی بلند و معلق است که گویا

۱. کلمه‌ای است ترکی به معنای گردو

سنگ تراشان بدایع نگار سالها در آن کار کرده‌اند، و عابرین را گمان آن است که بر سرشان فرود آید، و مضمون سراپا مشحون و إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ^۱ هم شاهد این مدعا است و این مکان همیشه خوفناک و کمیگانه قطع الطریق ناپاک است [۴۴] و معبر عام نیست. راه، سیلاب به نظر می‌آید. نه تنها توپخانه بلکه گذشتن سواره و قوافل از آنجا مشکل است. و چنان جائی است که اگر بیست نفر تفنگچی مستعد باشند، امکان ندارد که قشون سلم و طور بتوانند عبور نمود.

فصل نوزدهم

بعد از گذشتن از تنگ فاروق، روانه محال تخت جمشید، و از منزل مزبور الی اصل تخت جمشید، مساوی سه فرسنگ و نیم است. و در بین این راه صحرایی است وسیع و چمن و سبزهزار و دهاتش آباد و بسیار و شرب بساتین و زراعتش از رودخانه قشلاق و سیوند است. و رودخانه مذکور از وسط همین صحرا گذشته، داخل رودخانه پل خان می‌شود، و به بلوک کربال می‌رود. و به جهت نقشه برداشتن سه روز در تخت جمشید توقف، و آنچه از آنجا به نظر رسید و خاطر نشان گردید، حق مقام این اوراق را [۴۵] گنجایش نیست که تفسیر و تحریر شود، و باید علی حده به نکات و دقائق آن رجوع نمود.

فصل بیستم

بعد از حرکت از تخت جمشید از راه مرو دشت روانه محال بند امیر. و مسافت این راه دو فرسنگ است، و صحرای مرو دشت، دشتی است بسیار وسیع که عرضش سه فرسنگ و طولش بیست و پنج فرسنگ است، و آب آنجا از رودخانه قشلاق و سیوند است، و جداول بسیار و انهار بی شماری از رودخانه مزبور بریده که شرب جمیع زراعت و بساتین آنها از اوست. با وجود این گونه وسعت و اراضی حاصل خیز آبادیش اندک است، و می‌توان گفت که صدیک آن صحرا زراعت نمی‌شود، و بیشتر از آن دشت چمن و مرتع دواب و اغنام و محل سکنای ایلات عرب [غرب] و نفر و نانکلی است و آب رودخانه بند امیر بسیار پر زور و لیکن در این فصل که ابتدای میزان است آبش قدری روی به قصور نهاده که گوئی مات و از جریان افتاده است. و این رودخانه را قنطره [۴۶] و معبری نیست سوای پل خان و بند امیر و بند میمون و آنچه پهنای [در اصل: پنهایی] رودخانه مزبور برآورده شده، از اکثر و اقل شصت الی بیست زرعاً عرضش متصور شده، و به نظر آمده، و به سبب نقصان آب از لب رودخانه تا روی آب مساوی پنج زرع است. آن نه غدیری بلکه بحری است بیکران یا محیطی بی‌پایان. عمقش چون دور روزگار دراز قیاس، و قعرش چون انتهای تسلسل نهان از احساس؛ و در فصل بهار آب به حدی طغیان می‌نماید که کل صحرای مزبور را آب فرو می‌گیرد، و بعضی از دهات آنجا را منهدم می‌سازد، و نقصان کلی به جهت ساکنین آنجا به هم می‌رسد و سایر بندهای دیگر خراب شده است. و بنای بند عضد که معروف به بند امیر است در سنه سیصد و شصت و هفت در زمان دولت امیر عضدالدوله

۱. اعراف، ۱، ۱

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

دیلمی که یکی از خلفای بنی عباس بوده، باعث احداث و احیای بند مزبور شده و به این جهت [۴۷] مسمی به بند امیر است، و طول بند مزبور یک صد و سی زرع و ارتفاعش دوازده زرع است، و از سنگ و ساروج ساخته شده، و بالای بند مزبور پلی است که دوازده چشمه طاق دارد، و آب رودخانه از چشمه‌های طاق به آن طرف می‌ریزد، و قطر پایه بند مزبور زیاده از ارتفاعش می‌باشد، و موازی بیست طاحونه در اطراف این بند ساخته‌اند، و اصل جمعیت و سکنه بند امیر مساوی سیصد خانوارند، و محل سکناي آنها جنبین رودخانه واقع شده است.

فصل بیست و یکم [زرقان]

بعد از حرکت از محال بند امیر روانه قریه زرقان؛ و مسافت این راه مساوی سه فرسنگ است، و جمعیت قریه مذکوره دویست خانوارند و میانه این راه بیشه و نی‌زار است و آب آن بیشه از چشمه‌ای است که از کوه پشت زرقان می‌آید و در آنجا جمع می‌شود بدین جهت محدث بیشه و نی‌زار است، و سه سمت قریه مذکوره [۴۸] کوه است، و اصل ده به پای دامنه کوه واقع است

فصل بیست و دویم [شیراز]

بعد از حرکت از محال زرقان روانه بلده شیراز؛ و مسافت این راه مساوی پنج فرسنگ تمام، و کل راهش شیب و فراز است الی یک میدانی شهر، و تمامت این راه مشکل و سنگلاخ است، خاصه راه میان تنگ موسومه به الله اکبر که یک میدانی شهر است، و از بالای تنگ مزبور قنات آبی به مصداق **هَذَا عَذْبُ فُرَاتٍ** شیرین و خوشگوار جاری و مشهور باب رکنی است. می‌گویند که یک رشته از آن را رکن الدین حسن احداث و دو رشته دیگر، اهالی بلد نیز متصل به آن احداث نموده‌اند. و اکنون خرابی زیادی دارد که محتاج به تعمیر است، و قدری از آب مزبور در **تکایای چهل تنان و هفت تنان** و حافظیه و بساتین دیوانی که یکی به **باغ نو** معروف و دیگری به **جهان نما** موصوف است شرب می‌شود. و خواجه حافظ فرماید که:

فرق است ز آب خضر که ظلمات جای اوست

تا آب ما [۴۹] که منبش الله اکبر است

و از بساتین مزبوره گذشته، بقعه متبر که حمزویه - علیه آلاف التحیه - که مدفن جناب شاه میرعلی بن حمزه ابن امام موسی کاظم علیه السلام است. و در سنه ۱۲۵۰ بقعه منوره مزبوره از صدمه زلزله به کلی خراب، و آن مکان بهشت نشان با خاک یکسان گشت که اکنون به همان حالت برقرار و مخروبه است، و محاذی بقعه مذکوره نیز کاروانسرا و حمامی به جهت موقوفات آن، علیین آشیان کریم خان زند بنا کرده که بالفعل دایرند، و سمت قبلی بقعه منوره، تکیه‌ای است موسومه به **تکیه محمد رحیم خان** و فاصله میان تکیه مزبور تا اصل بلده شیراز، رودخانه خشکی است که در موسم بهار و زمستان سیلاب در آن جاری، و آبش داخل دریای نمک می‌شود که صفت دریای مزبور مذکور خواهد شد. و پلی مشتمل بر چند چشمه از سنگ

۱. فرقان، ۵۳.

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

و گچ و آجر بر روی رودخانه مزبور ساخته‌اند که عابرین را معبر، و به اندک مسافتی به **دروازه مشهوره** [۵۰] به **اصفهان** راهبر می‌شوند.

[مدفن سعدی]

و به فاصله یک ربع فرسنگ از شهر سمت مشرق در میان درّه که مشهور به **تنگ سعدی** است مدفن قدوة المحققین و زیده العارفین شیخ مصلح‌الدین المتخلص به سعدی است. به این سبب درّه مزبور را تنگ سعدی می‌گویند و نیز **بوستان دلگشا** در بدایت تنگ مزبور واقع است.

فصل بیست و سیم [شیراز و محلات آن]

بعد از ورود به شیراز بهشت طراز، به جهت برداشتن نقشه، مدت پنج ماه توقف و آنچه به دقت و اهتمام [در] حومه و محلات شهر ملاحظه شده، این است که به سبیل اختصار در این اوراق تحریر شد. اصل بلده شیراز جنت طراز را حصار است مدور و مشتمل بر هشتاد و دو برج و خندقش خراب و بعضی از مکان‌های آن حصار نیز مخروبه، و دورش یک فرسنگ تمام است. الحق نسیمش چون باد بهار روح پرور و شمیمش چون نکبت مصر فیض گستر. آتش مقبول قلوب خاص و عام و هوایش [۵۱] مطبوع قبول کافه انام است.

و این شهر را شش دروازه و ده محله است که پنج محله آن **حیدری خانه** و پنج دیگر **نعمت الاهی خانه** است. و کل خانه‌های مسکونه این بلد به قرار سیاهه یا به مهر کدخدایان محلات، مساوی چهار هزار است، و تمامی جمعیت آنجا اثناً - ذکوراً سی هزار نفر به نظر رسیده، و به سبب رطوبات ارضی و سماوی، تمامت خانه‌های این شهر را از سنگ و گچ و آجر ساخته‌اند، و اشجار اندرون خانه‌های شهر نهالات نارنج و مرکبات متعدده است. و در فصول اربعه، خالی از گلهای متنوعه نیست. و کل کوجه‌هایش مفروش از سنگ است. و اکثر اهالی این بلد ارباب صنایع و کمالات صوری و معنوی هستند، و شاهد این مدعا شعر قدوة المحققین خاجه حافظ است که می‌فرماید:

بشیر آرای و فیض روح قدسی بخواه از مردم صاحب کمالش

و محلات خمسۀ حیدری خانه، به سبب نشیمن حکام، از سابق برین، پیشی و برتری از محلات خمسۀ نعمت الاهی خانه داشته‌اند.

محله درب شاهزاده

این محله حیدری خانه است، و عمارات دیوانی که نشیمن [۵۲] حکام است دیوانخانه، و ارگی مشتمل به میادین متعدده و **بوستان نظر** در جنب آن واقع، و نیز در پشت میدان و جبهه خانه چهار بازاری است که کل صفت‌های دکاکین او از سنگ مخروطه است، و خان گمرک و دو کاروانسرای دیگر در آن بازار واقع و مسکن تجار است. و مسجدی مشهور به وکیل نیز در آنجا است که فضای آن جمیعاً از سنگ است. و شبستانی

دارد که مشتمل بر چهل و هشت ستون سنگی مخروطه یک پارچه مارپیچ است که به طول شش زرع [و] نیم، و دور قطرش دو زرع و نیم است. و منبری یکپارچه از سنگ مرمر به طرف یمین محراب نصب است که مشتمل بر شانزده پله است. و دریاچه بسیار بزرگی از سنگ‌های بزرگ یکپارچه که از اقل و اکثر سه زرع الی شش است، در وسط مسجد واقع؛ و نیز از غرایب است که سر درب مسجد و جنبین آن از یکپارچه سنگ است و خانه‌های مسکون این محل مساوی [۵۳] هفتصد و شصت است، و ثلث محل مزبور به سبب نزول عساکر منصوره خراب و ویران شده است. و برودت هوای این محله یک درجه و نیم از سایر محلات بیشتر است؛ زیرا که شمالش باز و محاذی تنگ الله اکبر است، و محله مزبور سمت میانه شمال و شرق است.

محله میدان شاه

این محل نیز حیدری خانه است، و به حسب آب و هوا از تمامی محلات مرجح و برودت هوایش از سایر محلات به قدر یک درجه زیاده است، و سمت شمالش صحرا است. و این محله میانه شمال و مغرب واقع است، و خانه‌های مسکون آنجا مساوی پانصد و نود است. و ثلث محله مزبوره نیز به علت نزول عساکر منصوره خراب و ویران است. و سکنای طایفه موسائی در این محل واقع است، و شرب اهالی این محله و ساکنین محلات سنگ سیاه و سر باغ و درب مسجد از آب روان و قنات خیرات سابقاً می‌شده، و حال مدتی است که قنات مزبور به کلی مخروبه و از حلیه آبادی [۵۴] بیرون است.

محله سوق الطیر

این محل نیز حیدری خانه و وسط حقیقی شهر است، و مسجد عقیق که مشهور به جامع و از ابنیه عمرولیث صفار است در این محل واقع، و مسجد طبایبان نیز متصل به مسجد جامع است که جناب امام حسن مجتبی - علیه آلاف التحية و الثناء - بعد از تسخیر فارس در آنجا نزول اجلال فرموده‌اند. و مشهور است که در حمام نقشک واقعه در محله اسحاق بیک نیز تشریف فرما شده‌اند که بالفعل خزانه در آن حمام است که محترم می‌دارند و کسی داخل خزانه مذکوره نمی‌شود، و بقعه متبرکه که جناب میر محمد که از صلب مطهر جناب امام موسی - علیه السلام - است، نیز در این محل واقع است و جمیع خانه‌هایش آباد و مسکون و مطلقاً خرابه ندارد، و خانه‌های واقعه محله مزبور دویست و بیست باب است.

محله اسحاق بیک

این محل نیز حیدری خانه است در وسط شهر، اندکی مایل به سمت شرقی بلده واقع است و تمامت خانه‌هایش [۵۵] آباد و مسکون و بدون خرابه است، و خانه‌های واقعه آن محل، مساوی ششصد است.

محلّه بالا کفد^۱

این محل نیز حیدری خانه است و نصفش مخروبه است و سمت میان جنوب و مشرق واقع است. هوایش از سایر محلات گرمتر و نسبت به سطح سایر شهر نشیبش بیشتر و خانه‌های مسکون آنجا مساوی چهار صد و شصت باب است. و بقعه منوره جناب سید علاءالدین حسین که از صلب مطهر امام موسی کاظم - علیه السلام - است در آنجاست. و مشهور است که اگر میتی را در تحت گنبد آن جناب دفن کنند، زمین به خود قبول نمی‌کند و به این سبب مدفن نمی‌شود. العلم عندالله

محلّه درب مسجد

این محلّه نعمت‌اللهی خانه است، و در اصل وسط معمره، و اندک مایل به سمت غربی واقع است. و مسجد نو که بسیار وسیع الفضا و خوش روح و از بناهای اتابک شاه است، در این محل واقع، و بقعه متبرکه جناب احمدیه - علیه آلاف التحية - که مشهور به شاه چراغ و از صلب مطهر جناب امام [۵۶] موسی کاظم (ع) است، در ثغور سه محلّه واقع، حدی محلّه درب مسجد، و حدی محلّه سوق الطی، و حدی محلّه سردزک. و بقعه منوره مذکوره در وسط مسجد نو و بقعه جناب سید میرمحمد - علیه السلام - واقع شده، و قریه میمند از جمله موقوفات آن جناب است. و کل ساکنین محلّه مزبور مشایخ و تجارند و خانه‌های واقعه آن محل مساوی یکصد و ده است، و همگی آباد و مسکون و مطلقاً خرابه ندارد.

محلّه سرباغ

این محل نعمت‌اللهی خانه و در وسط معمره، و اندکی مایل به سمت میان مغرب و جنوب است و جمیع خانه‌هایش آباد و مسکون و مطلقاً مخروبه ندارد. و نصف ساکنین آنجا نیز تجارند و متمولین هستند، و عدد خانه‌هایش دویست و یازده است، و طایفه آرامنه نیز در این محل ساکنند.

محلّه سنگ سیاه

این محل نعمت‌اللهی خانه و سمت غربی شهر واقع و بقعه متبرکه در آنجاست که مدفن جناب سید حاجی [۵۷] غریب و سید محمد مغربی است. و دروازه کازرون در پشت بقعه مبارکه مزبوره واقع است، و خانه‌های مسکون آنجا مساوی سیصد و پنجاه و یک است، و جزئی خرابه نیز دارد. و اغلب ساکنین آن محل زارع و رعیت پیشه هستند.

محلّه سردزک

این محل نعمت‌اللهی خانه و سمت میان جنوب و مغرب به قدر ده درجه میل به مغرب است، و ده یک

۱. بالا کفد هم بر آن اطلاق می‌شود.

محلّه مزبوره مخروبه است، و خانه‌های مسکون آنجا مساوی سیصد و هفتاد و سه می‌باشد.

محلّه لب آب

این محل نیز نعمت اللّهی خانه، سمت میان جنوب و مغرب، به قدر ده درجه میل به جنوب است، و ده یک محلّه مزبور نیز مخروبه است، و خانه‌های مسکون آنجا مساوی سیصد و بیست و پنج است. و قبرستانی در قبله شهر نیز واقع است که مشهور به درب سلم است، بسیار فسیح و وسیع است. همانا مفاد *مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى*^۱ در این سرای به ظهور می‌رسد. صَفَه‌ای دارد محترم و مضجعی [۵۸] مکرم که نشان *المؤمنون حی فی الدارین* از آن پیداست. و مشهور است که جمعی غیر از انبیا - صلوات الله علی نبینا و علیه السّلام - در آنجا مدفون و الحقّ روضه‌ای است از دارالسّلام. و در عصرهای شب جمعه، خلائق راکباً ماشیاً به عزم زیارت به مقبره مزبوره می‌روند، و فضائی خوش و هوائی مهوش دارد؛ رحمة الله علی ساکنینهم و نائمینهم؛ **إنا لله و انا الیه راجعون**.

واصل حومه شیراز دشتی است وسیع الفضا و دهاتش بسیار و زراعتش بی‌شمار و جمیع صحرا، و آن دشت سبزه‌زار و موسم خزان‌ش نمونه بهار، همه جا فرش زمردی گسترده، و بساط سبزه آراسته، نکهتش چون نکهت بهشت بهجت‌انگیز، و انفاسش چون انفاس عیسوی عشرت‌آمیز. الحق هوایش رشک خلد برین و آبش غیرت ماء معین است. اما رعایای اغلب دهات آنجا به واسطه عدم تسعیر و بر نیامدن از عهده حقوق دیوانی، پراکنده و بعضی از دهات بی‌نسق مانده. و عرض این صحرا چهار فرسنگ و طولش شانزده [۵۹] فرسنگ است.

[دریاچه نمک]

و به فاصله یک فرسنگ [و] نیم از شهر سمت میان جنوب و مشرق، به قدر چهل و پنج درجه میل به مشرق، دریای نمک است، و در موسم زمستان آب تمامت کوهستان و این دشت در آنجا جمع می‌شود. و چون این زمین شوره‌زار است، آبش بسیار شور و نمک از آنجا حاصل می‌شود. و نمکش بسیار سفید و لطیف و از جمیع نمک‌های عالم برتری دارد. و عرض دریای مزبور دو فرسنگ و طولش سه فرسنگ، و دورش شش فرسنگ است.

و سمت میان شمال و مغرب به قدر سی درجه میل به مغرب، به فاصله نیم فرسنگ از شهر، باغات بسیار و بساتین بی‌شمار است که به طول دو فرسنگ و عرضش یک فرسنگ است. و تمامت اشجار باغستان مزبور، مثمر و به جهت اعتدال هوا میوه‌های سردسیری و گرمسیری از آنجا حاصل است. و شرب آن بساتین بهشت آیین و سایر مزارعات دور شهر از قنوات و منبعی است که آن منبع در قریه **قصر قمشه** واقع است که فقراتش لا تُعد و لا تُحصی است، [۶۰] چنانچه مجرای قنوات مزبوره که در زمان دولت زندیه تعمیر شده،

۱. طه، ۵۵

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار/ رسول جعفریان

مذکور می‌شود که سوار در مجرای آن عبور می‌نموده، و بالفعل از بابت عدم بضاعت و اخراجات، خندق‌های او بیشه و نی‌زار و قنواتش بالکلیه مُنسد الماء و خراب و مزارعات و باغات نیز اغلب به سبب عدم آب خراب و مسلوب المنفعه است، و چنانچه هر ساله معادل پانصد تومان حسب التخمین، اخراجات تنقیه قنوات مزبوره شود، هر آینه شرب به قدر کفایت حاصل و دیوان و رعایا نیز از آن منتفع، و آنچه میزان هوای شیراز جنت طراز از روی دقت و اهتمام ملاحظه و سنجیده شده، ان شاءالله تعالی در اواخر کتابچه ذکر و به عرض اولیای دولت بهیبه و امنای شوکت سنیّه خواهد رسید.

فصل بیست و چهارم [خان زینان]

بعد از حرکت از بلده شیراز روانه محال **خان زینان** و مسافت این راه هشت فرسنگ تمام است، و از اصل بلده شیراز الی باغی که موسوم به **باغ شاه چراغ** است راه صاف و هموار است. بعد از آن همه جا الی [۶۱] دو فرسنگی کاروانسرا باید روی به فراز رفت. و کاروانسرای مزبور در سمت راست رودخانه مسمی به **قره غاج** واقع و نزدیکی کاروانسرا نهر آبی است که از سرچشمه صفا و شمال کاروانسرا می‌آید، و متصل به رودخانه می‌شود، و رودخانه مذکور همه جا ماریچ می‌رود، و آبش بسیار صاف و شیرین و گوارا است، و کل این صحرا چمن و سبزه‌زار، و مرتع دواب و اغنام ایلات **کُرّانی** و **جامه بزرگی** است. و سمت شمال کاروانسرا به قدر هشتاد درجه میل به مغرب راهی است که مستقیم به **قلعه سفید** می‌رود و در همین راه، به فاصله نیم فرسنگ از کاروانسرا مکانی است که نزاع کلی در میان لشکر امیر تیمور و شاه منصور اتفاق افتاد، و لشکر شاه منصور شکست خورده، روی به هزیمت نهادند. و اصل خان زینان جزو بلوک کوهمره است

فصل بیست و پنجم [دشت ارژنه]

بعد از حرکت از خان زینان روانه [۶۲] محال **دشت ارژنه**، و مسافت این راه چهار فرسنگ است و به فاصله یک فرسنگ از کاروانسرا باید داخل رودخانه قره غاج شد، و از آنجا عبور نمود، و آب رودخانه مذکور از کوهستانات مسمی به **تیره مردان** از چشمه‌های موسوم به **چهل چشمه** جاری است، و تمامی کناره رودخانه مزبوره بیشه و جنگل است، و اغلب اوقات شیرهای آدمی خوار و سیاع مردم آزار در آنجا دیده شده.^۱ بعد از گذشتن از رودخانه مزبور، باید یک فرسنگ اندکی روی به فراز رفت؛ بعد از آن صحرای بلندی به نظر می‌آید که راهش هموار و جنبین راه، **درّه** است، و اندکی هم آب دارد که متصل به رودخانه می‌شود، و هنگام رسیدن به مکانی که موسوم به **چشمه علی** است، از آنجا باید یک ربع فرسنگ روی به نشیب رفت، و سمت جنوبی **درّه** مزبوره چشمه‌ای است موسوم به چشمه مروارید آبش [۶۳] به غایت گوارا و صاف که

۱. داستان سلمان و حضرت علی (ع) و این که آن حضرت سلمان را از دست شیر نجات داد، مربوط به همین دشت ارژنه است. شاعران چندی در این باره شعر گفته‌اند. اشاره‌ای هم که در ذیل همین جا به شاه سلمان شده، باید دنباله همان داستانها باشد.

ریگ‌های زمین چشمه مزبور از کمال صفا پیداست، و برودت آن آب به حدی است که در تابستان اگر کسی بخواهد چهل دانه ریگ از میان آن چشمه یک دفعه بیرون بیاورد ممکن نیست. بعد از گذشتن از چشمه علی باید داخل صحرائی شد که آن صحرا سبزه‌زار و چمن است، و از این دشت الی دشت ارژنه مُساوی یک فرسنگ است. و اصل قریه دشت ارژنه به پای کوهی مرتفع واقع و چشمه آبی صاف و گوارا از بیخ همان کوه جاری است، و مسمی به چشمه شاه سلمان است. و گویند شاه سلمان را در آنجا مدفن است. الحق مکانش باصفا و هوایش جان فزا و آبش شیرین و گوار است، و به قدر یک صد خانه از سنگ در قریه مذکوره ساخته شده است، و مطلقاً آبادی ندارد. و کل رعایای سکنه آنجا به علت ظلم و ستم حکام سابق فرار کرده، و رفته بودند، سوای یک نفر پیره‌مرد متولی شاه سلمان که در آنجا متوقف است. [۶۴] سبب تفرق جمعیت قریه مذکوره از او استفسار [کردم]. جواب داد که زیاده از اندازه قابلیت این قریه، همه ساله، حکام و عمال، نقد و جنس باز یافت [می‌کردند]. رعایا تاب نیاورده، راه فرار را پیش گرفته و رفتند. و طول این صحرا مُتساوی سه فرسنگ از شمال الی جنوب، و عرضش یک فرسنگ و نیم از مغرب الی مشرق است. و سمت جنوب آخر این صحرا زمینش سرایشیب است که هنگام نزول رحمت الهی آنجا را به کلی آب فرو می‌گیرد، به حدی که نصف آن دشت دریاچه می‌شود، و به تدریج آن آبها روی به نقصان می‌آورد. و ساکنین آن حدود مذکور ساختند که این گودال را از زیر دامنه کوه، راهی است به صحرائی فامور که این آبها از همان راه به دریاچه فامور می‌رود؛ زیرا که زمین این دشت ارتفاعش از صحرائی فامور بیشتر است، و الحق شکارگاه خوبی است. البته یک هزار قسم طیور می‌توان در آنجا شکار کرد.

فصل بیست و ششم [کازرون]

بعد از حرکت [۶۵] از دشت ارژنه روانه محال کازرون و مسافت این راه، هشت فرسنگ تمام است و راهش سنگلاخ و با نشیب و فراز، و مشکل است. خاصه در دو مکان. ابتدا راهی است که به طور ماریپیچ به بالای کوه باید رفت، و آن راه مشهور به کتل پیره‌زن است، و ارتفاعش بی‌نهایت، و نشیب و فرازش بسیار، و سنگلاخش بی‌شمار. با وجود این طور سنگلاخ و نشیب و فراز، می‌توان توپخانه از آنجا حرکت داد. و سمت میان شمال و مشرق این کوه گرمسیر و سمت میان جنوب و مشرقش سرحد و تمامت جبالش پر از برف. همانا که آن طرف کوه بسیار گرم و این طرفش بی‌نهایت سرد است.

بعد از گذشتن از آنجا، راه داخل کوه مرتفع سنگلاخ بسیار تنگی می‌شود که مشهور به کتل دختر است و گذراندن توپخانه از آنجا بسیار صعب و مشکل است. خاصه نزدیکی امامزاده مسمی به ابونصر که راه، سرایشیب می‌رود و بسیار مشکل می‌شود و راهش بسیار تنگ و به طور ماریپیچ باید رفت و گذراندن توپخانه [۶۶] از آنجا خالی از اشکال نیست، بلکه مطلقاً به هیچ‌گونه توپ را نمی‌توان از آنجا برد مگر آنکه توپ را از روی عراده بگیرند و روی چوب‌ها بگذارند. و توپ‌چیان از طناب بکشند و به جهت بردن توپ در کازرون اگر از راه دشت برم که پشت همین کوه و سمت میان شمال و مغرب است ببرند، خوب است، و به سهولت می‌توان برد ولیکن یک منزل راه دور می‌شود.

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

و اصل این کوه مسمی به کتل دختر و خود فی حد ذاته از قلعه‌های بسیار مستحکم، استحکامش بیش است. و اگر یک دسته تفنگچی مستعد در آنجا بنشینند، امکان عبور از آنجا نیست. و کل این کوهستان از درخت‌های مثمره جنگل است، و اغلب اشجارش بلوط و بن است. بعد از گذشتن از کتل دختر به فاصله یک فرسنگ، مکانی است موسوم به **پُل آبگینه** که بر روی رودخانه کوچکی ساخته، و اندرون رودخانه مذکور جمیعاً نی‌زار و اطرافش باطلاق است، و این رودخانه نیز داخل دریای فامور می‌شود. و زندگی دریای [۶۷] فامور از این رود است، و ماهی بسیار در دریای مذکور یافت می‌شود. و از این حدود الی قصبه کازرون دو فرسنگ است.

[شهر کازرون]

و اصل شهر کازرون نزدیکی دامنه کوهی که مسمی به **دوان** است واقع شده، و جمعیت شهر کازرون مساوی یک هزار و پانصد خانوارند. و سمت جنوب و مغرب و مشرق کازرون، صحرای وسیعی است که عرضش تا دامنه کوه قبله، و یک فرسنگ و نیم است. و سمت غربی شهر باغ بزرگی است مسمی به **باغ نظر** و تمامی اشجارش مرکبات و نخیلات است. و شهرش بدون حصار و خانه‌هایش پریشان ساخته شده است و سمت میان شمال و مشرق شهر، ارگ است که می‌توان یک فوج سرباز در آنجا ساکن شوند. و دیوار بازارش بلند است. و آبش از چشمه‌ای است که از سمت کوهستان دوان می‌آید. بسیار نیک و گوارا است، و چند روز به جهت اخذ وجه موجب در کازرون توقف و بعد روانه قلعه سفید گردید.

[فصل بیست و هفتم] قلعه سفید و مجسمه شاپور ساسانی]

بعد از حرکت [۶۸] از کازرون روانه محال **قلعه سفید**، و مسافت راهش مساوی دوازده فرسنگ و از سمت شمال می‌رود. و به فاصله دو فرسنگ و نیم از کازرون صحرای وسیع سبزه‌زار چمنی است که موسوم به **دشت شاه‌پور** است. و در آنجا رودخانه‌ای است مسمی به رود شاپور که از میان دهنه کوه داخل صحرا می‌شود، و از سمت مشرق می‌آید و به مغرب می‌رود. هنگام داخل شدن به صحرای مزبور باید از دهنه‌ای داخل شد که آن دهنه موسوم به **نقش شاپور** است، و کوه جنبین این دهنه جمیعاً مصور است، و دهنه مزبور مسمی به **تنگ چوگان** است و نزدیکی دهنه مزبور، در وسط کوه مغاره‌ای است که تصویر شاپور را از سنگ تراشیده، در آنجاست، لیکن بر زمین افتاده که نصف آن صورت حال در زیر خاک پنهان است. و بر **قله** همین کوه مرتفعی که بر لب تنگ است، قلعه خرابه‌ای است، و چنان می‌نماید که **ارگ شاپور** بوده و صحرایی که اصل شهر شاپور [۶۹] در آن واقع بوده، حال مطلقاً آثاری از آن ظاهر نیست، سوای آنکه زمین آنجا گودال گودال است، و کل کنار و حوالی رودخانه شاپور، درخت و نی‌زار است و آب رودخانه مزبور بسیار صاف و شیرین و ماهی قزی لاله در آنجا بسیار است. و سمت میان شمال و مغرب دشت مزبور تل و ماهور است، و رفتن در این ماهورها خالی از اشکال نیست، زیرا که تپه بر سر تپه و زنجیره بر سر زنجیره، از چپ و راست برآمده است، و آب در آنجا نایاب و چند جای

آب دارد که ساکنین آنجا خود بلد هستند، و پناه و مأمن الوار قطاع الطریق است، خاصه طایفه ممسنی که هر وقت حرکت خلافی نمایند، و قشون و سپاهی بر سر آنها تعیین شود، فرار کرده در آن ماهورها مأمن می‌نمایند. و این حکایت وقتی به جهت آنها روی می‌دهد که قلعه سفید را متصرف نباشند و الا پناه و مأمن اصلی ایشان قلعه سفید است. و درخت بلوط بسیاری [۷۰] در آن ماهوره است که هنگام فرار همان بلوطان قوت ایشان است.

و یک روز در قریه **شایجان** که گرمسیر طایفه ممسنی است، متوقف و از اصل شایجان، راه سه رشته می‌شود. یکی از سمت **نورآباد** است، و دیگری از **فهلیان** که به کوهکیلویه می‌رود، و دیگری به صحرای دشت برم که راه ثوب است، می‌رود. و هنگام رفتن از شایجان به فهلیان، به قدر یک فرسنگ آن راه صاف و هموار و باقی راهش کوهستان و سنگلاخ است. با وجودی که راه نشیب و فراز این کوه به قدر نیم فرسنگ است، باز عبور از آنجا بسیار مشکل است. بعد از آن راه داخل درّه می‌شود که ابتدای آن درّه بسیار تنگ و هر قدر که پیش می‌رود، وسعتش زیاده می‌شود، و تمامت این درّه از درخت بن جنگلی است، و از وسط درّه مذکور رودخانه کوچکی می‌گذرد و ساکنین آنجا مذکور ساخته که این درّه شیر آدمی خوار و سباع [۷۱] مردم آزار دارد، و به فاصله چهار فرسنگ از شایجان در وسط درّه مذکور به پای کوه چشمه آبی است، و صورتی از سنگ تراشیده که مشهور به **تصویر بهرام گور** است و به فاصله یک فرسنگ و نیم از نقش بهرام سمت شمال، در میان راه چشمه آبی است که گرم و طعم گوگرد دارد. و این آب داخل دشت نورآباد می‌شود، و طول آن دشت کشیده شده است از مغرب به مشرق. و کوه قلعه سفید سمت میان شمال و مشرق دشت مزبور واقع است.

و مسافت قلعه نورآباد که مأمن الوار ممسنی است از قلعه سفید، نیم فرسنگ است. و میانه قلعه نورآباد و کوه قلعه سفید، زنجیره کوه پستی است که بعد از گذشتن از آن زنجیره، راه داخل دشتی که موسوم به **[دشت] قاهره** است می‌شود، و در آن صحرا و دشت، نهر آب بسیاری است که از کوهستان اطراف می‌آید و در وسط صحرای مزبور داخل **رودخانه مسمی** به آب شور می‌شود، و رودخانه مذکور از سمت شمال از پای کوه قلعه سفید می‌گذرد [۷۲] و بعد از آن باید بالای کوه قلعه سفید رفت. و این کوه قلعه سفید کوهی است که عساکر و تیپ‌های اسکندر ذوالقرنین و امیر تیمور از پایش گذشته و این کوه خود پادشاهان صاحب شوکت و عساکر با نصرت بسیار دیده است. و اصل کوه قلعه سفید به مثابه سنگ‌های بسیار بزرگی است که بدون نظام در مکانی بر روی هم ریخته باشند، به این طور که گویا جمیع سنگ‌های آن کوه را از خارج آورده، و در آنجا تل کرده باشند، و بر قلّه این کوه، کوهی است که اطراف آن را گویا سنگ‌تراشان فرهاد کیش، صاف بریده‌اند، و بعضی از مکان‌های آنجا چنان است که به قدر یک صد زرع به مثابه دیواری که از سنگ ساخته باشند، بریده، و مرتفع است، و اصل قلعه سفید بر قلّه این کوه واقع و دورش یک فرسنگ است، و دور کوه پایین چهار فرسنگ است و از چهار راه می‌توان داخل قلعه سفید شد. و سواى آن چهار راه، راهی دیگر [۷۳] ندارد. و راه‌های مزبور همچنان است که زیاده از یک نفر را امکان عبور نیست و بعضی از معابر آن طرق بر عابرین چنان مشکل است که یک نفر هم باید به روش حیوانات از چنگال برود.

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

الحق قلعه‌ای است که حصاربند اساسش با دریچه کیوان، دم همسری زدی، و پاسداران حصن حصینش با سپاه انجم، لاف برابری نمودی، و کمند اندیشه به کنگره حصارش نرسیدی، و کبوتر وهم اوجش را نهایت ندیدی، ز سنگ‌انداز او سنگی که جستی
بنایش چون دل گلرخان از سنگ، و اساسش چون دیده عاشقان پر آب، و رنگ بنایش چه دل‌های سنگین‌دلان، رهش تنگ چون خانه منجلان.
و زمین وسط این قلعه اندکی گود است، و گودال چند در اصل میان قلعه مزبور واقع است که آب دارد و آبش از برف و باران است که در آنجا جمع می‌شود.

و در کمر کوه‌های وسطی مغارهای چند است [۷۴] که در میان آن مغازه، چشمه‌های آب شیرین است، و تمامت این کوه از درختان مثمر جنگل است، خاصه درخت بلوط که بسیار و سرمایه معیشت الوار است. چنانچه سایر مردم از نان گندم پرورش یافته، آنها از ثمر بلوط نان بل نان خورش ساخته‌اند. و بالای کوه قلعه سفید، اشجار مثمره از قبیل انار و انگور و انجیر و زیتون بسیار است، و به جهت نقشه برداشتن، خود به تنهایی دو روز در آنجا متوقف.

و الوار ممسنى سکنه آن حدود، چهار طایفه بزرگ هستند که هر یک از آن چهار طایفه طوایف جزو دارند، و اسامی طوایف اربعه این است که اولاً طایفه دشمن زیاری است که ریش سفید و بزرگ آنها آقاخان است. و محلّ بیلاق این طایفه تنگ رودبار است و قشلاق آنها سمت شاپور، و تنگ چکان است. ثانیاً طایفه جاوی است که بزرگ و ریش سفید آنها حسنعلی خان و حاصل خان [۷۵] می‌باشند؛ و محلّ سکنای این طایفه، دور قلعه سفید است.

ثالثاً طایفه بکش است که بزرگ و ریش سفید طایفه مزبور ولی خان بوده که، مقرب الخاقان معتمدالدوله او را گرفته و به دربار معدلت‌مدار خسروانی فرستاد.

رابعاً طایفه رستم است که مهتر آنها خانعلی خان و علی ویس خانند؛ و محلّ سکنای این طایفه سرآب سیاه نزدیک به فهلیان است.

و حرکت کلّ این چهار طایفه، دور قلعه سفید است، و امکان ندارد که طوایف مزبوره زیاده از ده فرسنگ از قلعه سفید دور شوند، زیرا که مردمان پلنگ طبیعت خوک قطاع الطریق هستند، و حرکت خلاف بسیار از آنها صادر است. از واهمه حاکم از اطراف قلعه سفید پس نمی‌روند، و ایضاً از آنجا حرکت و مجدداً روانه کازرون و چند روزی به جهت اتمام کارها و وصول وجه برات در آنجا متوقف.

فصل بیست و هشتم [کمارج]

بعد از حرکت [۷۶] از کازرون روانه محال کمارج، و مسافت این راه پنج فرسنگ است و بُردن توپخانه از این راه اگر تنگ ترکان در میانه نبود، خوب و نیکو بود و به سهولت می‌رفت، و اصل این تنگ، دره‌ای است که راه سیلاب است و عبور کردن از این درّه، سواره، خالی از اشکال نیست، خاصه یک ربع فرسنگ روی به فراز و یک ربع فرسنگ روی به نشیب که باید لامحاله پیاده حرکت کرد، و آنجا علی‌الدوام خوفناک

و مکان دزدان بی‌باک است. چنانچه هنگام عبور از آن حدود بر سر این چاکر جان نثار آمده و دستی نیافته، مراجعت کردند.

و اصل صحرای کمارج صاف و هموار و طولش کشیده شده است، از شمال به جنوب به یک فرسنگ [و] نیم و عرضش از سمت مغرب است به مشرق به یک فرسنگ و در ایام ماضی بسیار آباد بوده، و ده قریه داشته است. حال تمامی قراء مذکوره خراب و ویران و یک قریه دیگر باقی است.

[۷۷] و جمعیت آنجا سیصد خانوارند، و مطلقاً آن قریه را آبی نیست سوای یک چشمه آب که سمت میان شمال و مغرب به پای کوه است، و فاصله چشمه مذکوره از آن قریه به قدر یک تیر توپ است. و این دشت را مطلقاً اشجاری نیست سوای چند درخت نخل که اطراف قریه مذکوره واقع شده است.

فصل بیست و نهم [کنار تخته]

بعد از حرکت از کمارج روانه محال کنار تخته؛ و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام است و از اصل کمارج باید به قدر نیم فرسنگ روی به فراز رفت. بعد از آن داخل درّه مسمی به تنگ کمارج می‌شود، و طول آن دره مساوی یک فرسنگ و نیم است، و درّه مزبور بسیار سنگلاخ و مضیق و مارپیچ و راهش سراشیب است، و چند جای دارد که عبور اسب از آنجا خالی از اشکال نیست، و مکرراً اتفاق افتاده که مال‌های قوافل از آنجا پرتاب شده و سقط شده‌اند، و هنگام سرآشیب رفتن در درّه [۷۸] مذکوره، جمیع قلّه‌های آن کوهستان و تپه‌های زیر پای بسیار عجیب و غریب جلوه کرد. الوان مختلف به نظر می‌آید و هر یک از این کوه و تپه‌ها را جدا جدا رنگ مخصوصی است، از قبیل سرخ و زرد و سیاه که تقریر و تحریرش خالی از اشکال نیست. و اصل راه را باید از پای تپه‌ها به طور مارپیچ گذشت و کل تپه‌های مزبوره ترکیبش به مثابه کله قند است و تمامی سنگ‌های آنجا علی‌الخصوص بین راه سفید و بسیار مشبه به سنگ مرمر است و سنگ گچ هم در حوالی راه بسیار است، و از برای حرکت از شیراز به جهت بندر بوشهر، این درّه به مثابه پله است. همانا که باید کل راه را سرآشیب رفت، و بردن توپخانه از این راه به هیچ قسم امکان ندارد، و به عقل انسانی به هیچ‌گونه درست نمی‌آید. با وجود این حکایت، حیرت بسیار و تعجب بیشمار حاصل شد از رفتن شتر که به طور انسان، گویا از نردبام بالا می‌رود [۷۹] و در پائین می‌آید.

و این درّه چنان درّه‌ای است که اگر احیاناً قشونی بخواهند از آنجا عبور کنند و قبل از وقوع قلّه‌های کوه جنبین درّه را متصرف نشوند، قلیلی تفنگچی مستعد کل آن قشون و سپاه را تلف خواهند کرد. شاهد این مدعا حکایت کریم‌خان زند و آزاد افغان است که بعد از آنکه قشون آزاد خان افغان کریم‌خان زند را شکسته و فرار کرده به آن حدود رفت و همه جا عسکر آزاد خان افغان به تعاقبش شتافته می‌رفتند. در میان همین درّه رستم سلطان، جد محمد هاشم خان ضابط بالفعل خشت و کمارج کل سپاه آزادخان افغانه را از زیر تیغ گذرانیده، مجدداً کریم‌خان بالشکر خود روانه دارالعلم شیراز شد. و هنگام بیرون آمدن از این درّه، داخل صحرای وسیعی باید شد که کل آن دشت سبزه‌زار و چمن و آباد و منظم و منسق است، و رودخانه شاپور از وسط این صحرا می‌گذرد [۸۰] و در فصل زمستان، مرتع دواب و اغنام ایلات فارسی‌مدان است، و این

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

دشت از محال خشت است و اشجارش کلاً نخیلات است، و جمیع نخیلات مزبور مجتمع هستند و عابرین را گمان آن است که شاید جنگل باشد، و در این فصل که موسم زمستان است، پرستو در آنجا بسیار و شب دیجور ظلمانی را با این پرنده‌ها صُبح نورانی نمودیم.

فصل سی‌ام [دالکی]

بعد از حرکت از کاروانسرای کنار تخته، روانه محال **دالکی**؛ و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام است، و از اصل کاروانسرای مزبور الی یک فرسنگ راهش هموار و مسطح است. بعد از آن داخل درّه مسمی به **گذار ملو** باید شد، و این راه بسیار سنگلاخ و مشکل است، و بردن توپخانه از آنجا به هیچ وجه امکان ندارد و راهش ماریپیچ و درّه مزبور بسیار مضیق و همه جا سراشیب است، و **رودخانه جره** از خارج این درّه از پای کوهی بلند به طور ماریپیچ از درّه تنگی از سمت مشرق می‌آید، و داخل [۸۱] درّه تنگی شده به سمت مغرب می‌رود، و تمامی جنبین رودخانه مذکوره کوه است، و مطلقاً گیاهی نمی‌روید و این رودخانه را عبور گاهی نبوده، سوای دو پل که یکی چهارده دهنه طاق داشته، و حال هفت دهنه آن خراب شده، و دیگری هفت دهنه داشته، و چهار طاقش خراب است، و هنگام طغیان آب، عبور از آنجا مشکل و قوافل باید تأمل نمایند که آب روی به قصور آورد، و الا عبور از آنجا مشکل و باعث نقصان است؛ چنانچه مکرر قاطر را با بار برده، و کاروانیان را به ستوه آورده و رودخانه مزبور در سه فرسنگی قریه **زیراه** داخل رودخانه شاپور و از آنجا به دریا می‌رود.

و قبل از رسیدن به دالکی باید از گذاری گذشت که راه آن گذار یک فرسنگ روی به نشیب است، و اصل راه در وسط درّه واقع شده و اگرچه راه این گذار، اندکی از گذار ملو سهل است، لیکن حرکت دادن توپ از آنجا هم خالی از اشکال نیست بلکه مطلقاً نمی‌توان حرکت داد. و قریه دالکی [۸۲] در پای زنجیره کوهی واقع است که سوای آن کوه تا لب دریا کوهی نیست و تمامت راهش دشت است، و نخیلات بسیار در صحرای دالکی به طریق اجتماع واقع است که عابرین و مترددین را گمان آن است که کل این صحرا جنگل است. و جمعیت آنجا مساوی سیصد خانوارند و سوای یک کاروانسرا که به طور قلعه ساخته شده، در وسط قریه مذکوره، قلعه چهار برجی کوچکی است که خانه محمد حسن خان ضابط آنجاست و هوای آن حدّود را اهل سیاحت، با بندر مسقط قریب دیده‌اند.

فصل سی و یکم [برازجان]

بعد از حرکت از دالکی روانه محال **برازجان** و مسافت این راه چهار فرسنگ و اندکی سنگلاخ است، و به فاصله یک فرسنگ از دالکی دو چشمه آب **معدن نبط سیاه** است که قطره قطره از دامنه کوه بیرون می‌آید، و در گودالی جمع می‌شود و قبل از رسیدن **برازجان**، راهش اندک ماهور است و جمعیت آنجا مساوی هشتصد خانوار است [۸۳] و در وسط قصبه **برازجان** قلعه وسیعی است که مساوی دویست خانوار در آنجا ساکنند، و یک طرف قصبه مزبور ارگ است، و درون ارگ خانه محمد حسن خان ضابط آنجا است، و تمامی

خانه‌های رعایای آنجا به طور شیروانی و به اصطلاح روستایان عریش و کومه زده‌اند؛ به این طور که از سه چوب نخلی ساخته‌اند که دو چوب را راست باز داشته، و دیگری را بر روی آن دو گذاشته و اطرافش را از پوش و برگ درخت خرما پوشانیده‌اند، و مطلقاً آفتاب و باران آنها را اذیت نمی‌نماید و بسیار اندک خانه‌ها می‌شود که از سنگ و گچ ساخته باشند. و قصبه مزبوره بدون حصار و خندق است و کل خانه‌هایش بدون نظام ساخته شده است که عرض دیوار کوچه‌ها خارشر گذارده‌اند، و کوچه‌های مزبوره بسیار مضیق است، و بعضی از کوچه‌ها را به حدی تنگ ساخته‌اند که عابرین باید به طور احتیاط [۸۴] تردد نمایند که آن خارها رخوت [رخت] را پاره ننماید، و چنانچه اهلی آن بلوک را هر هنگام با یکدیگر مبنی بر سوء سلوک باشند، به ذره‌ای از آتش بنیاد هستی یکدیگر را به باد فنا خواهند داد.

فصل سی و دوم [احمدی]

بعد از حرکت از برازجان روانه محال احمدی؛ و مسافت این راه شش فرسنگ تمام است، و راهش بسیار هموار و مسطح و در آن دشت، آب نایاب است، و اهالی آنجا به جهت گذران و شرب خود، آب از چاه می‌کشند و چون این دشت را آبی نیست چه بسیار نیک و به جاست که چاه فرنگی به مثابه چاه‌هایی که در طهران حسب‌الامر همایون امتحان شد و ناتمام باقی ماند، حفر شود، خود به خود آبش بالا آید و جمعیت احمدی مساوی پنجاه خانوارند.

فصل سی و سیم [بو شهر]

بعد از حرکت از احمدی روانه محال بندر مبارکه ابوشهر؛ و مسافت این راه مساوی شش فرسنگ است، و تمامت راهش روی به نشیب و وادی غیر ذی زرع است [۸۵] و چهار فرسنگ آن را باید میان جنوب و مغرب رفت، و دو فرسنگ دیگر را باید سمت شمال رفت. و کل این دشت کویر است و سراب به نظر می‌آید که مضمون سرپا مشحون کسراب بقیعه یحسبهُ الظمان ماء در این سرای به ظهور می‌رسد. و عابرین را از دور گمان آن است که بندر ابوشهر در وسط آب واقع شده است. و در عرض این راه نخیلات بسیار است، و نخلستان مزبور مطول و به قدر دو سه فرسنگ کشیده شده است. از شمال به جنوب و پشت نخیلات مزبور، زمینش مرتفع و به مثابه تپه است و هنگام رسیدن به حوالی نخلستان، آن کویر و سراب از چشم می‌افتد. و اصل شهر بندر ابوشهر مثلث واقع شده، و یک گوشه از این مثلث سمت میان شمال و مغرب است. و این سه گوشه متصل است به آب دریا. و این شهر را حصار نیست سوا دیوار بی‌مصرف بی‌قوتی که با بروج سمت خشکی ساخته‌اند.

و آمدن کشتی و جهازات در خود بندر [۸۶] ابوشهر بسیار مشکل است، زیرا که خودش بلند و پست است که هنگام جذر آب آن بلندی‌ها به طور جزیره نمایان، و در وقت مد آب زیر آب رفته پنهان است. و جهازات

بزرگ ممکن نیست که بتوانند نزدیک آیند، و در نیم فرسنگی لنگر می‌نمایند و سمت جنوب شهر را حضرات انگریز، خانه ساخته که به مثابه سنگر است، و اطرافش جای مزغل^۱ تفنگ و به هیچ وجه شباهت به خانه نشیمن ندارد. و یک قراولخانه در سطح بام آنجا ساخته‌اند که هنگام نزول رحمت ایزدی، قراولان تر نشوند. و دروازه علی حده سمت جنوب شهر به جهت تردد تماشای خود ساخته، و کلیدان دروازه همیشه به دست خودشان بوده است، و معبر سمت دریای ایشان هم جدا بوده که از جوار خانه خودشان داخل دریا می‌شده، و عود به مکان خود می‌نموده‌اند، و چنانچه وقتی می‌خواستند که جمعیتی از طرف دریا داخل بندر ابوشهر نمایند که کسی مطلع نشود

(۸۷) می‌توانستند که شب هنگام بیست نفر بیاورند، و در آنجا پنهان کنند و به قدر یک فوج که شد، شهر را به سهولت تسخیر نمایند، و حکایت توقف حضرات در بوشهر بسیار خبط بود، و عاقبت نداشت، چنانچه در حین حیات خاقان مغفور مبرور مسرور جنت مکان علیین آشیان - طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه - چندین دفعه خیالات عدیده کرده، و به طور اشتباه فرمان قضا جریان صادر و مشعر بر اینکه مجرایشان برآ بجزاً جدا باشد. مرحوم شیخ عبدالرسول خان دریابگی مانع شد و نگذاشت و مراتب معایب آن فقره را به عرض اولیای دولت بهیبه و امنای شوکت سنیبه رسانیده، موقوف داشت. الحاصل مادامی که شیخ مبرور مزبور حیات داشت، معبر آنها برآ بجزاً معبر عام بود و هر قدر تفکر و تدبیر کردند مفید نیفتاد. بعد از فوت شیخ معلوم، اینگونه قرارهای خلاف را قرار دادند و به همان حالت باقی ماند، و آنچه به تحقیق [۸۸] پیوست در زمان سلف ری شهر بسیار آباده بوده و مستحکم قلعه بزرگی داشته، همانا که اطرافش قبرستان بسیار و خرابه بیشمار است، و ظاهر می‌شود که شهر بسیار بزرگی بوده و نهایت آبادی را داشته است و آبادی بندر ابوشهر بعد از خرابی ری شهر است و فاصله ری شهر از بوشهر، مساوی دو فرسنگ از سمت میان جنوب و مشرق است، و خود بندر مبارکه ابوشهر بهتر از خود بندر ری شهر است، زیرا که ریشهر را غوری نیست، و راهش از سمت دریا باز است، و اگر اتفاقی افتد و دشمنان و مخالفین از راه دریا آیند، می‌توانند که نزدیک آمده، بغله و کشتی‌های ریشهری را بگیرند، و این فقره در ابوشهر هرگز اتفاق نخواهد شد و صورت امکان نخواهد بست.

[جمعیت و ویژگی‌های بوشهر]

و جمعیت بندر مبارکه ابوشهر زیاده از یک هزار خانوار نیست، و یک ثلث شهر به کلی خراب و مطلقاً آبادی ندارد و آب شیرین در شهر بندر نایاب است، و در خارج شهر به قدر یک ربع فرسنگ چاه‌های [۸۹] آب است که سکنه آنجا به جهت شرب خود از چاه‌های مزبوره آب می‌آوردند و آن آبها به حیثیت مزه و خوشگوارگی متفاوتند. و آنچه به دقت ملاحظه شده بهترین آبهای آنجا اندک رگ تلخی دارد، و به فاصله یک فرسنگ از شهر چاه‌های دیگر هست که موسوم به اندر بندر و آبش از سایر آب‌ها شیرین و خوشگوارتر است. و کل ساکنین بندر مبارکه مزبوره، هنگام نزول رحمت الهی، آب باران را به جهت شرب خود گرفته و در خم‌های

۱. روزنه دراز و باریک در دیوار حصارها برای انداختن تیر (دهخدا، ذیل مورد).

بزرگ که از بحرین می‌آورند، ضبط و هنگام ضرورت صرف می‌نمایند. و اگر آب باران در آنجا یافت نمی‌شد، چای خوردن ممکن نبود، زیرا که از آب‌های چاه، چای خوب نمی‌شود. و در موسم تابستان کل اهالی آنجا به جهت تسکین حرارت آب هندوانه بسیار می‌خورند، و به این سبب زراعت هندوانه در آنجا بسیار است. و در حوالی بندر مبارکه مزبوره مطلقاً اشجار مثمره و غیرمثمره به هم نمی‌رسد، سوای یک بستان که مسمی به باغ [۹۰] شگری است، و بستان مزبور متصل به مشیله ابوشهر است، و جای لنگرگاه به فاصله نیم فرسنگ از بوشهر میان جزیره شیف و بوشهر است، و در آنجا در وسط آب دریا رمل بسیار است که هنگام امتداد در زیر آب پنهان و هنگام جزر به طور جزیره نمایان است، و کشتی‌های بزرگ از آنجا، یعنی از آن طرف رملها بیشتر نمی‌توانند بیایند. و محله سمت شمال شهر که نزدیک به غور است، از سایر محلات سطح زمینش مرتفع و آبادیش بیشتر است، و به همین جهت مرغوب و مطلوب بزرگان که اغلب و اکثر ایشان در آنجا ساکن و محل سکنای طایفه ارامنه نیز در آنجاست، و ساکنین قدیمی آنجا اعراب و طایفه شنبیدی هستند.

و سایر سکنه بندر ابوشهر چهار طایفه‌اند که هر یک از آن طوایف را از خود، کدخدا و مهتری است و طایفه‌های مزبوره کازرونی و دریسی و بهبهانی و دهدشتی هستند. شیرازی و شوشتری را کدخدا و مهتری از خود نیست [۹۱]؛ زیرا که اندکند و تمامت جمعیت طوایف مذکوره مساوی هشتصد خانوارند و آنچه به تحقیق پیوست، این جمعیت را ترقی نخواهد بود و یوماً فیوماً در تنزل و به مرور دهور به بصره یا جزیره خارک خواهند رفت.

و حرکت جزر و مد آب دریا دو قسم است: یکی به طور حرکت قمر و دیگری موافق حرکت شمس است، چون زیاده و نقصان رطوبات واقعه در این عالم موقوف به زیاده و نقصان نور قمر و بودن شمس در نقطه اعتدالین ربیعی و خریفی و نبودن آن در آن دو نقطه است، لهذا در حین زیادتی نور قمر و بودن نیر اعظم در نقطه اعتدالین، آب دریا در تن آید، و در حین نقصان نور قمر و نبودن شمس در نقطه اعتدالین باعث نقصان آب دریا است. این است که مطابق حرکت قمر، آب دریا از غرة ماه الی پانزدهم یوماً فیوماً در تزايد است، و از پانزدهم الی سلخ ماه، به تدریج روی به قصور می‌آورد و این زیاده و نقصان نسبت به زیاده [۹۲] و نقصان حرکت شمس کمتر است، و هنگام رسیدن نیر اعظم به نقطه حمل و میزان، آب دریا را منتهای زیادتی است، چنانچه دو زرع و نیم مرتفع می‌شود و در رجعت شمس از نقطه مزبور به مرور و دهور روی به قصور می‌آورد تا هنگام رسیدن به حوالی خط استوا منتهای قصور را به هم می‌رساند. و نقطه‌ای است در اصل وسط قبه دریا که به عبارت اخری مرکز است. همانا که آب از اطراف نقطه مزبوره به طرف قطب جنوب و شمال مد می‌شود، و هنگام جزر به خود می‌کشد آن نقطه آب‌ها را از اطراف، و در آنجا جمع می‌شود؛ و گاه می‌شود که از نهضت ریح عاصف، طوفان عظیمی روی می‌دهد و بادهای تند مخالف می‌وزد که از شدت تندی باد، آب دریا تموج می‌افتد و مضمون سراپا مشحون آید *جاءتها ریح عاصف و جاءهم الموح من كل مكان* به ظهور

و به این سبب ازدیاد و قصور در آب بحور و مدلول و هَمَّی تَجْرَى بِهِمْ فِی مَوْجِ کَالْجِبَالِ^۱ به هم می‌رسد، آن را [۹۳] جزر و مدّ نمی‌گویند، زیرا که قرار جز و مدّ همه روزه مطابق نور جرم قمر و در روزی چهل و هشت دقیقه به تفاوت غیر معین در جزر و مدّ تغییر به هم می‌رساند، و شبانه روزی که بیست و چهار ساعت است دو دفعه دریا جزر [و] مدّ می‌شود، به این طور که هنگام مدّ شش ساعت و دوازده دقیقه، آب دریا [پیش] می‌آید و هنگام جزر شش ساعت و دوازده دقیقه پس می‌رود. و در این بیست و چهار ساعت مساوی چهل و هشت دقیقه و وقتش اختلاف به هم می‌رساند، و کلّ آب دریا از سمت شمال و جنوب، دوازده ساعت و بیست چهار دقیقه می‌رسند به آن نقطه مرکز که به اصطلاح دریائیان مشهور است که آب دریا خالی شد؛ و دوازده ساعت و بیست و چهار دقیقه مدّ می‌شود از آن نقطه به اطراف، یعنی برمی‌گردد، و آن هم مشهور است به پر شدن. و آنچه از روی تحقیق و دقّت میزان هوای بندر مبارکه ابوشهر مشخص شد ان شاءالله تعالی در آخر کتابچه ذکر [۹۴] و به عرض اولیای دولت دوران عدّت جاوید مدّت قاهره باهره خواهد رسید و از یوم بیست [و] پنجم شهر مزبور لغایت بیست [و] سیم شهر محرم الحرام به جهت برداشتن نقشه و مهندسی قلعه و انجام خدمات دولت جاوید مدّت و وصول مواجب در بندر مبارکه مزبور متوقف و از آنجا حرکت و روانه محال بندرات شمالی گردید.

فصل سی و چهارم [احمدی]

بعد از حرکت از بندر مبارکه ابوشهر روانه محال احمدی؛ اگر چه ممکن بوده که از کناره مشیله بندر ابوشهر روانه محال قریه عسگری شد، لیکن چون هنگام جزر و مدّ تمامت نواحی مشیله را آب فرو می‌گیرد و حرکت از آن راه خالی از خطر نیست، لاعلاج از راه احمدی روانه محال عسگری شد، و قریه مزبور سمت چپ رودخانه رود حله که آبش به مصداق **هَذَا عَذْبُ فُرَاتٍ**^۲ شیرین و گواراست افتاده و این رودخانه آبش رودخانه جره و شاپور است که در آنجا اتصال به هم می‌رساند و بسیار عمیق و فرش آن سُست است [۹۵] و به جهت زراعت خود، بند ساخته که آب بالا آید و اطراف قریه عسگری به قدر شانزده پارچه ده است که جنبین رودخانه واقعند و دهات مزبورات از محالات **بکوک** رود حله است و زیر حکم حاکم بندر مبارکه ابوشهرند، و بعضی از دهات مذکور آبادیش بسیار اندک است و نخیلاتش نیز اندک و پراکنده‌اند. د اغلب زراعت آنها جو است که در اواسط برج حمل آن جوها را حصاد می‌نمایند، و تخمیناً تخمی سیصد تخم عمل آن است، و این عمل در صورتی است که باران زیاد بیاید و ملخ هم نباشد، و حاصل نخیلات آنها بسیار اندک بود، بلکه مطلقاً نداشت. سبب آن را از اهالی آنجا مستفسر شدم. مذکور ساختند که موشان به بالای درختان نخل می‌روند و در اصل پیزک بچه می‌کنند؛ به این سبب بار نمی‌دهد و خرما نمی‌شود و می‌گفتند که چاره موشان مشکل بلکه محال است.

۱. هود، ۴۲

۲. فرقان، ۵۳

فصل سی و پنجم [بندر ریگ]

بعد از حرکت از عسکری [۹۶] روانه محال بندر ریگ و یک روز در آنجا متوقف و آنچه به نظر رسید، مسافت این راه شش فرسنگ تمام است. و چون رودخانه مزبور را پلی نیست و آبش بی‌نهایت و بسیار است، باید از گذار رودخانه عبور نمود و به فاصله دو فرسنگ و نیم از عسکری بعد از گذشتن از قریه مسمی به قلعه صحران و قریه کیواین رودخانه‌ای است که آبش شور و موسوم به رود شور است، و در دهنه رودخانه مذکور لنگرگاه بغله‌های کوچک است، و این لنگرگاه مخصوص بردن غله از بلوکات رود حله و شبانگاه به سمت دریا است. و این رودخانه را هم پلی نیست، باید از وسط آب عبور کرد و گاه می‌شود که آبش چندان طغیان می‌نماید که امکان عبور از آنجا نیست و از کناره این رود الی اصل بندر ریگ که مساوی سه فرسنگ و نیم است، و تمامت اراضیش غیر ذی زرع و کویر است، و به فاصله یک فرسنگ از رودخانه مذکور سمت چپ راه که کناره دریاست [۹۷] الی نزدیک بندر ریگ تپه‌های ریگ است که آن تپه‌ها یک طرف پایش درون دریاست و این طرف مرتفع است تا اصل بندر ریگ، و در وسط تپه‌های مزبور چند درخت نخل و انجیر و انار است، و تپه‌های مذکوره از دور چنان می‌نماید که در میان آب واقع و گویا جزیره است، لیکن هنگام رسیدن نبر اعظم به نقطه اعتدالین حمل و میزان که آب دریا را نهایت ارتفاع است، اطراف بعضی از این تپه‌ها را آب فرو می‌گیرد، و جزیره می‌شود و چون آب دریا به مرور روی به قصور می‌آورد، به حالت اول برقرار می‌شود و در انتهای تپه‌های مزبور راه داخل غوری می‌شود که گذشتن سواره از آنجا خالی از اشکال نیست؛ زیرا که هنگام امتداد، آب مانع از عبور است و هنگام جذر، سطح زمینش چنان گل می‌شود که اسب در گل فرو می‌رود، و لابداً باید از دور این غور عبور نمود.

و اصل بندر ریگ [۹۸] جزو بلوک حیا داود و زیر حکم شیخ احمدخان برادرزاده مرحوم شیخ عبدالرسول خان است. و بلوک حیا داود هم جزو معاملات شیخ نصرخان حاکم بندر ابوشهر است. و اصل بندر ریگ میانه دو غور واقع که یکی مسمی به غور اوله و دیگری موسوم به غور جزیره است، و چه نیکو بندر مستحکمی می‌بود اگر هنگام جذر آب این غورها کشیده نمی‌شد، به علت آنکه آب دریا که در بیست و چهار ساعت شبانه روز دو دفعه جذر می‌شود، کشتی و بغله‌هایی که در آنجاست در گل می‌ماند، و اگر آبش کشیده نمی‌شد، بهتر از بندر ابوشهر بود، زیرا که از باد و طوفان محفوظ است و آب و هوایش نیز به مراتب شتی، برتری از بندر ابوشهر دارد، و سوای آب خارج شهر، در اصل معموره بندر مزبور، آب سرد شیرین گوارایی است که گذران اهالی آنجا و ساکنین آن حدود از آن آب است.

و اصل ترکیب بندر مزبور نزدیک به مربع است، و هر طرف از آن مربعها [۹۹] چهارصد زرع‌اند که کل دورش یک هزار و ششصد زرع است، و جزیره در محاذی شهر واقع و مسمی به جزیره حله است. و سمت دریای بندر مزبور را در زمان سلف بسیار محکم و به طور باستیان، فرنگان ساخته بود که آثارش تا حال مشخص است، و دور سه سمت دیگر را برج‌های بسیار بزرگ بر سر خاکریزی که پنج شش زرع مرتفع است ساخته‌اند، و خرابی این قلعه مضبوط هنگام نزاع کریم خان زند به امیر مهنا شده است، و بالفعل سوای خاکریز، چیز دیگر از آن باقی نیست، اگر چه اهالی آنجا مذکور ساختند که میر مهنا خود

باعث احداث و احیای قلعه بندر مذکور شده است، لیکن به عقل درست نیامد، به علت آنکه طرح قلعه مزبور شباهت به طراحی و کارهای فرنگان دارد، و محتمل است که هنگامی که حضرات انگریز متوقف جزیره خارک بودند، امداد و کومک به مشارالیه کرده و از روی دستورالعمل آنها ساخته بودند، و کل [۱۰۰] بلوک **حیا داود** را مساوی بیست پارچه ده است، و بیشترین از آن دهات را اسمی باقی است و مطلقاً آبادی ندارد. و اصل بندر ریگ که قصبه این بلوک است زیاده از پنجاه خانوار نیستند، و از هنگامی که قلعه‌اش خراب شده مردمانش نیز متفرق شده‌اند.

فصل سی و ششم [بندر گناوه]

بعد از حرکت از بندرریگ روانه محال **بندر گناوه**؛ و مسافت این راه مساوی سه فرسنگ و نیم است، و در وسط این راه باید از غور عمیقی که آبش شور و مرسوم به غور خلیل است عبور نمود، و اصل ترکیب این غور به مثابه رودخانه عمیقی است که همیشه آب دارد، و هنگام جزر و مد عبور از آنجا ممکن نیست، باید دو سه فرسنگ بالا رفت و عبور کرد و عبورگاهش محاذی قریه مسمی به **گپردی** است و در کناره غور مزبور چند خانه است که شغل ساکنین آن خانه‌ها ماهیگیری است، و طول این غور مساوی چهار فرسنگ است، و در وسط غور [۱۰۱] مزبور و گناوه غور کوچکی واقع و موسوم به **دره کپ** است، و آب این غور هنگام جزر و مد کم و زیاد می‌شود، و اصل سطح اراضی آن صحرا به قدر ده دوازده ذرع از دریا مرتفع و زمین سمت لب دریا به مثابه دیوار بریده و راست است، و تمامت این زمین وادی غیر ذی زرع است و اطراف گناوه را هشت پارچه ده است که تمامت آن دهات را گناوه می‌نامند، و از متعلقات بلوک حیا داود است، و آب دهات مزبورات کلاً شیرین و صاف و گوارا و سرد است، به علت اینکه زنجیره‌های کوه‌های آنجا از دهات زیاده از سه فرسنگ دور نیستند، و کوه‌های آن حدود چنان گذاخته و سوخته به نظر جلوه‌گر است که گویا از سوختگی سیاه شده‌اند، والحق نمونه‌ای است از کوه‌هایی که واقع در جهنم است، و مضمون سراپا مشحون آیه وافی هدایت **لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ** شاهد این مدعا است و مطلقاً گیاهی در آن کوه‌ها نروئیده و نخلیات اطراف دهات [۱۰۲] مزبورات بسیار اندک و پراکنده است، و بیش‌ترین اشجار آنجا درخت کُنار و انجیر است، و حوالی دهات مزبورات درختی است بسیار بزرگ و مسمی به لیل است و بی‌نهایت بزرگ و سایه‌اش بسیار که هنگام ورود به گناوه در تحت یکی از آن درختان منزل شد که خود و نوکرها و چهارده رأس اسب و استر در سایه آن درخت بودیم و به علاوه پرده حایل در میانه خود و نوکرها نمودیم، و اصل وسط ظهر سایه، جمیعاً را فراگرفته بود و این درخت نسبت به سایر درختان بزرگ نبود، و از این بزرگتر بسیار بود. و در این منزل از آزار و اذیت کیک، خواب از چشم راه فرار در پیش گرفته به این سبب در خانه‌های گناوه منزل نشد و در خارج گناوه در کناره دریا چادر زده آن روز و شب را در آنجا به سر بردیم. و از غرایب است که در این فصل که تحویل شمس به برج حوت بود، کیک بسیار [۱۰۳] و بی‌نهایت

بود، و می‌گفتند که در موسم تابستان به کلی تمام می‌شود.

فصل سی و هفتم [حصار]

بعد از حرکت از گناوه روانه محال **حصار** که من جمله بلوک **لیراوی** است شده و مسافت راهش پنج فرسنگ تمام است، و به فاصله نیم فرسنگ از گناوه نزدیکی دریا و قریب به **غور قلعه** خرابه‌ای است مسمی به کا اید و ترکیب این قلعه به مثابه قلعه بندر ریگ است، و مُطلقاً درون و بیرون قلعه را آبادی نبود با وجودی که اطراف قلعه مزبور باغستانش بسیار و کشت حواناتش بی‌شمار است و از قرائن خارجه مشخص شد که ساکنین آن حدود به سبب اغتشاش که **میرزا قوام‌الدین** انداخته بود، فرار کرده بودند، و این قلعه را نیز کریم‌خان زند خراب کرده بود، و به فاصله یک فرسنگ از قلعه مزبور سمت میان شمال و مغرب بعد از عبور از دو غور کوچک تمامت اراضی‌اش را تپه بر سر تپه و زنجیره بر سر زنجیره از یمین و یسار فرو گرفته، و راه را باید از وسط تپه‌ها به طور مار [۱۰۴] پیچ گذشت و میانه تپه‌های مزبوره دره‌هاست به ترکیب غور که متصل است آن غورها به کوه‌های مسمی به **بنگ** که هنگام امتداد دریا تمامت آن غورها را آب فرو می‌گیرد و هنگام جذر خالی می‌شود، و اهالی آنجا مذکور ساختند که در محوطه کوه‌های مزبوره، مغاره چند است که درون مغاره‌ها مصور است، لیکن این جان‌نثار خود نرفته و ندیده‌ام، و در وسط ماهورها امامزاده‌ای است مسمی به **حاجی سبزیپوش** که بالای یکی از آن تپه‌ها واقع است، و محاذی امامزاده مزبور به حوالی، درختان کُنار، چند چاه آب شیرین خوشگوار واقع و این ماهورها همیشه مکان و مأمن مفسدان و فتنه‌جویان و الوار قطاع الطریق و سارقین است، و بسیار مخوف و محذور و سرحد بلوکات لیراوی و حیا داود است نه تنها مکان و مأمن قطاع الطریق بلکه به طور تحقیق شیر آدمی‌خوار و سُبَاع مردم آزار نیز دارد، زیرا که هنگام عبور از آنجا در عرض راه مکرر [۱۰۵] نقش پنجه و چنگال شیر در سطح آن اراضی مشاهده شد، و به فاصله یک ربع فرسنگ نرسیده به قریه حصار، باغ کوچکی و مسمی به **باغ عبدالعلی** و اشجار درون باغ مذکور انگور و انجیر است؛ و از جمله غرایب باغ مزبور این بود که دو چاه بزرگ که از اعلا تا اسفل آن را از سنگ و آهک ساخته بودند، در میانه باغ بود. هر قدر تفکر کردم و با خود اندیشه نمودم که شاید این چاه‌ها را بخصوصه به جهت این باغ حفر کرده باشند، به عقل درست نیامد. این فقره را از ساکنین آنجا مستفسر شدم. جواب دادند که هنگام غرس درختان این چاه‌ها پیدا شد و مذکور ساختند که از این چاه‌ها در این نواحی بسیار پیدا می‌شود، و از قرائن خارجه هم ظاهر و مشخص است که سابق بر این شهر بسیار بزرگی بوده، و نهایت معموریت و آبادی را داشته، زیرا که در خارج قریه حصار، خرابه بسیار و قبرستان بی‌شمار است، و امامزاده چند نیز در آنجا واقع لهذا از این [۱۰۶] آثارها مشخص می‌شود که در زمان پیش بسیار آباد بوده، و اصل قریه حصار، قلعه کوچک چهار برجی است که مساوی سی خانوار درون قلعه ساکنند و دوازده خانوار بیرون قلعه واقع است، و تمامت ساکنین آنجا شغلشان چوپانی است، و این قلعه چهار برجی را هم به جهت محافظت و محارست اغنام خود ساخته، لیکن به حیثیت رؤیت و محاوره، بسیار بدسرشت و بدترکیب به نظر می‌آیند، و تمامت مردم آنجا کوسج، و معاینه مردم جنگل و کوهستانی هستند و اکثرشان عور و برهنه‌اند، و کل آنها

تبریزی به پشت کمر خود زده، علی الدوام همراه دارند و از خود خارج نمی‌نمایند، حتی اشخاصی که عور و برهنه هستند، ریسمانی به کمر بسته و تبرزین را در آن زده‌اند، و ده یک آنها یا تنفگ فتیله یا شمشیر آهنی بسیار بدی دارند و بی‌نهایت مغرور و از خود راضی، و چنان می‌دانند که غیر از خودشان و اسباب حربشان اسباب حربی و آدمی در دنیا نیست. هنگام [۱۰۷] رسیدن به حوالی قلعه مزبور، این چاکر جان نثار را از دور دیده، همگی به درون قلعه رفتند و درب قلعه را بسته، تنفگ‌ها را با فتیله روشن، از مزغل‌ها بیرون کرده لیکن نینداختند، ظاهراً سرب و باروط نداشتند.

بعد از مشاهده این حالت به آدمها گفتم که یک نفر از شما برود و با آنها به طور استمالت حرف بزند که ما دشمن نیستیم بل دوست حقیقی هستیم؛ شاید از این خیالات فاسده بگذرند. هیچکدام جرأت رفتن ننمودند. بالاخره خود با ده نفر رفته و قدری به لطایف الحیل با آنها مکالمه کرده، تا آنکه اندک اندک به مرور مستمال شده، بیرون آمدند و از روی حیرت و تعجب، مشاهده احوال و اوضاع این جان نثار را می‌کردند، به حدی که تمامی اهالی آنجا به هیأت اجتماع به اطراف اسب و سوارها جمع شده تا آنکه منزلی به درون قلعه به جهت این غلام معین کردند. لیکن تعیین و تشخیص این منزل درون قلعه بی‌جهت و باعث نبود، و خیال برهنه کردن و تاراج نمودن اوضاع این غلام را [۱۰۸] داشتند. به سبب آنکه ده نفر ده نفر یک جا جمع شده با یکدیگر به طور بهنجوی مشورت می‌کردند. و اگر احیاناً در خارج قلعه کاری یا مهمی داشتند، به مثابه ستور از دیوار قلعه بالا رفته، و از آن طرف پائین می‌آمدند.

این حکایت به نظر عجیب و غریب آمده با خود اندیشیدم که چگونه از چنگال خود از دیوار بالا می‌روند. بهتر آن است که بر حقیقت این مدعا اطلاع یابی [بابم] رفته و ملاحظه نمودم. مشخص شد که سنگ‌های بزرگ را بدون گل و گچ بر روی یکدیگر گذارده و دیوار به جهت قلعه ساخته‌اند و چنگال خود را در شکاف سنگ‌های دیوار استوار کرده، بالا رفته و پائین می‌آیند.

فصل سی و هشتم [بندر دیلم]

بعد از حرکت از حصار روانه محال بندر دیلم؛ و یک روز در آنجا متوقف و آنچه به نظر رسید این است که مسافت این راه مُساوی چهار فرسنگ و نیم و تمامت راهش صاف و مسطح و وادی غیر ذرع است، و فاصله اصل راه الی دریا نیم فرسنگ است و به فاصله دو فرسنگ آن حصار، در وسط [۱۰۹] صحرا، رودخانه‌ای است بسیار عمیق و مسمی به دره بویرات و به طور ماریچ می‌رود و طول رودخانه مذکور از دامنه کوه بندر زیتون الی دریا چهار فرسنگ است و تمامی آب‌های آن صحرا در رودخانه جمع و داخل دریا می‌شود، لکن چون کف رودخانه مذکور با آب دریا مُساوی و ترازو است، هنگام امتداد فرو می‌گیرد آب دریا تمامت این رودخانه را که عبور از آنجا خالی از اشکال نمی‌شود، و به فاصله یک فرسنگ از رودخانه مذکور در وسط

۱. روزنه باریک در دیوار قلعه‌ها برای انداختن تیر (دهخدا).

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

راه به پای درختی چاه آب شیرینی است و مسمی به یانون است. بعد از عبور از چاه مذکور راه داخل دو غور کوچک که مسمی به غور جن می‌باشند می‌شود. بعد از عبور از غور مزبور نزدیکی دریا به قدر نیم فرسنگ به بندر دیلم مانده، مکانی است که درختان چند در آن جا و مسمی به ایلات است. اهالی آن حدود مذکور نمودند که سابق بر این بندر دیلم الی این مکان وسعت داشته.

و اصل [۱۱۰] قلعه بندر دیلم بر لب غوری واقع که سمت دریاش به طور دیوار به قدر چهار زرع بریده و راست است، و محل سکونای ساکنین آنجا درون و بیرون قلعه است و جمعیت آنها مساوی یک صد خانوارند؛ و تمامی خانه‌های آنها از سنگ و آجر ساخته شده. و اصل ترکیب قلعه مربع است و هر سمت از آن مربع‌ها یک صد زرع‌اند و غور این سه بندر نیز به مثابه غور بندر ریگ است که هنگام جزر، آب آن غور به کلی کشیده می‌شود، و کشتی و بغله‌ها در گل می‌مانند، و اگر [از] امنای دولت خداداد قوی بنیاد، احکام مطاعه در استحکام این بندر شرف صدور یابد، بسیار خوب و بی‌نهایت مرغوب است، زیرا که سرحد فارس و عربستان و بختیاری واقع شده، و عبور عرب و الوار بیش‌تر از آنجاست. و راه فرار خائنین دولت نیز در آنجا واقع است، و از خارج دولت اگر بخواهند تفنگ یا باروطی بیاورند که کسی از امنای دولت مطلع [۱۱۱] نشوند، می‌توان آورد. و مستحکم داشتن این بندر بدین جهات لازم بل واجب است. و این جان نثار هنگام توقف در آنجا سه توپ آهنی دیدم که از جزیره خارک آورده بودند که به جهت میرزا قوام‌الدین ببرند. الحمدلله و منت خدای را که اقبال پادشاه اسلام پناه نگذاشت. الحاصل یکی از آن توپ‌ها که دروازه پوند می‌بود در خارج قلعه در مکانی که مسمی به قهوه‌خانه و حوالی دریا واقع است، افتاده بود، و نقطه عقبی این توپ بریده بود، و دو توپ دیگر که یکی دوازده پوند و دیگری شش پوند بود، آن در خارج قلعه سر راه بهبهان افتاده بودند، و یکی از این دو توپ، آتش‌خانه‌اش گشاد و خراب بود، و حرکت دادن این توپ‌ها به سبب آن که آهنی و گران و ثقیل می‌بودند، به جهت آنها مشکل بود و سررشته حرکت دادن هم نداشتند، نبردند.

و مقارن این حال استماع شد که یک نفر انگلیس که او برد نام داشت، از جزیره خارک [۱۱۲] آمده و به بهبهان رفته، و مجدداً معادت [کذا] به جزیره کرده، باز به چپاری به کوه کیلویه می‌رود.

و آنچه مشخص و به تحقیق پیوست این است که راهی که از بندر دیلم به بهبهان می‌رود، حرکت دادن توپ مشکل بلکه محال است و سکنه آن حدود بالاتفاق مذکور ساختند که حوالی بندر زیتون و داودی و تنول که راه راست بندر دیلم به بهبهان است، چنان مکان‌هایی دارد که عبور سواره و قوافل مشکل است. ظاهراً این است که نبردن توپ‌ها را پیشتر مشکلی و سختی راه باعث بوده، لیکن می‌شود که این راه را گذاشت و از کناره دریا توپ‌ها را به بندر هندیان برد، و از بندر هندیان از کناره رودخانه زیتون به بهبهان برد، و این راه صاف و هموار، لیکن بعدش زیاده از آن راه است.

و تمامت بلوک لیراوی که سی پارچه ده است از لب دریا الی زنجیره کوه زیتون اراضی اش صاف و هموار و مسطح است، و سمت میان شمال و مغرب بندر [۱۱۳] دیلم، بندری است مسمی به بندر نو که بر لب آب دریا از سنگ ساخته‌اند، و باعث احداث و احیای این بندر میرزا قوام‌الدین شده است. و به فاصله شش فرسنگ از بندر نو، سمت شمال، بندر هندیان واقع است، و رودخانه زیتون از وسط بندر هندیان می‌گذرد،

و اصل بندر هندیان الی کناره دریا مُسافتش دو منزل است، و فاصله بندر هندیان الی بندر محمّره، سه منزل و اصل محمّره در بَر فارس و تحت بصره واقع شده و هنگام رسیدن به بندر دیلم **میرزا احمد خان برادرزاده میرزا قوام‌الدین** که حاکم این بندر بود، حیرت بسیار و تعجب بی‌شمار از آمدن این جان نثار به هم رسانید؛ زیرا که همان اوقات هنگام جلوس میرزا قوام‌الدین و اغتشاش کوه کیلویه بود، و میرزا احمد خان نمی‌دانست که با این غلام چگونه حرکت نماید. با خود خیال کرده بود که شاید این جان نثار آمده که به ایشان جدال و نزاع نمایم، لیکن به او گفتم و خاطر‌نشینش^۱ نمودم که سرکار قبله عالم [۱۱۴] و عالمیان - روحنا فداه - البته صد هزار نوکر صاحب‌منصب مانند من دارد که هر کدام از آنها مأمور خدمتی هستند. یکی مأمور است که شرارت پیشه‌گان و فتنه‌اندیشه‌گان و فسادکنندگان را تنبیه و تأدیب نماید، و دیگری مأمور است که محافظت و محارست ولایتی را نماید. علی هذا القیاس این غلام مأمورم که سرحدات را میمیزی کنم. از اینگونه مضامین استمالت آئین، او را اطمینان داده که نزاع و جدالی ندارم. صلح کل کردیم با کل بشر، با وجود این حکایات، این غلام را به درون قلعه راه ندادند، و در خارج قلعه مکانی را معین کردند که ساکن شوم. بعد از رفتن به آن محل دیدم که غسلخانه‌ای است، معین کرده‌اند. لابداً کناره دریا چادر زده، مشغول خدمات مقرّره گردیدم.

صدور این حکایت در دل جان نثار عقده کلیّی شد، و مضمون **الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ** را شعار خود کرده، آن روز را تأمل [۱۱۵] تا آنکه نیر اعظم سر به دریچه فلک فرو برد، و عالم نورانی، ظلمانی گشت. به عوض اینگونه حرکت و رفتار، پاسی که از شب گذشته آغاز دمیدن شیفور کردم. به محض آنکه آواز آن به گوش هوش قلعه‌گیان رسید تمام ساکنین آن قلعه بر بالای برج‌ها جمع آمده، و از استماع آن آواز آن شب را الی صُبح از واهمه خوابیدند، و چنان فهمیدند که شاید قشون با سپاهی آمده و همان ساعت به قدر سی نفر در اطراف چادر این غلام آمده، و الی طلوع فجر قراولی کردند که مبادا حرکتی شود. الحاصل در ازاء این‌گونه رفتار که کمترین چاکر را در مغسل اموات جای دادند به تقریب آنکه کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است، از دمیدن یک شیفور، خواب آنها را از ابتدای شب الی صُبح گرفته و آنها را به تزلزل و سُور انداختم. **فَإِذَا تُقَرَّ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمٌ عَسِيرٌ**^۲ فردای آن روز قاصدی از سمت کوه کیلویه به جهت میرزا احمد خان آمد که عساکر نصرت [۱۱۶] مآثر ارگ بهبهان را مفتوح ساختند. به محض استماع این حکایت میرزا احمدخان قلعه را گذارده، و خود فرار کرده، به سمت چعب رفت، و این جان نثار صداقت شعار، بدون مجادله و منازعه داخل قلعه شده، صاحب قلعه شدم، و میرزا احمد خان هنگام فرار پیغام به این جان نثار کرده بود که مبادا در این اغتشاش، به سمت چعب آیی که آزار و اذیت خواهی دید، و قاطبه سکنه آنجا نیز مذکور نمودند که نه تنها رفتن به چعب، آسیب به جهت تو حاصل است بلکه توقّف در اینجا هم مایه اذیت و آسیب تو است. لاعلاج از آنجا حرکت و آن همان راه که آمده بودم مجدداً روانه بندر مبارک که ابوشهر، و الی بندر ریگ را از

۱. در حاشیه آمده: خاطر‌نشانش بهتر است.

۲. مدثر، ۸، ۹.

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

سمت خشکی و از بندر ریگ آدمها را از خشکی روانه کرده، و خود از راه دریا در بغله سوار شده از کنار جزیره خارک، یوم پنجم شهر صفر المظفر مطابق اودئیل وارد بندر مبارکه ابوشهر گردیدم.

فصل سی و نهم [لیلک تنگستان]

بعد از ورود [۱۱۷] به بندر مبارکه ابوشهر چند روزی به جهت انجام خدمات دولت در آنجا توقف و نیز از آنجا حرکت و روانه قلعه لیلک من محال تنگستان شده، و شبها را از اذیت و آزار افواج براغیث تا صبح خواب از چشم راه فرار در پیش گرفته، و مترنم به نوای لیلک لیلک بودیم، و آنچه به نظر رسید مسافت راهش چهار فرسنگ تمام و تمامی این راه صاف و هموار و مسطح و مرمل است، و حاکم بلوک مذکور عالیجاه باقرخان ولد مرحوم احمد شاه خان تنگستانی که از جمله طایفه پولادی است، می باشد، و قلعه لیلک جایی است که هنگامی که مرحوم حاجی ابراهیم خان شیرازی وزیر لطفعلی خان زند را بستگان او را از شهر بیرون کرده، و لطفعلی خان را نیز در شیراز راه نداد، لاعلاج با پنج نفر نوکر به سمت بندر ابوشهر رفته که آنجا را مأمون نماید. شیخ ابوشهر که سابقاً خدمت گذار و دولتخواه حقیقی او بود، به اغواء و دستورالعمل حاجی ابراهیم خان او را جواب [۱۱۸] کرده، از ظهور این حکایت از آنجا هم نیز راه فرار را پیش گرفته به سمت تنگستان رفت. شیخ معلوم به طریق مخالفت با جمعیت بسیار و تفنگچی بی شمار به تعاقب او رفته، و در حوالی قلعه لیلک تلاقی فریقین افتاده، با یکدیگر مجادله نمودند. چون تفنگچیان ریشهری از بدایت حال گریخته و رفتند و رضا قلی خان نام که سرکرده سواره شیخ مذکور بود نیز به سمت لشکر لطفعلی خان آمد و شکست فاحش به جهت شیخ مذکور روی داد، و آنچه به تحقیق پیوست سکنه و متوطنین و قاطبه ساکنین سایر بلوکات آن نواحی از عالیجاه باقرخان مخوف می باشند، زیرا که خود مردی است جنگی و کارآمد، و تمامی اهالی تنگستان نیز شجاع و جنگی و با وجودی که زیاده از هشتصد نفر تفنگچی نمی تواند فراهم بیاورد، و جمعیت تنگستان نسبت به سایر بلوکات گرمسیر بسیار اندک است، و وسعت این بلوک نیز از سایر بلوکات کمتر است، و به قدر بیست و شش پارچه ده بیش ندارد، و هنگام نزول رحمت الهی عبور از این راه [۱۱۹] بسیار مشکل بلکه محال است، و آن اراضی چنان گل می شود که مالها در گل فرو می روند و آن هنگام باید از راه سمت شمال رفت، و راه شمالی بُعدش زیاده از این راه است و اراضی این بلوک نسبت به سطح سایر بنادر نشیب بیشتر و به حدی است که با آب دریا چندان تفاوتی ندارد، بلکه ترازو است و هنگام امتداد دریا اکثر اراضی آن حدود را آب فرو می گیرد، و هوایش به غایت گرم است که مدلول کلاً اینها لَطِي نَزَاعَةٌ لِلشَّوْی^۱ مؤید است، و از تسمیه تنگنای آن عرصه، پی به مسمی برده می شود، یعنی از اسم این بلوک می توان فهمید که چگونه تنگ که مسمی به تنگستان شده است.

مجملاً اصل این بلوک در وسط دریا و زنجیره کوهی که از شمال کشیده شده است به جنوب واقع است، و از کوه مزبور الی دریا مسافتی ندارد و بسیار تنگ است و کوههای مزبور نیز ارتفاعی ندارد، لیکن بسیار

۱. معارج، ۱۵، ۱۶.

مکان‌های مشکل دارد که صاف و راست به طور دیوار بُریده شده است و از دور چنان می‌نماید که گویا قلعه است و در وسط [۱۲۰] کوه‌هایی که چنین می‌نماید، کوهی است که بر قلّه آن قلعه خرابه‌ای است که سابق بر این، محلّ سکناى طایفه **مجوس** بوده است، و تمامت اراضی محوطه کوه‌ها الی کناره دریا از اثر سیلاب، مانند نهر آب بریده بریده است، و تپه‌های چند هم در آن صحرا نیز واقع و اکثر آن اراضی منظم و منسق و هنگام نظاره، تفریح حاصل می‌شود و بعضی از اراضی مزبور که قریب به دهات است، نخیلاتش به هیأت اجتماع واقع؛ به این معنی که یک صد نخل در اینجا و یک صد دیگر دو نیم فرسنگی و یک صد دیگر در یک فرسنگی علی هذا القیاس واقع است؛ و تمامی خانه‌های ساکنین این بلوک به اصطلاح روستایان [کذا] از چوب درخت نخل، کومه و عریش است، و بعضی از آن خانه‌ها وسیع و نریف [کذا. = نظیف] است. و شرب اهالی این بلوک از زراعت و غیر زراعت کلاً از چاه است و آبی که از کوهستان می‌آید یا از چشمه جاری می‌شود تمامی شور و بنابر مفهوم **و سَفُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَعَ اُمَعَاءَهُمْ** آیش بر بومی و بیگانه هر دو [۱۲۱] ناگوار بلکه شربش دشوار است، و شوری این آب‌ها باعثش دو فقره به خواطر می‌رسد: یکی آنکه بسا باشد در آن کوه‌ها معدن نمک یافت شود، و به واسطه نمک آیش شور شود و یا آنکه از سطح رودخانه و نهرها است که شور می‌شود، به سبب آنکه تمامت آنها و رودخانه‌ها عمیق و به آب دریا ترازو است. و اصل قصبه تنگستان قلعه‌ای است که موشوم به لیلک است، و سابق بر این بسیار محکم و خندقش عمیق بوده و حال مخروبه و محلّ سکناى باقرخان ضابط آنجا است.

فصل چهلم [قریه باشی]

بعد از حرکت از لیلک، روانه قریه باشی و مسافت راهش پنج فرسنگ تمام و تمامت این راه و صحرا از دامنه کوه الی کناره دریا نشیب و فراز است، و حوالی دریا تپه‌های ریگ بسیار است و زراعت اهالی آنجا گندم و جو و پیاز است که از راه دریا به جزیره خارک و محمرّه می‌برند. هوایش بی‌نهایت گرم و در آن قریه [۱۲۲] بدن از حدّ حرارت، ماش بیرون می‌ریزد، و گرمی آنجا به مراتب اشدّ از تنگستان است و مضمون آیه کریمه **فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَ يَصْلَى سَعِيرًا** در این سرای به ظهور می‌رسد. الحقّ عجب آتش‌خانه‌ای است. و کلّ ساکنین آنجا از سه فرقه خارج نیستند که یک فرقه آنها زارع و رعیت پیشه، و یک فرقه دیگر ماهیگیر و فرقه ثالث چوپانند.

و تمامت این مردم شجاع و دلیر به نظر می‌آیند. ظاهر این است که شجاعت جبلّی ذاتشان باشد و علی‌الدوام مسلح و مکمل و به حراست و محافظت خود مشغولند، به سبب آنکه آنها را دو دشمن قوی است که از سابق برین با آنها خونی بوده، و حال هم به همان حالت باقی و مستقیمند. دشمن سمت شمال آنها شیخ بوشهر و بوشهری است و دشمن سمت جنوب و مشرق آنها **حاجی خان ضابط دشتی** و اهالی دشتی است.

۱. محمد، ۱۵

۲. انشقاق، ۱۱، ۱۲

به جهت اینکه اطراف آنها را دشمن فرو گرفته، و علی‌الدوام در نزاع [۱۲۳] و جدالند، لامحاله شجاعت پیشه و شرارت اندیشه، و همیشه مستعد و آماده حربند.

فصل چهل و یکم [تبخور]

بعد از حرکت از قریه باشی، روانه **تبخور** و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام و راهش به مثابه راه منزل و روز گذشته است. و اکثر زراعت آنها پیاز است و هوایش طعنه بر اعتدال هوای دوزخ می‌زند، و حدت حرارت آن جگر را آب می‌کند، گویا مضمون آیه وافی هدایه نارُ اللهُ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ مُصَدِّقُ احوال آنجاست، و حوالی دهات کناره دریا، نخیلات بسیار است، و درختان انجیر بسیار بزرگ نیز در آنجا واقع که از دور چنان می‌نماید که گویا درخت گردکان است و اطراف تمامی درختان انجیر را بوته‌های خار مغیلان گذارده که اگر احیاناً از نهضت ریح عاصف، دانه انجیری فرو افتد، کس نتواند برداشته تناول نماید یا آنکه بهایم را ممکن خوردن نشود، و در محوطه و کمرگاه کوه‌های [۱۲۳] آن حدود خانه خرابه چند است که از خشت ساخته بوده، و خانه‌های مذکوره محل سکناى طایفه **مجوسیه** بوده، و هنگام عبور از این بندار، هر قدر تفحص و تجسس شد که شاید نوشته از حضرات یونانی که حسب الفرمایش اسکندر از این راه مأمور به سندن بودند دیده شود، ملاحظه نشد.

و در اصل بندر **تبخور** چهار توپ آهنی شش پوند که از توپ‌های بندر بوشهر بهتر بودند، ملاحظه شد.

فصل چهل و دویم [گوگان]

بعد از حرکت از **تبخور** روانه **گوگان** من محال دشتی؛ و مسافت این راه مساوی هفت فرسنگ تمام است، و تمامت اراضی اش بلند و پست و زنجیره‌های کوه‌های این راه اندک از زنجیره‌های کوه روز گذشته به کنار دریا نزدیکترند.

و اصل دشتی به حدی گرم می‌شود که مرغ را یارای طیران از زیر آن نیست، لیکن **گوگان** به حدی است که مصداق آیه شریفه **فأُمُّ هَاوِيَةَ** و **مَا أَدْرِيكَ مَا هِيَةَ نَارٌ حَامِيَةٌ**^۲ از آن به ظهور می‌رسد، و دشتی ام **القرای** است. [۱۲۴] و به فاصله دو فرسنگ و نیم از **تبخور** قلعه‌ای است مسمی به **کلاه**، و سرحد تنگستان و دشتی، و به تصرف **حاجی خان دشتی** است؛ و قلعه مزبور مربع و کوچک و بالای تپه‌ای که در وسط صحرا واقع است ساخته شده، و وسعت این قلعه بسیار اندک و زیاده از پنجاه خانه‌وار نمی‌تواند در آنجا سُکنا نمایند، لیکن با این‌گونه ضیق و تنگی چنان در نزد اهالی آنجا مشکل افتاده که نمی‌توانند به زور از یکدیگر انتزاع کنند و غالب اوقات سکنه تنگستان خواسته‌اند که از تصرف آدم‌های **حاجی خان** ضابط دشتی بگیرند، نتوانستند؛ و هر قدر که راه پیش می‌رود، کوه‌ها اندک اندک به دریا نزدیک می‌شوند. بعد از گذشتن

۱. همزه، ۶.

۲. القارعه، ۹.

کتاب مساحت فارس، گزارشی از سال ۱۲۵۶ به عهد محمدشاه قاجار / رسول جعفریان

از قلعه کلاه الی گوگان که مساوی پنج فرسنگ است پنج قریه مخروبه است که مطلقاً آبادی ندارد و به سبب عداوتی که فیما بین تنگستان و دشتی می‌باشد، حضرات تنگستانی قراء خمسه را چپاول کرده و خراب نموده‌اند.

و کل گناوه و ساحل [۱۲۵] دریا به طور ماریپیچ واقع شده، به این معنی که بعضی مکان‌ها دارد که به ترکیب غور واقع شده، و بعضی از منازل هست که از لب آب دریا می‌توان به منزل دیگر رفت حتی اینکه اگر در مکانی کوه یا تپه باشد، از درون آب دریا می‌توان عبور نمود.

فصل چهل و سیم [بردغان]

بعد از حرکت از گوگان روانه محال بردغان؛ و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام است و هنگام حرکت از گوگان، نصف راه اندک به میل به مشرق، و نصف دیگر به مغرب می‌رود، و به فاصله یک فرسنگ از گوگان، باید راه را از دهات ثلاثه موسومات به زیارت و برمسار و گردوان گذشت. و اصل ده زیارت در سر راه واقع است، و این دیهات البدایة الی النهایه هر کدام درکی است از درکات سقر، و مضمون و ما أدراک ما سقر، لا تُبْقَى وَ لا تَدْرُا در آنجا ظاهر است. و زیارتش به تقریب آن گویند که روز چنان باید از ابواب سبعة در آمده، آنجا را زیارت‌گاه سازند و آن دو ده دیگر [۱۲۶] قدری از راه دور و در دامنه کوه مسمی به مُند که اواخر کوه‌های تنگستان است واقع و به فاصله یک فرسنگ و نیم از زیارت، راه داخل رودخانه مسمی به مُند می‌شود. و رودخانه مذکور بزرگ و به قدر سه زرع عمیق و از سمت فیروزآباد آمده، نزدیکی مشیله گوگان داخل دریا می‌شود. و در موسم بهار سیلاب چنان جاری می‌شود که با آن همه عمق مملو شده، سطح صحرا را به کلی آب فرو می‌گیرد. و این رودخانه را مُطلقاً پلی نیست، باید از درون رودخانه عبور کرد، و هنگام طغیان آب عبور از آنجا مشکل بلکه محال است. و این صحرا مسمی به زیرو می‌باشد، و هنگام ملاحظه، صحرای صاف و هموار به نظر جلوه‌گر است، لیکن تمامت اراضی‌اش از اثر سیلاب مانند نهر آب از چپ و راست بریده بریده است.

بعد از عبور از رودخانه مذکور، راه میل و اصل قلعه بردغان مربع و چهار برجی است و جمعیتش زیاده از پانصد خانوار نیستند؛ و اطراف قلعه بردغان نخیلات و درختان گز بسیار است، و در سمت شرقی قلعه مزبور به فاصله دو فرسنگ، کوهی است که معدن نمک است، و نمک بسیار از آن کوه برداشته می‌شود، و سمت غربی قلعه به فاصله سه فرسنگ و نیم کناره دریاست.

فصل چهل و چهارم [چاه پن]

بعد از حرکت از بردغان روانه محال چاه پن؛ و مسافت این راه مساوی پنج فرسنگ و نیم است. هوایش

در غایت گرمی و مفاد آیه شریفه **ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ** در آنجا به ظهور می‌رسد، و اغلب این دشت منظم و منسق و آباد و معمور و مسمی به **شَبُور** است. و به فاصله نیم فرسنگ و یک فرسنگ و زیاده [۱۲۸] و کمتر از راه سمت مشرق، زنجیره‌های کوه است و سمت مغرب به همین فاصله کناره دریاست، و اصل راه را باید از وسط چند دره گذشت که مشهور میانه آنها دره بچه کش و دره درو عمل [کذا] که نزدیکی چاه پن است. و آب در آن دره‌ها نایاب است و تمامی جنبین راه مغرباً و مشرقاً درختان نخل واقع که پانصد پانصد و دوپست دوپست در مکان‌های مختلف به هیأت اجتماع می‌باشد. و دور تمامی نخیلات مزبور را به عرض دیوار، به مثابه سنگر خاکریز کرده‌اند و ارتفاع خاکریزها یک ذرع و نیم الی دو ذرع است، و قطر آن خاکریزان زیاده از ارتفاعش می‌باشد. و هریک از این نخلستان را که باغ می‌نامند، سنگری است بسیار مضبوط و محکم که اگر از پانصد قدمی توپ دوازده پوند به طرف آن خاکریزها بیندازند، ممکن نیست که گلوله‌اش از آن طرف بیرون رود. ظاهر این است که این خاکریزها را بیشتر به جهت شرب نخیلات ساخته [۱۲۹] باشند که هنگام نزول رحمت الهی و آمدن سیلاب آب در آنجا جمع شود. و تمامت این باغات و خاکریزها از دور به ترکیب تسبیح به نظر جلوه‌گر است. و اصل این باغات اغلب به طور مربع است، لیکن گوشه ندارد و اگر احياناً وقتی اتفاق افتد به جهت سنگر می‌توان به زودی گوشه از برای آنها درست کرد.

فصل چهل و پنجم

بعد از حرکت از چاه پن روانه محال **بردستان**؛ و تسمیه بردستان وضع شیء در غیر موضع له است «برعکس نهند نام زنگی کافور». باید گرمستانش گفت تا اینکه مصداق **وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَطْمَةُ**^۲ الحاصل. مسافت این راه شش فرسنگ تمام، و تمامت راهش صاف و هموار و از دامنه کوه الی دریا سراسیب و فاصله کوه‌ها الی دریا نیم فرسنگ است، و در وسط راه امامزاده‌ای است مسمی به شاه ابوالقصر و یحتمل به شرافت مدفن آن جناب، تسمیه بردستان به جای خود باشد.

و حوالی امامزاده مزبور خرابه‌های چند است [۱۳۰] که مشهور به پتخانه است و شاید تسمیه بردستان به میمنت امامزاده باشد و مصداق **قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ**^۳ به وضوح رسیده باشد، و از آثار خرابه‌های مزبور ظاهر و مشخص می‌شود که در ایام سلف شهر بسیار بزرگی بوده، و نهایت آبادی را داشته. و نخیلاتی که در این دشت واقع است، ترکیبش به مثابه نخیلاتیست که در روز گذشته عرض شد. و در وسط راه به فاصله یک فرسنگ و نیم به بردستان مانده، محاذی امامزاده، چاه آب شیرین سرد و خوشگوارای است و چاه مزبور موسوم به **چاه اولی** است. بعد از عبور از چاه مذکور راه داخل تپه‌های خاکی می‌شود که عبورش اندک مشکل و بر عابرین سخت است.

۱. صافات، ۶۸

۲. همزه، ۶

۳. انبیاء، ۶۹

و اصل بردستان در وسط دو کوه، میانه دشتی که عرضش دو فرسنگ است واقع، و کوه‌های بلوک دشتی محاذی بردستان ختم می‌شود، و سمت مشرقی بردستان زنجیره کوه قازِه نمایان که آن طرفش بلوک گله‌دار است، و غوری در وسط [۱۳۱] آن دشت واقع که مسمی به غور بردستان و سرحد بلوکات گله‌دار و دشتی است. و این غور متصل به دریا است و طول غور مزبور الی دریا مساوی پنج فرسنگ است، و آب دریا همیشه در آن غور هست، و هنگام نزول رحمت ایزدی، آب‌های کوهستانات از نواحی سیلاب شده، از وسط همین غور داخل دریا می‌شود، و ضابط بلوک دشتی حاجی خان ولد مرحوم جمال خان دشتی است، و هفتاد پارچه ده در این بلوک واقع و همگی آباد و معمور. و اگر حاجی خان بخواهد جمعیتی از این بلوک جمع نماید، به قدر پنج‌هزار تفنگچی مستعد شجاع می‌تواند جمع کند.

و از روزی که این جان نثار داخل این بلوک شدیم، نه خانه نشیمن دادند و نه بلد و همه جا همان حکایت کلاه قاجاری و خوف از آن بود، و حرکت حاجی‌خان را که مهتر ایشان است، اگر مانند حرکت و رفتار کدخدایان و رعایای این بلوک باشد، می‌توان گفت که یاغی طاغی هستند.

فصل چهل و نهم [بندر کنگان]

بعد از حرکت از بردستان روانه بندر [۱۳۲] کنگان، و یک روز در آنجا متوقف و آنچه به نظر رسید این است که مسافت این راه مساوی دو فرسنگ تمام و راهش صاف و هموار و مسطح است، و ساکنین آنجا به قاعده و قانون اهل سقر کَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا^۴ گاه گاهی پوستی می‌اندازند و حدت گرمی این بندر به مراتب اشد از محالات دشتی است.

مجملاً اصل ترکیب بندر مزبور به مثابه دایره عین و جیم واقع و نزدیک به نصف دایره کروی است، و غورش بسیار نیکو و ضابطش شیخ جبارخان است، و جمعیت آنجا مساوی پانصد خانوارند، و اطرافش نخيلات بسیار و زراعت غله در آنجا بسیار اندک و بیشترین عابرین و مترددین آنجا اهالی بحرین و قطیف و لحصا [کذا] می‌باشند که شمال لنگی و سایر اقمشه عربی آورده، و با غله معامله می‌نمایند، و مساوی بیست بغله بزرگ در آنجا مشاهده شد که مال شیخ جبارخان و سایر سکنه آنجا بود، و مساوی هفت توپ آهنی خوب که هشت [۱۳۳] پوند و دوازده پوند و هیجده پوند بودند، در آنجا بوده، همگی خوب و نیکو بودند. و شیخ مذکور فی حد ذاته، خود مردی است عاقل و کامل و کدخدانمش و با معرفت و کمال، آراسته و پیراسته و سن آن شصت متجاوز و بی‌نهایت از ظهور ظلم و اجحاف حکام و مباشرین فارس شاکی بود، و قسم یاد نمود که در عهد خاقان سعید شهید - انارالله برهانهم - و در عهد خاقان جنت مکان فردوس آشیان - طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه - مبلغ هفتاد تومان نقد به صیغه پیشکش داده می‌شد، و مطلقاً اسم مالیاتی در میان نبود، و با وجودی که از آن هنگام، حال جمعیت کمترند که بعضی از آن جمعیت از وباء و طاعون تلف شده و بعضی از عهده بر نیامدن از حقوق

۴. نساء، ۵۶

دیوانی فرار و پراکنده، و با اینگونه خرابی حال، سوای خدمتانه محصل یک هزار و دویست تومان دیوانیان مطالبه می‌نمایند، و شیخ معلوم مذکور ساخت که مصلحت نیست ساکنین سرحد ایران [۱۳۴] را به اینطور ظلم و تعدی نمایند، زیرا که هنگامی که ظلم و ستم به سرحد کمال رسید، تمامت سکنه آن حدود لابد شده که به سمت برّ عرب بروند، و به مثابه آباء و اجدادشان ساکن شوند، و در حقیقت این فخره را از روی صداقت و راستی عرض کرد، و مذکور می‌نمود که با یدگذران این رعایا از دریاست، و مُطلقاً از این زمین نفعی به جهت ما حاصل نیست، و گذران ما را نمی‌دهد و گذران تمامت اعراب و سکنه سواحل و بنادر از دریا است، هرچا دریا باشد، زندگی می‌توانند نمایند و مذکور می‌ساخت که حاصل نخیلات را هنگامی که هنوز رطب است مصرف می‌رسانند و این قدر نمی‌ماند که گذران دو ماه این مردم شود. و اگر مابقی سال بخواهند خرما صرف کنند از بصره آورده، صرف می‌نمایند و غله که از آنجا یافت می‌شود، تجار از سایر بلوکات آورده با اعراب و سکنه اینجا معامله می‌نمایند، و مُطلقاً غله از آنجا عمل نمی‌آید مگر قلیلی که کفایت پنج شش روزه اهل [۱۳۵] آنجا می‌شود.

و از قراین خارجه آنچه به وضوح رسید، حضرات انگلیس علی‌الدوام با قاطبه سکنه آنجا در مقام گفتگو می‌باشند و با آنها می‌گویند که حاصل شما از دولت ایران سوای اجحاف و ظلم و ستم چیزی نیست، اگر شما از آن دولت روی گردان شوید و به سر اطاعت دولت ما فرود آرید، البته التفات‌ها خواهید دید و ثمرها خواهید چید، و نهایت خوشی به شما روی خواهد کرد.

الحاصل شیخ مشارٌ الیه استدعای بسیاری نمود که عریضه به همین خصوص مفصل و مشروح به خاک پای جواهرآسای قبله عالم عرض کند که این چاکر جان نثار صداقت شعار خود برسانم. عریضه مزبور را از شیراز جنت طراز به دربار معدلت‌مدار فرستادم.

و کوهستان آنجا الی کناره دریا زیاده از دو هزار ذرع نیست و تمامت آن حدود را از چپ و راست کوه فرو گرفته و صحرای ما بین کوه و دریا همگی سنگ و وادی غیر ذی ذرع است و اغلب آن اراضی سنگلاخ [۱۳۶] و از اثر سیلاب مانند نهر آب بریده شده است، و در آنجا اشجاری سوای چند درخت نخل که برکناره دریا واقع است، نیست، اگرچه تمامت این دشت از سیلاب بریده شده است، لیکن در این فصل که تحویل نبر اعظم به برج حمل است، به هیچ وجه آب در آنجا یافت نمی‌شود الی اوایل قوس؛ و در موسم زمستان هم به محض نزول رحمت ایزدی، آب از کوهستان جاری و آن واحد داخل دریا می‌شود، و مُطلقاً آب در آن نواحی نمی‌ماند، و شرب تمامت ساکنین آنجا از چاه است و آب چاه‌های مزبوره نیز اندک شور و تلخ است، و کم خاکی [جایی] در آنجاست که آب انباری داشته باشد، و اگر احیاناً آب انباری پیدا شود، آن هم بسیار بد ساخته شده است، و از ساختن همین آب انبارها مشخص می‌شود که اهالی آنجا این قدر استطاعت ندارند که به جهت خود آب انبار مضبوط محکمی بسازند با وجودی که آب شیرین در آنجا بی‌نهایت مرغوب و مطلوب است، چنانچه هنگام عبور [۱۳۷] این جان‌نثار از آن ساحات، در وسط بندر تنبک و طاهری آب انباری بود که سر آن آب انبار به مثابه حوض آب باز بود که آب باران در آنجا جمع شده بود. هنگام رسیدن به آنجا، چون مالها از حدت حرارت بسیار تشنه بودند، اسب خود را از آن حوض آب می‌دادم. مقارن حال، اهالی آن

حدود بر آن فقره اطلاع یافته، کلاً به هیأت اجتماع آمدند و آغاز گریه و زاری و فریاد و تظلم و دادخواهی کردند که این رحمت را خداوند بی‌همال به ما عطا فرموده، چرا به حیوانات می‌دهید. بعد از گذشتن از آب انبار مزبور به اندک فاصله، حدت هوا و شدت گرما به مرتبه‌ای زورآور شده بود که به کلی حرکت و سکون از این جان‌نثار منقطع که گویا نزدیک شد که قالب تهی شود. مقارن آن حال چند درخت نخل به نظر آمد. به سوی درختان شتافتیم که ساعتی از سایه، تسکین حرارت را دهیم. هنگام رسیدن آنجا دیدم که محوطه کل نخيلات مزبور را از خرفه^۱ [۱۳۸] و پیاز زراعت کرده. خواستم چند دقیقه در سایه یکی از آن درختان بیارامم، صاحبش فریاد و اویلا برآورد که باغم خراب می‌شود. هر قدر جان‌نثار خواست که به طور استمالت مشارالیه را ساکت نماید و ساعتی در آن سایه بماند، شدت فریاد و دادخواهی‌اش زیاد می‌شد و مانع از توقف می‌بود و به حدی آغاز فریاد نمود که کل اهالی آنجا همگی جمع شده خیال کردند که شاید جان‌نثار می‌خواهد خرفه‌های او را غارت و تاراج نماید. بعد از زحمت بسیار و مرارت بی‌شمار به او گفتم، قدری سایه نخل را به من بفروش. مذکور ساخت که سایه مال خداوند است، چگونه مبیعه می‌شود؟ گفتم: اگر واقعاً چنین است و سایه از آن خداست، پس قیل و قالت چراست. بگذار ساعتی زیر سایه خدا بیارامم. عاقبت الامر به هزار مخمصه راضی شد، و اذن داد که دو ساعت در آن سایه توقف نمایم. بعد از آنکه پیاده شده به زیر سایه آریمیدم هر لحظه [۱۳۹] پرگاروار به روش سایه درخت حرکت می‌کردم، به سبب آنکه سایه درخت نخل بسیار اندک است، و پنج دقیقه در سایه آن آسودگی حاصل نمی‌شود که آفتاب جهانتاب اطراف شخص را فرو می‌گیرد. الحاصل بعد از دو ساعت که عازم حرکت شده، خواستم وجهی به او بدهم استغفرالله گفت و نگرفت.

فصل چهل و هفتم [بندر طاهری]

بعد از حرکت از بندر کنگان، روانه بندر طاهری و یک روز در آنجا متوقف. حدت هوایش مرغ را کباب و دیده را پُرآب و اشتداد گرمی آنجا نه تقریری و نه تحریری است. و مسافت این راه مُساوی پنج فرسنگ تمام و راهش به مثابه راه یوم گذشته است و این بندر و بندر تنبک و نهالو که در وسط کنگان و طاهری واقع است، جزو بندر کنگان و زیر حکم شیخ جباره‌خان است و تمامی این پنج فرسنگ کناره دریاش آباد و معمور و شغلشان گرفتن ماهی است، و کشتی‌های کوچک می‌توانند نزدیک ساحل آیند و از کناره دریا الی [۱۴۰] دامنه کوه، تپه‌های دراز است، به این طور که یک سرآن تپه‌ها متصل به کوه و یک سر دیگر به دریا اتصال دارد، و آن طرفی که به دریا متصل است به طور دیوار بریده و راست، لیکن با اشکال زیاد می‌توان عبور نمود. و در بعضی از آن مکانها عبور از درون آب دریا اسهل است. و اصل ترکیب بندر طاهری به مثابه هلال واقع است و استحکامش از بندر کنگان بیشتر است؛ زیرا که دو تپه دراز به طرف یمین و یسارش کشیده شده است، و خود در وسط تپه‌های مزبوره واقع شده، و دو قلعه

۱. بنگرید: دهخدا، ذیل مورد. نوعی سبزی.

به بالای آن دو تپه محاذی بندر نیز ساخته‌اند که مامن قراولان است، و اطراف بندر مزبور خرابه‌های بسیار و قبرستان بی‌شمار است، به حدی که از لب دریا الی دامنه کوه و یک فرسنگ از کناره دریا کلاً خرابه است و تمامی آن خرابه‌ها را از آهک و گچ و آجر ساخته بوده‌اند، و چند مسجد و تکیه، بر قلّه و کوه‌ها از دُور نمایان است، اگر چه به کلی خراب شده‌اند، لیکن بعضی جایهاست که به خط [۱۴۱] کوفی به دیوار نوشته‌اند، خاصه سر قبرستان آنها که جمیعاً خط کوفی نوشته شده و تمامت سنگ‌های مزارها بزرگ و صندوقی مخروطه است، و اطراف آنها را نیز به خط کوفی نوشته‌اند. و بر قلّه همین کوه‌ها که قبرستان بسیار است آب انبار چند از سنگ کوه تراشیده بودند که بسیار خوب و نیکوست، و از این آثارها مشخص می‌شود که در ایام سلف، شهر بسیار بزرگ با معموری بوده، لیکن در هیچ جا استماع نشده که در اینجا شهری بوده یا اسمی داشته باشد.

فصل چهل و هشتم [بندر عسلویه]

بعد از حرکت از طاهری روانه بندر عسلویه و یک روز در آنجا متوقف، و حدّت هوای این بندر را به هیچ زبان نمی‌توان در معرض عرض آورد. و مسافت این راه مساوی پنج فرسنگ و اراضی‌اش مانند اراضی بندر کنگان و طاهری است، و هنگام عبور از کناره دریا به فاصله دو فرسنگ به بندر عسلویه مانده درون آب دریا به قدر چهارصد پانصد نفر اناثا [۱۴۲] و دُکُوراً جمعیت مشاهده شد که کلّ آنها عور و برهنه داخل آب دریا بودند. چون این مکان از آبادی دور بود، بسیار حیرت و تعجب حاصل شد که این جمعیت در اینجا چه می‌کنند. این جان‌نثار اسب خود را به دریا رانده که استنفساری از آنها نماید. هنگام رسیدن به نزدیکی آنها دیدم که جمیع آن جمعیت، زنبیلی به مرفق خود بسته و از ته دریا چیزی گرفته و درون زنبیل می‌اندازند. این فقره را از آن جماعت تحقیق کردم که چه می‌گیرید و چه برمی‌دارید. جواب دادند که صدف مروارید است، برمی‌داریم. اندک تأمل نمودم تا هنگامی که آن جماعت بیرون آمده هر کدام به گوشه رفتند و صدف‌ها را بریدند. چون کلّ آن صدف‌ها کوچک و نارس بودند، هیچکدام چیزی درونش نبود مگر آنکه یک نفر از این جمعیت در یک صدف که بریده بود یک دانه مروارید که به مثابه یک ماشی بود، پیدا کرد و از این فقره بسیار خشنود و سرور غیرمحمصور به جهت او روی داده، و زبانش به مقال فُشُکراً له تَمَّ [۱۴۳] شُکراً له علی ما هدانا لشکر النعم گویا و مترنم گشت و ظاهر این است که اگر بگذرانند که یک سال یا دو سال آن صدف‌ها در دریا بماند و پرورش یابد، همگی خوب و نیکو می‌شوند.

و ضابط بندر عسلویه شیخ خلفان خان که از طایفه آل حرم است، می‌باشد. و شیخ مزبور مردی است مشارالیه و عقلش مانند خود کامل، و به حسب سن شصت ساله و یک چشمش معیوب است. و ساکنین بندر مزبور مساوی ششصد خانوارند و اصل بندر عسلویه کناره دریاش راست و بدون غور است، و سی بغله در آنجا مشاهده شد، و نه توپ آهنی خوب نیز کناره دریا بود، لیکن چون این بندر را غوری نیست، هنگامی که کشتی‌های بزرگ با امتعه و اقمشه وارد آنجا می‌شوند، اهالی آن خُود خودشان را به آب دریا می‌اندازند و متاع کشتی‌ها را به دوش کشیده می‌آورند. این جان‌نثار به شیخ گفتم که چرا دیواری از سنگ و آهک به درون دریا نمی‌سازید و قدری گل ته دریا را [بر] نمی‌دارید که کشتی‌های کوچک بتوانند [۱۴۴] نزدیک آیند

که با این‌گونه زحمت و مرارت بار کشتی‌ها را خالی ننمایند. جواب داد که از قوه ما رعایا به فعل نمی‌آید و استطاعت نداریم که چهارصد، پانصد تومان مخارج این فقره نماییم. این کار را باید امنای دولت قوی شوکت بکنند که از ما مالیات می‌گیرند. و حقیقت، قوت و استطاعت مخارج آن را ندارند؛ زیرا که بغله بسیار بزرگ خوبی که قیمت آن به قدر سه هزار تومان بود و مال، شیخ معلوم می‌بود به جهت جزئی مخارجی در کناره دریا بیکار افتاده بود و مخارج حسب التخمین زیاده از یک صد تومان نبود. اگر قوه و استطاعت می‌داشتند همان کشتی را درست می‌نمودند که هر ساله منافع زیادی از کرایه آن به جهت آنها حاصل شود. و در این فصل که اواسط تحویل نیر اعظم به برج شور بود، میزان هوای این بندر در حین صلات ظهر در سایه، یک صد درجه می‌بود!

فصل چهل و نهم [بندر نابند]

بعد از حرکت از عسلویه روانه بندر نابند و مسافت این راه چهار فرسنگ [۱۴۵] تمام و حدت هوایش پنج درجه اشد از عسلویه و ضابطش عبدالله مبارک نواده شیخ خلفان خان است و مشارالیه از شیخ خلفان خان یاغی و راه خودسری پیش گرفته بود، و تمامت این راه وادی غیر ذی ذرع و صاف و هموار و مسطح و بعضی اراضی آنجا سبز و چمن. و به فاصله یک فرسنگ و نیم از کناره دریا نخیلات است که تمامی آن نخیلات با نظام کشیده شده است به پای کوه‌های گله‌دار. و اصل آبادی در دامنه آن کوه‌ها واقع شده، و انتهای این نخلستان تا به جایی است که طایفه تمیمی و مالکی ساکنند، و آن محل سرحد عسلویه و گله‌دار است و نخلستانی در دامنه کوهی که مسافتش تا لب دریا یک فرسنگ است واقع که جمیع نخیلات مزبور با نظام و راست کشیده شده است، و کل این چهار فرسنگ سنگلاخ و چنان سیلاب اراضی‌اش را بریده که عبور از آنجا از کناره دریا مشکل بلکه محال است، و هنگام آمدن از عسلویه به نابند در کناره دریا در وسط [۱۴۶] راه، درّه وسیعی است که دهنه آن درّه متصل به دریا است که آب دریا فرو گرفته است تمامی آن درّه را. و هر قدر که از دریا پیش می‌آید تنگ می‌شود، و این مکان چون همیشه از طوفان محفوظ است، به جهت لنگرگاه بسیار خوب و نیکوست. به سبب آنکه درّه مزبور عمیق و همیشه آب دریا در آنجا پُر است؛ و در کل این کناره‌ها چنین جای خوبی که به جهت لنگرگاه خوب و نیکو باشد ملاحظه نشد. و هنگام حرکت از بندر عسلویه به بندر نابند باید از دور آن درّه عبور کرد و اصل بندر نابند در زمینی واقع شده که آن زمین کشیده شده است به درون دریا، و ترکیب آن زمین به مثابه بینی است و از بندر مزبور الی بندر شیو را این جان‌نثار خواست که از کناره دریا برود. به قدر یک فرسنگ که سمت مشرق حرکت شد، در سر راه نخیلات بسیار و خرابه‌های بی‌شمار از شهرهای قدیم مشاهده شد، تا به جایی که مسمی به بُرکو و چند نفر ماهیگیر در آنجا [۱۴۷] ساکنند رسیدم. از آنجا راه چنان سخت و مشکل افتاد که حرکت ناممکن شد. به این طور که بر لب آب دریا کوه‌ها صاف و راست به قدر ده ذرع بریده شده، و بی‌نهایت سنگلاخ و مشکل افتاد که ممکن عبور نشد. لاًبداً معاودت به بندر نابند کرده، از معبر عام روانه گردید.

فصل پنجاهم

بعد از حرکت از بندر نابند روانه قریه کرّه و مسافت این دور سه فرسنگ تمام و راهش صاف و هموار و آباد و معمور و دهات بسیار نخلیات بی‌شمار، در عرض راه واقع و هوایش در غایت گرمی و طعنه بر اعتدال هوای درکات جحیم می‌زند، و اصل راه را می‌باید از وسط صحرا و دشتی گذشت که آن دشت مساوی دو فرسنگ و میانۀ دو زنجیره کوه واقع شده. به این طریق که کوه سمت شرقی متصل به گله‌دار و کوه سمت غربی متصل به کناره دریا است، و در وسط این رودخانه خشکی است که هنگام نزول رحمت الهی سیلاب در آن [۱۴۸] جاری و حوالی بندر نابند داخل دریا می‌شود.

و تمامی جمعیت قریه مذکوره طایفه تمیمی و مالکی هستند، و ضابط آنها شیخ سیاره است. و سابق بر این شیخ سیاره از جمله عاملین و مباشرین شیخ خلفان بوده و حال به جهت طایفه تمیمی و مالکی که به مشارالیه متحد شده‌اند، مخالف شیخ خلفان و زورش زیاده از آن است. و عبدالله مبارک هم با شیخ سیاره اتحاد دارند، و هر دوی آنها مخالف و دشمن شیخ خلفان و علی الدوام با یکدیگر در مقام مجادله و منازعه هستند. و شیخ خلفان و شیخ سیاره هر دو مسن و کامل و ناخوش احوال می‌باشند. یکی بی‌بنیه و چشمش معیوب و دیگری ناخوشی سینه دارد.

فصل پنجاه یکم [گاو بندی]

بعد از حرکت از قریه کرّه روانه محال گاو بندی و مسافت این راه چهار فرسنگ تمام و تمامت راهش صاف و هموار و مسطح و در وسط دو زنجیره کوه واقع که فاصله کوه‌ها از یکدیگر زیاده از یک فرسنگ [۱۴۹] نیست، و حدت هوایش یاد از هوای دوزخ می‌دهد، و در این راه اشجار نخل و گز بسیار است. و نیز دهات بسیاری در زنجیره کوه‌ها واقع و همگی آباد و معمور. و اصل جمعیت گاو بندی مساوی سیصد خانوار و سرحد سه بلوک واقع شده، یک تمیمی و مالکی و دیگری گله‌دار، و دیگری لار، لکن قریه مذکور از محالات لار و زیر حکم بیگلربیگی لار است، و قلعه‌ای نیز در آنجا واقع که محل سکناست مستحفظین و تفنگچیان بیگلربیگی است.

و در وسط این دشت رودخانه خشک وسیع بسیار بزرگی است که هنگام نزول رحمت الهی سیلاب در آن جاری می‌شود. و از عرض رودخانه مذکور می‌توان فهمید که هنگام طغیان آب چگونه سیلابی در آن جاری می‌شود، و به سبب آنکه سطح زمینش به سمت دریا سراشیب است، و آب تمامت این کوهستان و دشت در آن جاری و داخل دریا می‌شود و در این فصل که موسم بهار بود، مطلقاً آبی در آنجا [۱۵۰] نبود، سوای اینکه از چاه‌ها کشیده، اهالی آنجا گذران می‌نمودند، و حاصلی سوای حاصل نخیلات در آنجا یافت نمی‌شود، و رودخانه مذکور چون قدری عمیق است، هنگام جزر و مد فرو می‌گیرد آب دریا تمامی این سه فرسنگ رودخانه را. و در این هنگام از حوالی دریا عبور نمی‌توان نمود، به علت آنکه گذاری ندارد، از این جهت عبور نمی‌شود. و قریه گاو بندی جرف بلوک شبکو و من محالات لار است، و از اصل گاو بندی، راه دو رشته می‌شود که یکی از سمت جنوب از زنجیره‌های کوه مسمی به دریق به بندر شیو می‌رود، و راه دیگر

از سمت میان شمال و مشرق از زنجیره‌های کوه مسمی به چاه کومان و عقبه مشهوره به گردنه سارول به گله‌دار می‌رود.

فصل پنجاه و دوم [بهده]

بعد از حرکت از گاوبندی روانه **بهده** و یک روز در آنجا متوقف. حدت هوایش جگر را آب و دل را کباب و پنج درجه از سایر بنادر گرمتر و مسافت راهش پنج فرسنگ تمام، و اصل راه در وسط صحرائی است [۱۵۱] که آن صحرا تنگ و کوه‌ها قریب به یکدیگر می‌شوند. و این حدود را مطلقاً اشجار مثمره نیست، لیکن جنگل است، از درخت کُنار و کَهْور. و سایر درختان مزبور اندک که مسافرین و عابرین می‌توانند ساعتی در آن سایه بیارامند. و آب انبار بسیاری که آبشان از باران است، در وسط راه واقع و تمامت اراضی صحرائی مزبور فراز و نشیب و از اثر سیلاب مانند نهر آب بریده و لم یزرع و مسلوب المنفعة است.

و اصل بهده، قلعه‌ای است که بر قلّه کوه کوچک سنگی واقع شده و سنگ آن کوه بسیار صلب و سخت و ارتفاعش یک صد و بیست زرع و قریب به زنجیره کوه‌های بزرگ که مسافت اندکش به قدر یک هزار ذرع است. و قلعه مزبور را شش برج است که آن بروج ساخته شده است از سنگ و گچ، و درون قلعه مزبور مضیق و یک طرف آن ارگ واقع شده که درون ارگ خانه **محمدعلی خان برادر بیگلربیگی** لار است. و از غرایب قلعه مزبور این است که ارتفاعش [۱۵۲] یک صد و بیست ذرع است و با این گونه ارتفاع چاهی از سنگ بریده که عمقش پنجاه الی شصت ذرعاً و آب دارد، و آبش بسیار و بی‌نهایت که کفایت تمامت ساکنان قلعه را می‌نماید، و نیز دو آب انبار در آنجا است که در وسط سنگ بریده و آب باران در آنجا جمع می‌شود، و در قلعه مزبور زیاده از دویست الی سیصد نفر نمی‌توانند ساکن شوند. و همین قدر جمعیت هم مکفی آنجا هست. و هنگام عبور از آنجا عالیجاه **محمدعلی خان** را مشاهده کردم که شش توپ آهنی که یکی از آنها بیست و چهار پوند و مابقی دوازده پوند بودند، در بالای قلعه می‌برد، لیکن چون سررشته ندارند نفهمیدند که این توپ‌ها در آنجا بی‌حاصل است، زیرا که اصل قلعه مرتفع و بالای کوه واقع و اگر احیاناً دشمن به پای کوه برسد این توپ‌ها کار یک تفنگ نمی‌کند و مطلقاً به دشمن نمی‌گیرد؛ گذشته از آن اگر دشمنان سیصد ذرع از پای کوه دور باشند، ممکن نیست [۱۵۳] که گلوله توپ به آنها بخورد. و این قلعه را بدون اینکه آدمی کشته شود می‌توان به تدبیر متصرف شد، به این طور که به قدر بیست من باروط در صندوقی یا جوالی کرده، و به درب قلعه گذارد، به طوری که چسبیده به درب قلعه باشد، سرباز و تفنگچیان حاضر و مستعد یورش شوند. آن وقت باروط را آتش داده که درب قلعه را بپرانند. آن وقت کل یورشیمان داخل قلعه شوند. و طور دیگر هم ممکن گرفتن آن قلعه هست، به سبب آنکه در میان شمال و شرق قلعه مزبور، کوهی است مرتفع و فاصله‌اش از قلعه زیاده از یک هزار ذرع نیست. از قلّه آن کوه می‌توان از انداختن گلوله قین اهالی آن قلعه را به امان آورد، و تپّه کوچکی به پای قلعه مزبور سمت شمال نیز واقع و اگر چه زیر قلعه است، می‌توان از خاک و غیر، تفنگچیان سنگر سازند و کار را بر قلعه‌گیان تنگ و مشکل نمایند.

و تمامی اطراف کوه قلعه مزبور نخلستان و به قدر سیصد و چهار صد خانوار در آنجا ساکنند. این اوقات

[۱۵۴] مطلقاً آبادی نداشت، به علت آنکه قلعه مزبور به تصرف شیخ سیاره بوده، و به سبب آنکه جزو لارستان است، بیگلربیگی با قشون رفته بود که از شیخ سیاره انتراع کند، و مدت جنگ و محاصره به طول انجامیده بود، و رعایای آنجا تفرقه شده فرار کرده بودند.

فصل پنجاه و سیم [بندر شیو]

بعد از حرکت از بدهه روانه بندر شیو و مسافت این راه که مستقیم به بندر مزبور می‌رود، چهار فرسنگ تمام، و تمامت راه را باید به طور ماریپیچ از وسط کوه‌ها گذشت و بسیار سنگلاخ و مشکل که عبور کاروانیان و قوافل از آنجا محال است، اگرچه تمامت این راه چهار فرسنگ است، لیکن چنان قلب و مشکل است که کمتر از شش ساعت نمی‌توان راه را برید، و مطلقاً آب در آنجا نیست و آب انبار به هیچ وجه نداشته و ندارد، و عبور از این راه هنگامی است که بخواهند با سرعت تمام قشون به بندر شیو بفرستند؛ چون تفنگچیان پیاده هستند زود می‌رود و الا سواره مشکل است.

و اصل این راه چنان [۱۵۵] گرم است که کم کسی از شدت حدت گرما در این راه سالم [گذر] کرده است، و هوایش از جمیع بنادر و سواحل گرمتر و حدتش زیادتر است، زیرا که تمامت راه را از وسط کوه‌ها باید به طور ماریپیچ رفت، و جمیع کوه‌های آنجا سنگ و بدون اشجار و خاشاک است، و آفتاب که بدان سنگ‌ها می‌تابد اشتداد گرمی آنجا زیاد می‌شود. و مکرر اتفاق افتاده که عابرین از حدت گرما غش کرده‌اند و اگر کسی در عرض این راه بی‌حال شود، یک قطره آب پیدا نمی‌شود که تسکین حرارت نماید.

و بندر شیو در جایی واقع شده که فاصله آنجا از زنجیره کوه به قدر یک تیر توپ است، و درکناره دریا تپه‌ای بلند واقع که سمت دریاش راست و به طور دیوار بریده است، و در تحت تپه مزبور بندر کوچکی است که ترکیب آن مانند نعل اسب است، و خط سنگی در محاذی بندر مزبور به زیر آب دریا کشیده شده است که عبور کشتی حتی کشتی‌های کوچک از آنجا ناممکن بوده، لیکن سکنه [۱۵۶] این بندر میان این خط سنگی را در زیر آب مانند نهر آب بریده‌اند که بکاره‌های آنها عبور می‌نمایند، و زیاده از یک کشتی کوچک از آن بریده نمی‌توانند بروند و به جهت محافظت و محارست بندر مذکور یک برج مربع بر قله تپه مذکور ساخته‌اند که زیاده از بیست نفر تفنگچی در آنجا ساکن نیستند و دو قلعه جدید مربع به حوالی غور، بیگلربیگی بنا کرده که یکی سمت جنوب و دیگری سمت شمال است، و هر سمت از آن دیوارها پنجاه ذرع‌اند و متصل است یک سمت قلعه‌ها به تپه و قلعه سمت شمالی تمام، و جنوبی ناتمام بود.

و از محسنات بندر شیو، این است که الی کناره دریا آب شیرین یافت می‌شود و هر طرف بندر مزبور که چاه آب است، این قدر دور نیست که گلوله تفنگ برسد، و درون قلعه شمالی، دو چاه آب شیرین است که شرب ساکنان آنجا از اوست، و هوای این بندر و حدتش یک صد و ده درجه است و این هوا، هوای تب و لرز است، و دو [۱۵۷] روز قبل از رسیدن به این بندر اهالی آنجا یک توپ آهنی خوب از درون دریا پیدا کرده بودند، و بیگلربیگی لار اصرار زیادی در استحکام این مکان و آبادی این بندر داشت و قدغن کرده بود که بندر شیو نگویند و بندر محمدیه بنامند و جمعیت آنجا بسیار اندک و زیاده از پنجاه خانوار نیستند.

و نیز پنجاه نفر مراغه‌ای در آنجا ساخلو بندر مزبور بودند که هنگام دولت نادرشاه از مراغه کوچیده، و به لارستان آمدند، و نزدیکی شهر لار، دهی به جهت سُکنای خود ساخته و اسمش را مراغه گذارده‌اند، و مهتر آنها خلیل نام و جلیل نام می‌باشند، هنگام رسیدن به آنجا تمامی آنها دور این جان‌نثار جمع آمده و از شهر مراغه استفسار می‌کردند که چگونه جایی و آبش چسان و هوایش چون است. همین که تفسیر آب و هوا و تعریف آبادی و مردمانش را می‌نمودم، کلاً آه سرد از دل پر درد می‌کشیدند و چون بندر شیو در وسط بندر نخیلو و بندر نابند واقع است [۱۵۸] و شیخ سیّاره ضابط بندر نابند و شیخ محمد ضابط بندر نخیلو، هر دو مخالف و دشمن بیگلربیگی لارند، نمی‌خواهند که این بندر به دست لاری باشد. و نیز قوّت خود و سکنه این دو بندر در دریا بد نیست، به واسطهٔ عداوت، احتمال می‌رود که از روی دریا بیابند و بندر شیو را خراب کنند و چپاول نمایند. به این جهت نیکو و به جاست که این بندر مسّمی به محمدیه باشد که از سطوت و صولت حضرت ظل‌اللهی - روحنا فداه - جرأت جسارت و فتنه‌جویی ننمایند، و ساکنین آنجا را به حال خود بگذارند، و بیگلربیگی اگر بخواهد که این بندر را معمور و آباد نماید، باید بسیار مرارت و زحمت بکشد که آنجا آباد شود و دشمنان را مخدول و منکوب کند که دستی نیابند، به سبب آنکه هیچ چیز در آنجا نمی‌روید و گذران ساکنین آنجا از ماهی است، و محمدعلی خان برادر بیگلربیگی به این جان‌نثار گفت که به خاک پای جواهرآسای مبارک عرض کنم که حکم همایون [۱۵۹] در باب اسم این بندر شرف صدور یابد، و اذنی حاصل شود که مسّمی به محمدیه باشد، و نیز قدغن بلیغی در این باب کرد که بعد از این بندر محمدیه گویند.

و اهالی این بندر بسیار مفلوک و فقیر و بی‌بضاعت می‌باشند و از غواصی هم سررشته دارند. سالی سه ماه در بحرین می‌روند و خود را به حاکم بحرین اجاره می‌دهند که غوص نموده، صدف و مروارید بیرون می‌آورند، و هرچه در این سه ماه صدف بیرون می‌آورند، مال حاکم بحرین است، و به سوای آن مزدی که به آنها می‌دهد چیزی دیگر عاید آنها نمی‌شود، و از آن مزدوری، گذران خود و عیال را در عرض سال می‌نمایند و گذران خود آن سکنه این بندر ماهی موثر که طول آن ماهیان زیاده از یک گره نیست و باریکی آنها به قدر سوزن جوالدوز است، الحاق نهایت عسرت و پریشانی به جهت آنها حاصل است، و این جان‌نثار به محمدعلی خان برادر بیگلربیگی گفتیم که اگر واقعاً خواسته باشند که این بندر آباد و معمور شود [۱۶۰] قدغن نمایند که هیچ کس چیز ندهد که مردم از آن طرف عرب بیابند و ساکن شوند. و راهی که از بندر شیو به گاوبندی می‌رود، بهتر از راهی است که از بهده به بندر شیو می‌آید، و از همین راه که بهتر بود، حرکت و مجدداً روانه بهده گردیده.

[متن باب دوم این کتابچه، در بخش دوم همین شماره مجله پیام بهارستان تقدیم خواهد شد].